مخطوطات کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی

(۳۲)

سراج الأنساب

تألیف

علامه نسابه

سید احمد بن محمد بن عبد الرحمن کیاء گیلانی

از دانشمندان قرن دهم هـ ق

زیر نظر
سید محمود مرعشی

تحقیق
سید مهدی رجائی

کتابخانه عمومی
حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قم

کتاب : سراج الانساب
تألیف : سید أحمد کیاء گیلانی
تحقیق : سید مهدی رجائی
نشر : کتابخانه عمومی آیة الله العظمی مرعشی نجفی ــ قم
چاپ : چاپخانهٔ سید الشهداء علیه السلام ــ قم
تاریخ چاپ : ۱۴۰۹ هق
عدد : هزار نسخه
چاپ : اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین، والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین المعصومین ، واللعنة الدائمة علی أعدائهم ومخالفیهم أجمعین الی یوم الدین .

علم نسب یکی ازعلوم بسیار ارزشمند اسلامی است، که شارع مقدس عنایت خاصی بدان نهاده است، وآثار زیادی را بر آن مترتب ساخته است، مانند حکم ارث وحکم عاقله وامثالهما که درکتب فقهیه بی‌شمار است .

وبه وسیلهٔ علم نسب است که مـی‌توان حفظ رحم واجتناب از قطع آن نمود، چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده «اعرفوا أنسابکم لتصلوا به أرحامکم» پس ادای این وظیفهٔ الهی واسلامی منوط به معرفت انساب است . واثراتی را شارع مقدس برصلهٔ رحم مترتب ساخته است، که در صورت معرفت به انساب متحقق مـی‌شود ، چنانچه فرموده « صلة الرحم تزید في العمر » وأمثال این حدیث .

واز همه مهمتر شناخت قربای رسول اعظم صلی الله علیه وآله است، چنانچه آیه شریفه گویای به آن است « قل لا أسألکم علیه أجراً الا المودة في القربی » که مراد از قربی در آیه شریفه أهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام وذراری ایشان است ، وبا

معرفت به علم انساب است که می‌توان به این آیه شریفه جامهٔ عمل پوشانید از این جهت ملاحظه می‌کنیم که علمائی ودانشمندانی بسیار بزرگ وعالی قدر عنایت خاصی به این‌علم شریف معطوف ساخته‌اند، وعمر گرانبهای خویش را صرف ضبط وتدوین‌این‌علم شریف نموده‌اند، وبااین عنایت خاص توانسته‌اند ذراری شریف پیغمبر اکرم ﷺ را پس‌ازچهارده قرن ازوفات ایشان حفظ‌نموده واین وظیفهٔ اعتقادی‌را به مثمر ثمر برسانند .

واین علم شریف در قرنهای گذشته همچون قرن پنجم وششم رونق شایانی داشته ، واکثر علمای این دو قرن اثر نفیسی در این علم به یادگار گذاشته‌اند مانند سیدشریف أبوالحسن عمری صاحب‌کتاب‌المجدی، وپس از ایشان بیهقی صاحب‌لباب الانساب، واصیلی، وفخری تألیف قاضی مروزی، وشجره‌مبارکه از فخر رازی وعمدة الطالب ابن عنبه داوودی وامثال اینها . واصول این علم شریف را برای‌آیندگان روشن وواضح‌نمودند، وسعی‌خودرا در ضبط وتدوین اسامی ذراری رسول اعظم ﷺ نمودند، ودانشمندان متأخر ازآنها باحفظ اصول در مقام شناخت فروع بر آمدند .

ومتأسفانه این علم شریف در این اعصار نسبت به آن توجهی وعنایتی‌که داشت متروک گردید ، وآثار این علم شریف در حال محو وناپدید شدن قرار گرفت، تا آنکه ارادهٔ حق تعالی به احیای این علم شریف تعلق گرفت ، ویکی از ذراری رسول اعظم ﷺ أعني المولى الأعظم والفقيه الأقدم العلامة النسابة محيى آثارالسلف وناشر طريق أهل الهدىالعلم الحجة آية الله العظمىالمرعشي النجفي متع الله المسلمين بطول بقائه الشريف ـ بر انگیخت .

وایشان‌کمر همت بسته ، واین علم شریف‌را با تألیف ونشر آثار قدماء در این اعصارزنده نمودند، وبحمدالله‌این علم شریف به برکت وجودایشان‌حیات

دوبارهٔ خودرا یافت،وبه وسیلهٔ ایشان ده‌ها اثر از آثار بزرگان‌اهل این علم‌چاپ ونشر گردید .

ومعظم له چندین مجلدکتاب در این علم به رشتهٔ تحریر در آورده‌اند،که از همه جامع‌تر کتاب شریف طبقات النسابين ایشان است ،که‌کلیه دانشمندان اهل نسب‌را از زمان‌حیات معظم له تا عصر ظهور اسلام ضبط وتدوین نموده‌اند وهزارها شخص ازعلمای این علم‌را معرفی نموده‌اند، واین‌کتاب یکی از ذخائر بزرگ اسلامی است‌که امیدواریم چاپ ودر دسترس علاقه مندان قرارگیرد .

وأخيراً معظم له از حقیر خواستندکه اقدام به تحقیق وچاپ‌کتاب نفیس سراج الانساب نمایم ، وبااینکه دو نسخهٔ از آن‌که در دست بود بسیار مغلوط ومشوش بود بامنت پذیرفتم واین خواسته‌را جامهٔ عمل پوشانیدم ، وباامداد از ارشادات ایشان‌این‌کتاب به این صورت در دسترس علاقه مندان قرار می‌گیرد .

مؤلف کتاب

متأسفانه نامی ازمؤلف‌کتاب درکتب تراجم نیامده ، لذا شرح حال‌مؤلف از دوران تحصیلی‌ایشان ومشایخ وتلامذهٔ ایشان غیرازآنچه ازاین‌کتاب استفاده می‌شود چیز دیگری در دست نداریم .

وعلامه فقیه نسابه حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی دام ظله شـرح حالی ازمؤلف‌وکتاب‌ایشان‌به خط مبارک خودبرصفحهٔ أول‌نسخهٔ خودنوشته‌اند که‌گراورآن درپایان مقدمه‌آمده‌است، وآنچه رامعظم لـه بـه رشته تحریر در آورده‌اند چنین است :

كتاب‌سراج‌الانساب تأليف‌الشيخ‌الفاضل الكامل العالم‌العامل‌البحرالمواج‌في معرفة المنتسبين الى‌النبي ﷺ والائمة الاطهار الاخيار ﷺ أعني‌أحمد بن‌محمد

ابن عبدالرحمن النسابة الجيلاني مولداً والنجفي مسكناً ومدفناً قدس سره ، وهو استاذ السيد العالم النقيب ملجأ الاكابر والاعالي السيد الشريف سراج الدين محمد قاسم النسابة الحسيني العبيدلي المختارى السبزواري رفع الله درجاتهما وتجاوز عن سيئاتهما وأسكنهما عند النبي والائمة بحق الرسول والال عليهم السلام انتهى ماوجدته على ظهر النسخة .

ودر حاشيه چنين بخط مبارك خود نوشته‌اند من مشايخ المؤلف والده العلامه السيد محمد كماصرح به في مطاوى الكتاب ، وكذا من مشايخه في علم النسب السيد نظام الدين علي النسابة المختارى العبيدلي صرح به في نسب بني المختار .

سپس چنين نگارش فرموده‌اند : المؤلف هو السيد أحمد بن محمد الكيامن السادة الكيائيه في جيلان ، ألفه في سنة ٩٧٦ باستدعاء تلميذه الميرمحمد قاسم السبزواري وصدره باسم السلطان شاه طهماسب الاول الصفوي ، ويظهر منه وفور علمه وسعة اطلاعه وعلو كعبه وشموخه في النسب ، وقداعتمد عليه المتأخرون من أرباب هذا العلم ، وأورد فيه أسماء عدة من معاصريه وأنسابهم من بني السبطين .

ثم اعلم أني أرويه عن والدي المبرور العلامة النسابة شرف آل الرسول حجة الاسلام السيد محمود شمس الدين الحسيني المرعشي النجفي المتوفى (١٣٣٨) عن مشايخه حتى ينتهي الى المير محمد قاسم المذكور ، وهو عن المؤلف .

واعلم أنه وفقني الله تعالى ببركة التوسل بسيدتي ومولاتي فاطمة المعصومة بنت الامام موسى بن جعفر عليهما السلام باستكتاب هذه النسخة من أصل الذي بخط العلامة النسابة السيد عبدالواسع الحسني النسابه وكانت فيها بعض الاغلاط ، فصححتها حسب الوسع .

واعلم أن الميرمحمد قاسم العبيدلي المذكور قدأكثر النقل عن هذا الكتاب

في كتاب الاسدية في الانساب العلوية وفي تعاليقه على العمدة فليراجع ، وأنا العبد الراجي فضل ربه أبوالمعالي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي (١٣٦٩) ببلدة قم المشرفة - انتهى .

اين بود آنچه بخط شريف ايشان روى صفحهٔ أول كتاب نوشته‌اند ، وعلامه آقا بزرگ تهراني دركتاب ذريعه ج١٢ ص١٥٦ نامى از كتاب ومؤلف آن برده است .

حال خوانندگان عزيز را به چندنكته پيرامون كتاب ومؤلف آن باتوجه به مطالب مرقومهٔ معظم له يادآورى مى كنم :

١- مؤلف راجع به مهارت خود دراين علم درمقدمهٔ كتاب چنين مى‌نگارد: اين غريق بحار عصيان الراجي من الله العفو والغفران أحمد بن محمد بن عبدالرحمن كيا مولود جيلان ساكن روضهٔ جنان أعني مشهد أميرالمؤمنين علياً عليه السلام مدت مديد وعهد بعيد دراين عتبهٔ عليهٔ سدرهٔ مرتبه عرش درجه نقد عمر خودرا صرف علم كلام به جهت معرفت خدا ورسول صلى الله عليه وآله وأئمه أنام عليهم السلام وبحث وتفتيش أنساب سادات باسعادات ذوى الاحترام نمود تا به حدى كه نسب داخلين ازخارجين ومنقرضين ازلاحقين ونسب القطع ازنسب الجزم جداگردانيد .

٢- مؤلف اين كتاب رابالتماس شاگرد خود نقيب محمد قاسم مختارى نگاشته درصفحهٔ چهار چنين مى‌نگارد : تادر اين أوان حضرت مرتضى ممالك الاسلام افتخار أعاظم السادات والنقباء بين الانام سراج الدين محمدقاسم المختاري العبيدلي الحسيني ... بعدازمذاكره ومباحثهٔ اكثر كتب أنساب نزدفقير خواهش داشت كه تفحص وتجسس جمعي ازذريهٔ طاهره كه بعداز أزمنهٔ تأليف كتب سلف بهم رسيده ... نمايد الخ .

٣- تاريخ نگارش اين اثرگرانقدر مؤلف درص٢٦ درسنهٔ ست وسبعين

وتسعمائه مشخص گردیده .

٤- مؤلف مقدمه‌ای راجع به چگونگی‌به قدرت رسیدن سلاطین‌صفویه‌می نگاردکه أهمیت تاریخی دارد .

٥- مؤلف توجه شایانی‌به ذکر نسب سلسله مختاریه نموده وشرح حال مفصلی ازعلمای این‌قبیله که معاصر با آنها بوده به رشته تحریردرآورده‌است .

٦- مؤلف درص ١٤٠ نقل کلامی ازوالد معظم خود می‌نماید .

٧- یکی ازمشایخ مؤلف که تصریح بدان نموده سیدأبوالمجدمرعشی‌است درص ١٤٧ چنین می‌نگارد: نسب سید بزرگوار نقیب السادات العظام علامه جلیل سید أبوالمجد نسابه استادجامع این کتاب که سنین عدیده ازفیض‌حضور وافاداتش مستفیدشدم : سید أبوالمجدمرعشی مؤلف کتاب مبسوط ومشجرات‌در أنساب هوابن الشریف الرئیس میرسید محمدخان ابن میر عبدالکریم خان ملك مازندران ابن میرعبدالله خان ملك مازندران ابن میرعبدالکریم خان ملك ابن‌میر محمد مرتضی‌خان ملك ابن میرسید علي‌خان بن میرسیدکمال‌الدین‌خان ملك ابن میرسید قوام الدین خان ملك مازندران ابن‌صادق‌بن‌عبدالله بن‌محمد بن‌أبي‌هاشم ابن علي بن‌حسن بن علي‌المرعشي .

٨- یکی دیگرازمشایخ مؤلف که تصریح بدان نموده امیرنظام الدین علي است درص ١٥١ چنین می‌نگارد: وازجناب نقابت قباب أمیرنظام الدین‌علي که درعلم نسب مقتدای اولوالألباب بود استماع افتاد - الخ .

٩- یکی مهمترین مصادری که مؤلف‌حین‌تألیف کتاب‌ازآن استفادهٔ شایانی نموده کتاب عمدة الطالب شریف ابن‌عنبه داوودی است .

١٠ - در استنساخ وتحقیق کتاب از دونسخه استفاده شده‌است : یک‌نسخه متعلق به حضرت آیةالله العظمی مرعشي‌نجفی دام ظله است که در حاشیه‌بخط شریف خود یاد داشتهای متفرقه دارد وهمچنین تصحیحاتی به عنوان استظهار

در حواشی نسخه دارد .

واین نسخه از روی نسخهٔ دوم که متعلق به کتابخانهٔ ملك است استنساخ شده ، که صورت عکس آن را معظم له در حدود چهل سال پیش از کتابخانهٔ مزبورگرفته‌اند واین‌نسخه‌شامل سراج الانساب واسدیه واوراقی متفرقه‌در انساب ازفخررازی‌وغیره می‌باشد که‌معظم‌له درمقدمهٔ کتاب فخری اشاره‌بدان‌نموده‌اند .

پس در واقع از یک نسخه استفاده شده ونسخه چنانچه معظم له اشاره فرموده‌اند بسیار مغلوط ومشوش بود وافتادگی زیادی داشت که بامراجعه به کتب انساب حتی المقدور جبران افتادگی شده وتصحیح شده .

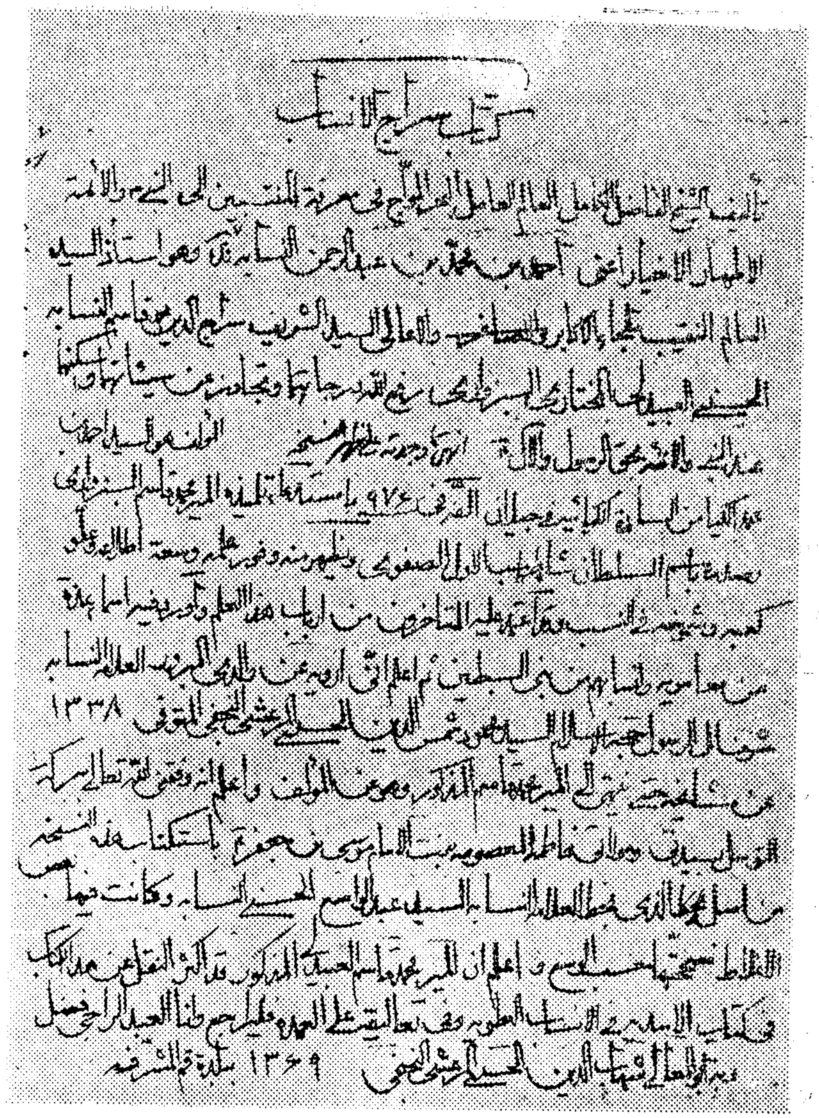
مع ذلك در ذکر أنساب که مؤلف در پایان هر فصلی منسوبین به‌آن‌باب را ذکر می‌فرمایند بنظر اشتباهاتی دارد ، که باید دقت بیشتر شود، وچون‌دخل وتصرف در انساب امری است بسیار خطیر ، لذا حقیر بدون هیچ گونه تصرف واظهار نظر درج نمودم تااهلش صحت وسقم آنرا تشخیص دهند .

ودر پایان باتشکر وسپاس از الطاف معظم له نسبت به این حقیر ، تشکر خودرا نسبت به فرزند برومندایشان متولی وسرپرست کتابخانهٔ معظم له جناب دانشمند معزز دکتر سیدمحمود مرعشی‌دامت توفیقاته اظهار می‌دارم، که‌باهمت شایان ایشان صدها اثرازآثار گذشتگان در علوم‌مختلفه‌احیا ونشر گردیده‌است.

والحمد لله الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لولا أن هدانا الله ، ونستغفره مما وقع من خلل ، وحصل من زلل ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ، وسیئات أعمالنا وزلات أقدامنا وعثرات أقلامنا ، ونستجیر بالله من الخیانة بالامانات وتضییعها ، فهو الهادی الی الرشاد والموفق للصواب والسداد ، والسلام علی من اتبع الهدی .

٢٢/شوال/١٤٠٩ هـ ق قم
ص پ ٧٥٣ - ٣٧١٨٥

سید مهدی رجائی



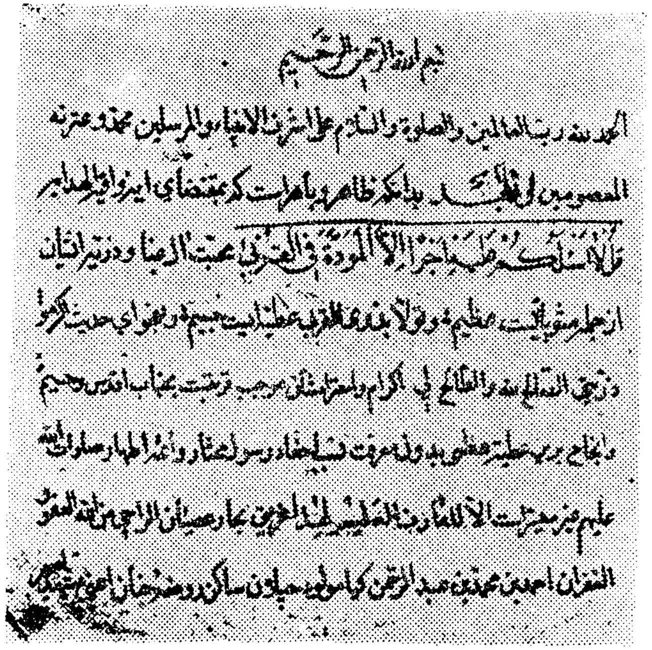
كتاب سراج الانساب

خط علامهٔ فقیه نسابه مرعشی نجفی دام ظله بر روی نسخهٔ « ن »



بسم الله الرحمن الرحیم

صفحهٔ اول از نسخهٔ « ن »



بسم الله الرحمن الرحیم

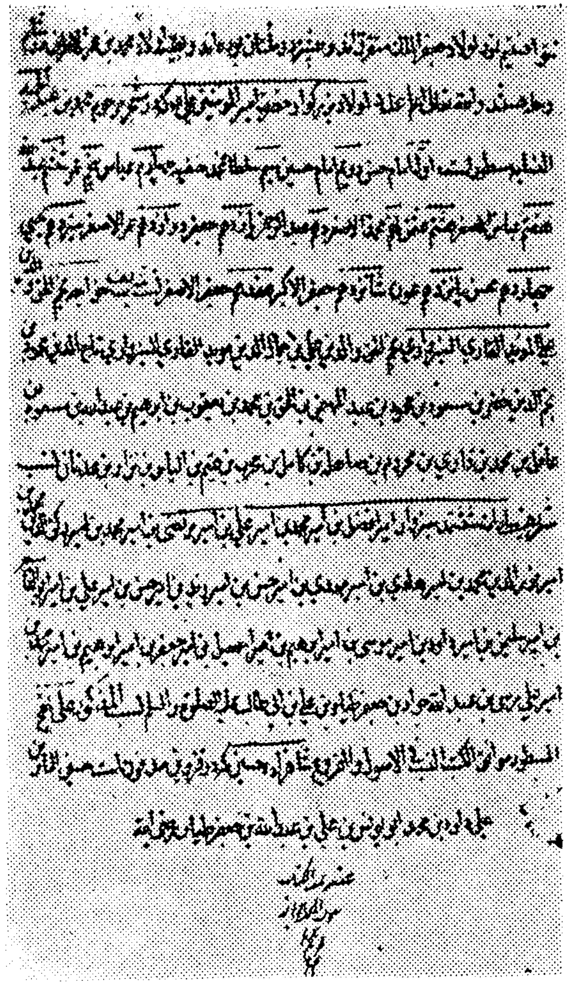
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته المعصومین [illegible] ... قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ... [illegible]

صفحهٔ اول از نسخهٔ « م »



[illegible]

صفحهٔ آخر نسخهٔ « ن »



صفحهٔ آخر از نسخهٔ « م »

سراج الانساب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الانبياء والمرسلين محمد وعترته المعصومين .

وبعد : بدان‌كه ظاهر وباهراست‌كه به مقتضای آيه وافية الهداية « قل لا أسألكم عليه أجراً الا المودة في القربى »[1] محبت آل عبا وذريهٔ ايشان ازجملهٔ مثوباتی‌است عظيم ، وتولا به ذوی القربی عطيه‌ايست جسيم .

وبه فحوای حديث : « أكرموا ذريتي الصالح لله والطالح لي » اكرام واحترامشان موجب قربت‌است به جناب‌أقدس رحيم، وانجاح برين عطيهٔ‌عظمی بدون معرفت نسب أحفاد رسول مختار وائمه أطهار صلوات الله عليهم غيرميسر است الا للعارف العليم .

لهذا غريق بحار عصيان، الراجي من الله العفو والغفران أحمدبن محمدبن عبدالرحمن‌كيا مولود جيلان ، ساكن روضهٔ جنان ، أعني : مشهد أميرالمؤمنين علياً عليه السلام ، مدت مديد وعهد بعيد دراين عتبهٔ عليهٔ سدرهٔ مرتبه عرش درجه، نقد

(١) سوره الشورى: ٢٣ .

عمر خودرا صرف علم کلام به جهت معرفت خدا ورسول ﷺ وائمه أنام عليهم السلام وبحث وتفتيش أنساب سادات باسعادات ذوى الاحترام نمود تا به حدى که نسب داخلين از خارجين ، ومنقرضين از لاحقين ، ونسب القطع ازنسب الجزم جدا گردانيد .

تا آفتاب جهان تاب سيادت درمشرق اعتدال شارق ، ورتبهٔ هريک برساير خلايق فائق گردد .

تا دراين أوان حضرت مرتضى ممالك الاسلام، افتخار أعاظم السادات والنقباء بين الانام، سراج الدين محمدقاسم المختاري العبيدلي الحسيني[1]، که به سمو[2] نسب به حضرت سيدالبشرکامياب، وبه علو حسب ازساير سادات با سعادات ممتاز .

بعداز مذاکره ومباحثهٔ اکثرکتب أنساب نزد فقير، خواهش داشت که تفحص وتجسس جمعى از ذريهٔ طاهره که بعداز أزمنهٔ تأليف کتب سلف بهم رسيده‌اند، يا از أوطان خود به جهت حوادث ليل ونهار به بلاد ديگر ارتحال فرموده‌اند نمايد . واطلاع کامل برأحوال اين جمع عديد ممکن نيست الا به سير وسياحت درأکثر روى زمين .

لهذا در وقت وداع ازاين بى‌بضاعت التماس نمودکه خلاصه‌اى ازکتب معتبرهٔ معتمده ازأنساب جمعى که علماء أنساب حکم برصحت نسب‌ايشان نموده اند، ومدعي صادق‌را ازکاذب امتياز فرموده‌اند در رساله‌اى جمع نمايد ومسمى به «سراج الانساب» نمايد وبه نزد آن عالى جناب فرستد .

(١) وخود يکى ازچهره‌هاى برجسته‌علماى‌أهل نسب است، وازسادات بنى‌المختار است‌که اجداد آنها ازنجف‌أشرف به شهر سبزوارکوچ نموده،وازنقباى آن ديارگشتند .

(٢) سمو : بلندى، رفعت .

تاآن سيادت ونقابت مرتبت، ارشاد وهدايت منزلت ، هريک ازسادات ذوى السعادات که به سبب ارتحال از أوطان قديم ، يابه سبب کثرت وسائط وعدم ضبط درکتب ومشجرات دراين علم شريف، درظلمت غربت به‌گمنامى وگم نشانى منتسب‌گشته‌اند، ياجمعى از أغيارکه خودرا درميان ذريه آل عبا درج نموده‌اند، اين رساله را چراغ‌وار برسر پنجه‌گرفته ، وهريک ازايشان را جستجو نموده به سلسلهٔ قديم وابندد، تاصادق از کاذب وباطل از محق ممتاز گردد .

واين رساله را مرتب ساخت برمقدمه وچند مصباح وخاتمه، وبالله التوفيق وعليه الاعانة، أما :

مقدمه

(در بيان مناقب سلاطين صفويه) (١)

که به شرف سيادت‌ونقابت‌واجلال وگوهر ولايت وهدايت‌وارشادموصوف اند، أول ذکرکنيم وبيان نماييم نسب شريف ايشان را که منتهى به امام موسى کاظم عليه السلام مى‌شوند براين ترتيب :

شاه طهماسب بن شاه اسماعيل بن سلطان حيدر بن سلطان جنيدبن صدر الدين ابراهيم بن خواجه علي بن‌صدر الدين موسى‌بن سلطان شيخ صفى‌الدين اسحاق بن أمين الدين جبرييل بن‌صالح بن قطب الدين شاه صالح الدين رشيد ابن شاه محمد بن شاه عوض الخواص[2] بن فيروز شاه زرين‌کلاه بن محمد

(١) اين مقدمه به جهت اهميت تاريخى آن ، وازلحاظ امانت دارى درنقل عيناً مندرج گرديد، وقضاوت درباره آن محول به خوانندگان عزيز است .

(٢) درنسخه (م) : الحواص .

شرف بن محمدبن حسن بن محمدبن ابراهيم بن جعفربن محمدبن اسماعيل بن محمدبن أحمد الاعرابي بن أبو[١] محمدقاسم بن أبوالقاسم حمزةبن امام موسى الكاظم عليه السلام .

كنيهٔ امام موسى عليه السلام أبو الحسن وأبو ابراهيم بود ، مادر او ام ولد نام او حميدهٔ مغربيه ، موجود شد در سنهٔ ثمان وعشريـن ومائه ، واو سياه رنگ بود واورا فضايل وكمالات وكرامات بى شمار بود، اوراكاظم گفتندى به‌جهت كثرت فرو خوردن خشم .

وآن حضرت بسيار واسع العطا بود، درشب بيرون مى آمد وكيسه‌اى‌داشت پراز درم[٢] وبه‌مردم مـى‌بخشيد ، واز آن كيسه هيچ كم نمى‌شد ، وهركس كه به مردمان چيزى بسيار مى‌بخشيد به مثل گفتندى كه مگر توكيسهٔ موسى دارى .

موسى الهادى بگرفت اورا وحبس كرد ، پس حضرت أمير المؤمنين علي عليه السلام‌را به خواب ديـد كه اوراگفت : ياموسى هـل عسيتم ان توليتم أن تفسدوا فـي الارض وتقطعوا أرحامكم[٣] چون بيدار شد دانست كه مـراد از اين خواب‌رها كردن امام موسى كاظم عليه السلام است، پس آن حضرت‌را رهاكرد .

چون هارون الرشيد به خلافت نشست آن حضرت‌را معزز ومكرم داشت .

وچنين آورده‌اند كه أهل خراسان فكركردند كه چيزى از خمس وهديه به جهت آن حضرت به فرستند ، محمد بـن اسماعيل كه برادر زادهٔ آن حضرت

(١) از لحاظ أدب عرب مى‌بايد «أبى» باشد ، لكن مؤلف در طول كتاب اين لحاظ را مراعات نفرموده .

(٢) مأخوذ از درهم ، وبمعنى پول نقد است .

(٣) اقتباس از سوره محمد آيه ٢٢ .

بود [دانست][١] روزى در نزد خليفه بود مذكور شـد كه رعايا پريشان حال‌اند محمد بن اسماعيل‌گفت : چون پريشان نباشند كه هر ساله دو خراج مى‌دهند .

خليفه گفت: يكى‌به ماديگرى به‌كدامين شخص‌مى‌دهند؟ محمد بن اسماعيل گفت :كه به عم من موسى كاظم عليه السلام .

پس هارون الرشيد ملعون اين سخن‌را به‌دل‌گرفت وآن حضرت‌را محبوس گردانيد در نزد فضل بن يحيى، بعد از آن بيرون آوردند وبه سندى بن شاهك سپردند ، ورشيد ملعون به جانب شام رفت وحكـم كرد به قتل آن حضرت پس آن معصوم‌را شهيدكردند .

بعضى گفته‌اند :كه زهر دادند[٢]. وبعضى گفته‌اند : اورا در بساط پيچيدند وپايين وبالاى‌اورا محكم بستند تاشهيد شد.وبعضى ديگر گفته‌اند: اورا ارزيز[٣] گداخته دادند .

وآن معصوم‌را سه روز برسرراه نگه داشتند وبه مردم نمودند يعنى به‌مرگ خود مرده است، وبه دين موجب محضر نوشتند ودر مقابر قريش دفن كردند .

بعد ازتمهيد اين مقدمات حقيقت حال چنان است كه اين سلسله‌قبل از شاه عالى جاه شاه اسماعيل عليه الرحمة والغفران به سجادهٔ عبادت نشسته ، طريق ارشادرا شيوه داشتند، وروى نياز به‌عتبهٔ عليه وسدرهٔ سنيه نهاده، وحكم وفرمان را سمعنا وأطعنامى‌گفتند ، وسلاطين زمان در احترام ايشان شمه‌اى فروگذاشت نمى‌كردند .

(١) زياده از نسخه «م» .

(٢) شيخ صدوق در عيون اخبار الرضا چنين روايت كرده .

(٣) ارزيز : رصاص ، فلزى است نرم ونقره‌اى رنگ قابـل تورق وسخت تر از سرب .

چنانچه در أيام فترت چنگیزیه سلطان حقیقت و برهان طریقت قطب آفاق شیخ صفی الحق والدین بسیاری از بیچارگان‌را از تیغ سیاست ایشان خلاص کرده بود، وسبب حیات ونجات آن جماعت شد .

وآن حضرت در زمان سلطنت محمد اولجایتوی خدابنده بر مسند ارشاد تمکن داشتند ، وبه وعظ ونصیحت وأوامر ونواهی قیام واقدام می‌نمودند ، وآن پادشاه پاکیزه سرشت مایل به مذهب اثنا عشری شد .

وشیخ جمال‌الدین‌ابن مطهر الحلی که مجتهد آن مذهب‌بود‌به خدمت آن پادشاه نیک اعتقاد آمده ، ومجلس عالی در عمارت أبواب السر سلطانیه بهم پیوست ، وشیخ صفی الحق والدین در آن مجلس بود .

مجملی ازأحوال قطب زمان آن‌که‌آن حضرت طریق‌ارادت به شیخ‌ابراهیم گیلانی دارند، وسلسلهٔ شیخ زاهدبه توسط مشایخ کبار به حضرت أمیر کل أمیر المؤمنین علي بن أبي طالب عليه السلام منتهی می‌شود .

بدان‌که آن قدوهٔ أهل‌دین، وآن راهنمای صدق ویقین در زمان سلطنت أبو سعیدبن اولجایتوی به تاریخ خمس وثلاثین وسبعمائه رخت اقامت ازاین جهان فانی پرداخت وبه تخت‌گاه سرای باقی مسکن ومأوی ساخت، روح الله روحه أبداً .

بعداز او چون نوبت ارشاد به سلطان جنید رسید ، که پدر دوم شاه مغفرت پناه شاه اسماعیل است، میل سلطنت صوری نموده، باجمعی ازأرباب ارادت به حلب رفت ، که معتقد آن سلسله درآن دیار بودند .

والی دیاربکر امیر الکرحسن بیگ به قدم اخلاص پیش آمده، وبه‌خویشی وقومی آن بزرگوار مفاخرت جسته، همشیرهٔ اعیانیه خود خدیجه بیگی را به‌آن حضرت داد .

وسلطان‌الحقیقه والطریقه سلطان‌جنید بعداز غزای طرابذان به‌جانب‌شیروان رفت، خایل شیروانی آنجابود آهنگ جنگ کرده، سلطان جنید شهید شد و به جنت المأوی واصل شد .

سلطان حیدر به سند ارشاد[1] فائز شد، ومریدان سرنیاز به عتبهٔ او نهاده ، درآن وقت امیرحسن بیگ دفع جهان‌شاه نموده حاکم آذربایجان وعراق شد از وفور اخلاص وکثرت اعتقاد مجدداً به مواصلت او افتخار جسته دختر خود بلقیس زمان علم شاه‌خاتون به همشیره زادهٔ خود سلطان حیدر داده، وشاه‌غفران دستگاه شاه اسماعیل ازاین عفت پناه حاصل شده ، عالم به وجود او بشارت یافت .

ودر اثنا وتسعین وثمانمائه سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیگ بن حسن بیگ به جانب شیروان رفت‌که انتقام ازاین طایفه‌کشد، درآن وقت فرخ یسار والی بود در أول مغلوب گشت، وغازیان قتل بسیار ازشیروانیان کردند .

فرخ یسار از یعقوب بیگ مدد خواسته ، عرض کردکه این طایفه بعداز فتح شیروان ارادهٔ آذربایجان می‌نمایند،یعقوب بیگ راه صواب گم کرده ، با وجود آن‌که سلطان‌حیدر به دومرتبهٔ قوم یعقوب بیگ بود، أول آن‌که عم‌زاده اش بود ، دیگر خواهرش در خانهٔ سلطان حیدر بود ، سلیمان بیژن را که أمیر الامرایی داشت به مدد فرستاد جنگ کردند، وازکمان قضا وقدر تیری به سلطان حیدر رسیده آن حضرت نیز جرعهٔ شهادت چشیده .

این‌واقعه در ثلاث وتسعین وثمانمائه واقع شد، ویعقوب بیگ شاهزادهارا به قلعهٔ اسطخر فرستاد چهار سال درآنجا بودند .

اما چون دشمنی خاندان حیدر سم قاتل است لاجرم یعقوب بیگ ازعمر

---

(١) به معنی مسند وعظ وارشاد .

وسلطنت بهره نبرد درعنفوان جوانی رفت ، ودر اندك فرصتی نسلش منقطع شد .

وچون نوبـت سلطنت به رستـم بیگ پسر زاده حسن بیگ رسیده شاه زادگان را ازقلعه بیرون‌آورده، سلطان‌علی پادشاه به عز شهادت رسیده به‌دستور ابا جرعهٔنا کامی چشید.

(رفتن شاه‌اسماعیل به گیلان)

در أواخر سال شاه‌عالی جاه شاه اسماعیل به‌گیلان رفت، ودرآن وقت‌شش ساله بود، کیا میرزا علی والی‌گیلان قواعدخدمت ولوازم ملازمت بجای‌آورده مهما امکن در اعانت اوکوشیـده ، مکرراً پادشاه عراق وآذربایجان اورا طلب کردند، ومدت شش سال توقف نموده .

در اواسط محرم سنهٔ خمس وتسعمائه شاهزاده عالی جاه‌کارکیا میرزاعلي را وداع‌نموده ازگیلان بیرون آمد، وسن شریفش دوازده ساله بود ، درآستاره بلندی قشلاق فرمودند، وخوابی دیدند ومعبران تعبیرکردندکه ایران به تصرف شما درمی‌آید، واین سلطنت را بقا وثباتی خواهد بود، درآن وقت هرج ومرج بود .

درفصل بهار همان سال عنان عالم‌گیری به دست‌گرفته ، نصرت وظفر هم عنان فتح وفیروزی درخدمت روان به اردبیل نزول‌فرموده، زمانه آیت بشارت براو خواند وازطرف آذربایجان ازآنجا مثل استجلو وقاجار وشاملو وذوالقدر وافشار وروساق وروملوگروه‌گروه می‌آمدند، تاآن‌که هفت‌هزارکس به درگاه اجتماع پیداکردند[1] .

(١) در نسخه (م) : به درگاه مجتمع گشتند .

شاه جم جاه در مقام انتقام شیروانیان ومدافعـهٔ مروانیان درآمده، در سنهٔ ست وتسعمائه به دفع شیروانیان درحرکت آمده، فرخ یسار والی بود جنگ کرد به قتل رسید ، به موجب آیه‌کریمه « تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك علی کل شيء قدير»[1] به تخت شیروان درآمده ، قشلاق در محمودآبادکرد . ودراین سال میر شمس الدین زکریا به خدمت شاه عالم پناه آمده .

سبب آمدن میر زکریا: واین میر زکریا وزارت سلاطین‌کرده بود، درآن وقت الوند بیگ پسرزاده حسن بیگ والی آذربایجان بود، وامیر زکریا وزیر بود، پنجاه تومان ازاو طلب‌کردند ازآن عاجز آمده، ملك‌محمود دیلمی‌قزوینی که مقدم الوزراء بود ضامن مبلغ شد، امیر زکریا به‌گریخت .

وچون آوازهٔ سلطنت شاه عالی جاه درآفاق منتشرشده بود به درگاه گیتی پناه آمده، ازعجز الوند بیگ وبیم داری آن طایفه بسیارگفت، وشاه عالی‌جاه را در رفتن آنجا راغب ساخت، وآن وجه را از ملك محمود باز یافت نمود.

القصه شاه عالم پناه وزارت به امیر زکریا داد، وصدارت به مولانا شمس الدین‌گیلانی‌که قدیمی آن عتبـه بود، ومدار مهمات به حسین بیگ لله وده ده مفوض شد .

ودر سنهٔ سبع وتسعمائه عنان عزیمت به فتح آذربایجان منعطف‌گردانید ، ودر حوالی‌شیروان ونخچوان باالوند بیگ وامراء اق‌قونیلو جنگ عظیم‌دست داده مظفر ومنصور شد، واز امراء ومقربان او قریب ده هزار دراین جنگ‌کشته شدند ، والوند بیگ به حدود دیاربکر بگریخت .

پادشاه ذی‌جاه به فتح وفیروزی وبهجت وبهروزی درتخت‌تبریز به‌سلطنت

(١) سوره آل عمران آیه ٢٦.

نشست ، ودر این سال رؤوس منابر به القاب واسامی حضرات ائمــه معصومین علیهم‌السلام زیب وزینت یافت، وتاج باابتهاج را مراد غازیان نواده، زبان‌حال بدین بیت مترنم شد ـ شعر :

سریرسلطنت‌اکنون‌کندسرافرازی   که‌سایه برسرش‌افکندخسروغازی

رعب وصلابت این لشکر در دلها به نوعی نشست‌که مخالفان بــه مجرد آوازه ایشان ازشرق بــه غرب می گریختند. ودراین سال قشلاق درتبریز شد ، ودر بهار به‌طرف آذربایجان درحرکت آمدند، وتا ملك ذوالقدرکه علاءالدوله سردار بود رفتند .

وچون زمستان شد ومکان آن طایفــه استحکامی داشت ، آن طایفه پناه بــه حصنهای‌حصین بردند، دراین صورت الوند بیگ به آذربایجان رفت، وپادشاه ذی جاه وامراء صلاح‌دربازگشتن دیدند، عنان‌عزیمت به صوب تبریز گردانیدند الوند بیگ به بغداد رفته ازآنجا به دیاربکرگریخت ، ودر سنهٔ عشر وتسعمائه وفات یافت .

ودر سنهٔ ثمان وتسعمائــه موکب ظفر لواء بـه دفع سلطان مراد بن‌یعقوب بیگ والی‌عراق‌وفارس وکرمان‌بود درجنبش‌آمده، به هرجا روی مملکت‌گیری نهاد فیروزی ونصرت دواسبه استقبال می کرد .

ودر حدود همدان باسلطان مرادکه اورا نامراد خواندندی حرب واقع شد، باآن‌که سپاه فیروزی اثر دوازده هزار بودند، وخصم چهل هزار درطرفة العینی شکست برایشان افتاد، خیمه‌های زده واسباب وجهات وظروف وأوانــی واسب وشتر وعورات وخوانین ومحبوبهٔ ترکان تمامی نصیب‌غازیان شده، کسی که اورا اسبی وشتری نبود خواتین گل چهره بااسباب نصیب او شد، ودرآن وقت میان قزلباش من وتو نبود، آنچه داشتند باهم می‌خوردند .

وقریب ده هزارکس از مخالفان در این جنگ کشته شدند ، وسلطان مراد به فارس رفته ، شاه ستاره سپاه از دنبال او رفته ، سلطان مراد به بغداد گریخته ، ممالك عراق وفارس وکرمان به تصرف ملازمان در آمد .

وقشلاق در مدینة المؤمنین قم شد ، ودر این قشلاق ملك محمود قزوینی دیلمی به عتبه بوسی آمده .

وزیر آمده وبه‌عرض رسانیدکه بعضی ازمردم ترکمان به حسین کیاجلاوی پناه برده‌انــد ، وقلعهٔ آستارا را پناه کرده‌اند ، الیاس بیگ الغویت اوغلی‌را به حکومت خوار وسمنان ودماوند وفیروزکوه فرستادند، حسین کیا او رابکشت .

شاه عالی جاه متوجه دفع انتقام او شد ، در یك روز قلعهٔ‌گل خندان فتح شد، دماوندرا قتل عام‌کرده، فیروزکوه‌را محاصره نمودند، علی‌کیا زنها رخواه آمده قلعه را داده به جان امان یافت .

واز آنجا به قلعهٔ آستارا رفته مراد بیگ جهان شاه مولود، بعد از محاصرهٔ یک‌ماه‌آب رودخانه‌را به‌جای دیگر انداخت‌أهل قلعه بی‌آب شده،قلعه‌را گرفتند ومراد بیگ‌را سوختند، وحسین کیارا در قفس‌کرده تعذیب می‌نمودند تاخودرا کشت ، وسی هزارکس در این یورش به قتل آمد .

در این سفرقاضی محمدکاشی درصدارت شریك مولاناشمس‌الدین گیلانی شده ، ورفته رفته ترقی یافت تا امارت افاضت صدارت‌گشت .

ودر این سفر کارکیا سلطان حسین برادرکارکیا میرزا علی به صدق واعتقاد آمده ، نوازش‌کلی یافت واز احترام جانب او هیچ تقصیر نشد ، موصلی در قلعهٔ آستارا بود در سلك باقی حرمها منتظم‌گشت ، ومنظور نظر عاطفت شده چنانچه اراده داشت میسر بود .

تاحال‌که أیام سلطنت نواب کامیاب همایون أعلی شاه‌طهماسب حسینی‌است نیز صاحب اختیار است ، چنانچه در زمان ایــن دو پادشاه عزل ونصب امراء

برأی صائبه آن بابی‌نوان بود[۱].

بعد از این وقایع خبر آمد که اعریس محمد که در یزد وابرقوه بود عنان مخالفت به دست گرفته ولوای عناد برافراشته ،شاه فیروزی علـم متوجه آنجا شده یزدرا محاصره نمود ، در اندک فرصتی اورا به دست آورده محمدرا به اصفهان سوختند .

وازآنجا به‌طبس کبلکی‌رفته، قریب پنج‌هزار کس ازمخالفان کشتند، وآوازهٔ نوبت شاهنشاهی در خراسان افتاده ، ومردم آنجا در اضطراب شدند ، أواخر سلطان حسین میرزا بود در فکر خود شده، شاه عالی جاه نهضت فرموده به‌عراق باز گشتند .

ودر سال احدی عشر وتسعمائه به طارم شد ، وکارکیا میرزا علي وکارکیا سلطان حسیـن گیلانی وفات کردند ، سلطان أحمد پسر سلطان حسین دراردوی معلی بوده ، سلطنت گیلان بدو تفویض شد .

ودر این حالت از جانب أمیر نظام‌الدین والی رشت به درگاه نیامده ، شاه عالم پناه بـر او بر آشفته ، از راه طارم یورش فرموده ، امراء به شفاعت در آمدند ، وشیـخ نجم رشتی که از جملهٔ مقربان بود وسیلهٔ شفاعت شده ، عنان معسکررا ازآن صوب بگردانید، اما چلیبا بیگ که والی طارم بود به قتل آمده .

ودر اثنا عشر وتسعمائه قشلاق در خوی شد ، وبا صارم کرد جنگ کرد، از أمر عبدی بیگ پدر درش‌خان وسارون علی تکلومهر دارکشته شدند .

وبعداز این مرتبهٔ دیگر به‌مملکت ذوالقدر رفتند وقتل وغارت بسیار کردند[۲] معاودت فرمودند وطایفهٔ موصله که مقدم ایشان أمیرخان بود، واز جانب اق‌قونیلو

---

(۱) چنین است در نسخهٔ «ن» ودر نسخهٔ «م» : آن بانی بانوان بود .

(۲) در نسخهٔ «م» : کرده .

حکومت دیاربکر یافته بود ، به خدمت پادشاه آمده تحفه‌های لایق آورد ، از آن‌جمله لعل[۱] بکرک که نکرده نسبت کرده بودند، وبه‌خزائن بسیاری ازپادشاهان رسیده بود آورد، وأمرعالی شد که آنرا شکسته داخل مفرح کردند. ودیاربکر اضافه ممالك محروسه گشت، وایالت آنجا به‌خان محمداستجلو مقرر شد، وأمیر خان به منصب مهرداری مفوض گشت ، قشلاق در خوی گرفتند .

وبه فتح بغداد وخوزستان در سال نهصدوچهارده به عزیمت عراق مصمم گشت،سلطان مرادگریخته از آنجا رفته، بار یک بیگ پرناک حاکم از شنیدن توجه غازیان بغدادراگذاشته باناامراد به‌حدود شام گریخته ، وعراق عرب بی‌قتال وجدال مسخرگشت، اما قتل وکشش بسیار واقع شد ، چنان‌که در دجاه به‌جای آب خون روان شد ، حکومت آنجارا به‌خادم بیگ عنایت کردند .

وسید محمد کمونه که از نقبای نجـف أشرف بود باریک بیگ اورا در چاه داشت بیرون آمده ، به عنایات شاهانه ایالت وتولیت نجف أشرف وطبل وعلم نصیب او شد .

وشاه دین پناه به‌زیارت عتبات مشرف شده، رواج ورونق آستانها از همه چیز دادند ، وعمارت عالی در امام موسی‌کاظم علیه‌السلام کردند ، وأمر شد که قاضی جهان نهری از فرات احداث نماید که منتهی به‌کوفه شود ، واین صورت اتمام یافت ، وبه‌نهر شریف موسوم‌گشته ، قریب ده‌هزار تومان هر ساله حاصل آنجا می‌شد که صرف عتبات می کردند .

وازآنجا به‌مشعشع[۲] رفتندوقتل‌وغارت‌نمودند، حویزه وشوشتروخوزستان

---

(۱) لعل : یکی از سنگهای قیمتی برنگ سرخ مانند یاقوت است ، واین یکی از تحفه‌های پرارزش آن زمان بوده . وشاید مراد از لعل در این عبارت چیز دیگر باشد .

(۲) آل مشعشع که ازنسل سیدمحمد بن‌فلاح الموسوی‌الحویزی‌است، واو اولین ←

به‌تصرف أولیای دولت‌قاهره در آمده ، ازراه کوه‌کیلویه بدر رفتند، ودر این‌راه وکالت به شیخ نجم رشتی مفوض شد واعتبار کلی یافت ، وچون با قاضی محمد کاشی عداوت داشت به اغوای او قاضی محمدرا به قتل آوردند ، واین قاضی محمد حکومت یزد وکاشان وشیراز یافته با مردم ظلم وبیداد کرده ، وخلق بسیار به قتل آورده بود ، زمانه از او انتقام‌گشید .

ومنصب صدارت به أمیـر سید شریف شیرازی بود ، رجوع شد به میرزا أحمد حورانی أصفهانی ، وحسین بیگ لله از امارت معزول شد ، ومنصب اورا به خانان سلطان‌استجلو دادند، ودر حوالی تبریز درقریه حمشه شیخ نجم رشتی وفات‌کرده ، ومنصب وکالت نصیب میـر یار أحمد شد وبه نجم ثانی ملقب گشت .

وخاطر خطیر وضمیر خورشید تنویر از انتظام أمـور دیار بکر وشیروان وآذربایجان وعراق‌عرب وعجم وخوزستان وطبرستان‌وگیلانات وکرمان‌آسایش یافت ، وبه استقلال جمیع این بلادرا گرفته در حوزه تصرف در آوردند .

لوای أقلیـم گشایی به صوب خراسان ورفع دفع شبیگ خان در حرکت آمده . در سنهٔ عشروتسعمائه نزول اجلال در خراسان شد ، شبیگ از هرات به مرو رفت ، وشاه ستاره سپاه زیارت امام هشتم نموده ، استمداد دولت‌کرده به مروتوجه نمود .

وایـن شبیگ پادشاه ذی جاه بود ، یک دو روز بینهما جنگ بود ، تا آن که فتح وظفر از جانب پادشاه اسلام مالک رقاب أنام اسکندر بخت خاقان غلام وزیده ، شبیگ شکست یافت ، وباباقی امراء چون ستاره که از شعاع آفتاب

←پادشاه بنی‌مشعشع در بلاد خوزستان بود ،واین سلطنت ادامه داشت‌در أعقاب او تا به وسیله شاه اسماعیل منقرض گردید .

گریزد راه گریزرا پیش گرفتند، قریب‌ده‌هزارکس ازمخالفان در این جنگ کشته شدند ، وخراسان به تصرف غازیان در آمد ، هرات به حسین بیگ‌لله ، ومرو به ابدال بیگ دده عنایت شده .

روانه عراق شدند، دراین محل پانزده هزارکس ازتکلو با حکام روم‌مجادله کرده در شهریار آمدند، وآزار بسیار به تجار رسیده بود ، وسلطان دین پرور پادشاه دادگستر بعضی از سرداران تکلورا به تیغ یاسا[1]گذرا نیده ، بر باقی ترحم فرموده وأمـوال ایشان را به امراء قسمت‌کرده ، منصب صدارت به میر عبدالباقی یزدی دادند .

ودرسال ثمان عشر وتسعمائه نجم ثانی به تسخیر ماوراء النهر رفت وامرای نامدار همراه‌کرده، میرزا بابرجغتای همرکاب بود تاحوالی بخارا رفتند ، وأکثر بلاد را گرفتند ، چون سلوک نجم ثانی با میرزا به ابرو امرای پسندیده طبع ایشان نبود ، اتفاق‌کرده در روز مصاف هنوز لشکر بهم نرسیده بودندکه پشت دادند ، ونجم ثانی‌را در دست دشمنان [دادند][2]گذاشته به قتل رسید .

(واقعه روم وخراسان)

شرح این واقعه آن‌که سلطان سلیم برادران‌راکشته، در سلطنت روم مستقل گشت ، واراده نمودکه به آذربایجان آید ، ودر آن زمـان چون خاقان زمان شکست نجم ثانی‌را شنید به خراسان رفتند ، ومنصب وکالت به میر عبدالباقی یزدی دادند ، وصدارت به میر سید شریف مقررگشت .

چون اردوی گردون شکوه به مشهد مقدس رسید، تیمور سلطان وعبیدخان

(١) یا سا : مجازات ، این‌کلمه مغولی است ودر دورهٔ مغول متداول بوده .

(٢) این زیاده از نسخهٔ (ن) است .

ازبکث ازهرات به ماوراء النهر رفتند، وابدال بیگ مرو را گذاشته ، بدین‌جهت اورا جامهٔ زنان ومقنعه نسوان درپوشانیدند، وبردرازگوش سوار کرده دراردوی معلی گردانیدند .

ونزول اجلال در هرات شده ، بـه تجدید خراسان از غبار مخالفان پاک گشت، وهرات را به زینل‌خان شاملو دادند،وبلخ‌را به دیو سلطان روملو مفوض گردانیدند، وحضرت خان‌گشورگیر به سعادت دراصفهان قشلاق کردند .

(ولادت شاه دین پناه شاه طهماسب الحسینی)

دراین سال فرخنده آمال مبشران دولت وشادکامی بشارت رسانیدند ،که آفتابی از برج سلطنت طالع شد، وماهی از برج خلافت ساطع گشت، که نور سلطنت وبختیاری از چهره‌اش تابان ، وشعاع خلافت وشهریاری از جبهه‌اش فروزان‌است ، مروح روح شادمانی، ومفرح قلب امانی است ، به یمن طلعت همایون عالم آرایش امراء ومقربان به تهنیت ومبارک باد زبان گشادند ، وبه اطراف واکناف مژده این قدوم رسانیدند، وبه مضمون این بیت مترنم گشتند ــ شعر :

مدار عالم ودارای دور وداور دوران

پناه ملک وپشت ملت وسد مسلمانی

در صباح شنبهٔ بیستم شهر ذی حجه سنهٔ ۹۱۹ عرصهٔ عالم ازنور ولادت آن حضرت پادشاه زمن، وخاقان جهان، وسبب امن وامان، حافظ زمین وزمان ، وارث ملک سلیمان ، بانی عقل واحسان ، کیخسرو زمان،گوهر درج هل أتی ، مظهر برج لافتی، معین السلطنة والخلافةوالولایة والهدایة أبو المظفر شاه‌طهماسب الحسینی روشن شد .

شاه عالی جاه ازاستماع این مولود همایون مبتهج ومسرورگشت ، أبواب خرمی بر روی روزگار عالمیان گشادند ، وخلایق دست افشان وپای‌کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند، وبه دایه دولت دادندکه مهد سلطنت به پرورد .

ودر بهار سنهٔ (۹۲۰)که شاه جوان بخت زیبندهٔ تاج وتخت دراصفهان بود خبر توجه سلیم وآمدن لشگر روم رسید، شاه دین پناه بـه آذربایجان رفتند ، وامراء مجتمع گشتـه عرض کردندکه طایفهٔ رومیـه را جنگ به دستور سلاطین زمان نیست ، قلعه‌ای از عرابه[1] می‌سازند ودرآنجا می‌روند وبه توب وتفنگ اندازی درمی‌آیند، صلاح چنان است‌که روز کوچ با او مجادله کنیم .

وخان محمد استجلو در چالدوران[2] ملحق شد، او نیز موافـق این سخن گفت، درمش خان را چون استیـلاء وتقرب زیاده بود قبول نکرد ، کبر ومنی ورزید باخانـه‌کوچ برابر رفتند، میمنه را شاه ذیجاه به وجود خود آرایش داد ومیسره را به خان محمد سپرد ، ومیر عبدالباقی وکیل وسید محمدکمونه ومیر سید شریف درقلب معین شدند .

واز صباح تا وقت ظهر بین‌العسکرین قتال وجدال‌شد ، وچندمرتبه شاه‌جم جاه خودرا به عرابه ها رسانید سودی نکرد،تاوقتی‌که درقلب‌میرعبدالباقی‌وسید محمدکمونه ومیرسید شریف کشته شدند ، وخان‌محمد از میسره به قتل آمـد ، ساروبیره قورچی باشی وخلفا بیگ‌لله وسلطان علی‌میرزا درجهٔ شهادت‌یافتند .

شاه عالم پناه دانستندکه‌تدبیر غلط بوده، عنان عزیمت‌گردانیده تا درخوی آمدند ،که درآنجا مرتبهٔ دیگر لشگر جمع شودومعاودت فرمایند ، رومیان از تبریز بیش نیامده بازگشتند .

(۱) به اصطلاح امروز تانک است .

(۲) این کلمه در نسخه (م) ناخواناست .

وشاه عالم پناه به تبریز آمده برتخت سلطنت قرار یافت، ووزارت به میرزا شاه حسین اصفهانی که درآن وقت وزیردرمش خان بـود ، خبر سـلامتی بیگم موصلو آورد شفقت کرده چابان سلطان امیرالامرا شد ، وصدارت به میر جمال الدین محمد استرابادی معین گشت .

واین هرسه درمهمات ودر خدمات خود نادر زمان ووحید دوران بـودند ، وزمانه مساعدوبخت موافق داشتند، ومدت‌دوسال ازهیچ ملکی‌مخالف‌ظاهر نشد، واین‌پادشاه را به غیراز عیش وطرب وشادی‌کاری دیگر نبود .

ودراین فترت دیار بکراز دست رفت ، وقراخان‌استجلو که بجای‌خان‌محمد مانده‌بود به قتل آمد ، وتفویض سلطنت خراسان به نواب‌همایون‌شاه طهماسب خلد الله ملکه وسلطانه درأواخر سنهٔ (۹۲۱)شد ، وامیرخان‌موصلو ازمنصب مهر داری به منصب الگی اختصاص یافت .

ودرسنهٔ (۹۲۵) أحمد والی گیلان، وامیره‌دباج والی‌رشت، وشیخ شاه‌والی شیروان ووالی‌تنکی به‌عتبه‌بوسی آمده مشرف‌شدند، وامیره دباج به مظفر سلطان ملقب‌شد، واورا سرافرازساخته دخترخود را بدوداد، وآن‌کافرنعمت کفران‌نعمت ورزید ، ودرآخر ازنواب اعلی‌جزای عمل خود یافت .

وچون امیرخان موصلو امیرمحمد یوسف که سیدعالی نسب وشیخ الاسلام وفاضل وبزرگ بود ، وعلم ونقاره بدو داده بودند بیجهت اورا بکشت ، ودر سنهٔ ثمان وعشرین‌وتسعمائه اورا از خراسان‌عزل کرده بدرگاه عرش‌اشتباه بردند، وسام میرزا را بادرمش‌خان شاملو همراه‌کرده حکومت خراسان دادند .

ودرسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه قشلاق درتبریزشد، ودراین سال مهتر شاه قلی رکاب دار بیجهت میـرزا شاه‌حسین وکیل را بکشت وبگریخت ، وچنیـن میرزایی که‌همچواوبی‌هرگز برمسندوزارت‌ننشسته، وهمچو اوکریمی‌برسریرعطا

وبخشش برنیامده ، خلایق که ازاوراحت وآسایش داشتند گریان وبریان شده . چند روز أبواب‌نشاط مسدودگشت، وشاه عالی‌جاه‌به أطراف جهت گرفتن شاه قلی‌لشگرفرستاد ، چون اورا آوردند به سیاست عظیم کشتند ، وهمه‌کس به مضمون این بیت مترنم شدند :

سینها ازناله هاپر زارشد مانند رعد
دیده‌ها ازموجهاپر گریه‌شدهم‌چون‌حباب
آن‌یکی گفتا دریغ ازقامت مانندسرو
وآن‌دگر گفتا دریغ ازچهرهٔ چون آفتاب

وجای اورا به‌خواجه‌جلال الدین‌محمد تبریزی که وزیر او بود دادند، واین جلال‌الدین‌محمددرامور وزارت‌به غایت دانابودبعدازدوسال که پادشاه‌عالم‌پناه‌به جوار رحمت اله پیوست‌به حکم امرا سوختندوجای اورا به‌قاضی‌جهان‌قزوینی، که اونیز وزیر میرزاشاه حسین بود دادند .

(وفات‌شاه عالم پناه شاه اسماعیل)

در سال ثلاثین وتسعمائه پادشاه ذیجاه خسرو ستاره سپاه میل‌سواری اسب فرمودند ، وچون‌معاودت کردند درسراب تبریز مزاج همایون ازحد اعتدال بـه اعتذال[1] گشید ، وروز بروز اشتداد یافت ، وحکما تشخیص حصبه[2] کردند ، تاآن‌که درنوزدهم شهر رجب سنهٔ مذکوره ازجهان‌فانی‌به عالم جاودانی‌انتقال فرمودند ، وارواح أنبیاء وأولیاء روح شریفش‌را طالب‌گشتند ، ودر اوج علیین

---

(۱) اعتذال : حرارت شدید ، وتب .

(۲) حصبه:مرض تیفوئید ، مرضی است واگیرکه بواسطهٔ میکروب مخصوصی بنام باسیل ابرت تولید می‌شود .

جای گرفت .

نعش اورا امیرجمال الدین صدر به اردبیل برد ، عمرشریفش سی وهفت سال بود ، ومدت سلطنتش بیست وچهار سال .

واین پادشاه بسیارمایل به شکار بود ، ودرگرما وسرما بدین فراغت بود ، اصلا مرتکب اموردنیا نشد، وخزانه‌ها وبارخانه‌ها که‌ازبلادمی آوردندبه شخصی بی‌نام ونشان‌می‌بخشید،وهرکس‌راکه برداشت‌نینداخت، وهرکس راکه‌شناخت به مدعای اوکار اورا ساخت ، ودرایام سلطنت نام نیکوی اودرعالم انتشاریافت «انالله وانا الیه راجعون» :

ای طالب خلود بقاء ودوام عمر
باقی به ذکر خیر بود نام آدمی
هیچ است حکم وسلطنت ومال وملك‌وجای
چون عاقبت فناست سرانجام آدمی
چندان که فکر کردم واندیشه راه برد
نام نکو است حاصل ایام آدمی

(ذکرسلطنت شاه دین پناه خادم حیدرکرارشاه طهماسب‌الحسینی)

ستایش بی‌قیاس‌سزاوارخالقی‌است‌که جاه‌وجلال اورا بدایت نیست، وشأن وکمالش رانهایت‌نه ، وسپاس بی‌اندازه کریمی‌را رواست‌که صفت او در ازل وکمال است وذاتش بی‌زوال ، بزرگی او را باید که احتیاج بـه صفت ندارد ، خدایی‌او راشاید که به چند وچون سردر نیاورد ، وصفش ازهمه خیر افـزون ، ومدحش از حد وحصر بیرون ، جملهٔ موجودات درقبضهٔ قدرت اواست، وکل معلومات در صحیفهٔ قدرت او.

قدرتش برهمه قادر ، وحکمش برهمه‌نافذ[1] ، پاك ازهمهٔ عیب، وواقف ازاسرار غیب ، رحمتش‌همه رارسیده ، ونعمتش همه جا کشیده، عمر اوبخشد ، ومرگ اودهد ، مظلومان را به روشنی‌رساند ، ومحرومان را ازتیرکی رهاند ، آن‌راکه خواهد بنوازد، وآن‌راکه نخواهدمحروم سازد ، بدهد به‌آن‌که‌خواهد، بستاند ازآن‌که نخواهد ، در دمه را درمان ، وکار همه راسامان .

عادلی که ظلم روا ندارد ، وباذلی که‌باهمه‌کس بازگشت نماید، کریمی که خطاپوشد، رحیمی که‌گناه بخشد، پروردگارانس وجان، آفریدگارکون‌ومکان، پدید آورندهٔ زمین وزمان ، نابودکننده عالم وعالمیان ، شکرش برهمه واجب، وحمدش برهمه لازم ، الحمدلله رب العالمین علی کل حال .

اما بعد از حمد پروردگار ، ونعمت پیغمبر مختار و سید ابرار ، و منقبت حیدر کرار ، وثنای أولاد أطهار ، شروع شد در چگونگی أحوال خجسته مآل نواب کامیاب اعلی ، که دولتش به ظهور صاحب الامر متصل باد .

ولادت این پادشاه در شهاب آباد اصفهان در صبح چهارشنبهٔ بیست وسوم ذی حجه سنهٔ تسع عشر و تسعمائه به طالع حمل .

بعد از رحلت شاه مرحوم جلوس او در روز شنبه نوزدهم شهر رجب سنـهٔ ثلاثین و تسعمائه موافق پیچی‌ئیل ، و در این حالت که به تخت سلطنت نشست یازده ساله بود .

بدین قاعده شد که چون شاه اسماعیل دعوت ارجعی قبول کـرد ، مردم و أعیان و امرا در فکر افتادند ، واین قضیه‌ای نبود که فی الحال آشکار توان کرد . دیو سلطان روملو از امراءِ کهنه با بیگم موصاو که در آن وقت خاتون عمده بود ، رأی در این یافتند که شاه عالم پناه را مرض تخفیف یافته ، بیرون

(۱) در دو نسخه : وحکمتش برهمه نافر .

می فرمایند مردم به مبارک باد وتهنیت جمع شدند .

شوری وغوغای در مردم افتاده ، ودر دم[1]دولت خانه امراء و خلایق جمع شده ازدحام کثیر شد ،که به یک بار دیو سلطان شاه طهماسب رابردوش گرفته از حرم بیرون آورده ، شوری عجیب در میان مردم افتاده .

وچون این پادشاه به تخت برآمده برسریر سروری بنشست ، أرکان دولت و أعیان حضرت به دیدارش شادیها وخرمیها نمودند ، وسکه شاهی بـه نام نامی او زدند ،وطغرای پادشاهی به اسم او نوشتند ، و درمنابر تولاوتبرا ونام مبارکش را در خطبه بردند، ومبشران بشارت خبر این بشارت را بهأطراف وأکناف عالم بردند وأهل زمان فرحناک وپای کوبان شدند،و سلاطین سرحدها روی ارادت به فرمان برداری به عتبهٔ علیه آوردند .

القصه چون پادشاه به تخت نشست دیو سلطان امیرالامراء شد ومهر بر همه مقدم زد، کپک سلطان که درعوض چابان سلطان استجلو بوداو نیز امیر دیوان شد ومهر بر عنوان احکام زد ، خواجه جلال الدین محمد اوله تبریزی که بعد از قتل میرزا شاه حسین وزیر أعظم بود گرفتند و سوختند ، و در عوض قاضی جهان حسنی که از سادات عظام سیفیه است وزیر شد . وامیر قوام الدین حسین اصفهانی صدر شد ، وبعد از این در میانه استجلو وتکلو فشه و شور وغوغا شد تاوقتی که در خانه به دست تکلو افتاد ومدتها استقلال داشتند .

وچون درتفصیل حال این پادشاه شروع نمی‌رود، ومجملی از أول اومرقوم می‌شود آن‌که پادشاه را هرچندکه سروقدش بالاکشید ، درسرا بـوستان نبوت به علم ودانش پرورش یافت ، وچون گلبن[2] دولتش از شاخسار سلطنت سر

(۱) دم: نزدیک، و در نسخهٔ « م» بجای دم « در » است، بازگشت هردو به یک معنی است .

(۲) گلبن : باغ ، بوستان .

سبز گردید ، وبر شجاعت زهد وتقوی نشو ونما پذیرفت ، شمع جمالـش از لمعهٔ عنایت الهی نورانی گشت ، پرتو انوار به شارع شرع انداخت .

وچون دربساط نشاط وکامرانی متمکن گشت ، روزگار شریف به اوامر حق قاعده شریعت مصروف ، ودر اوائل حال جمعیت نقاش وکاتب ترقی‌داشت چنان‌که نون العشق گفته بود : شعر

بی‌تکلف‌خوش ترقی می کنند کاتب ونقاش وقزوینی وخـر

وغرض از قزوینی‌قاضی‌جهان بود، وچون درآن سن نواب عالی‌باهمسالان خود خرسوار می‌شدند بنابراین شاعر گفته ، غرض‌که همهٔ اوقات شریـف در کتابخانه صرف می‌نمودند ، ودرآن وقت استاد بهزاد نقاش‌که سرآمد روزگار بود درملازمت بود .

واستاد سلطان محمدکه قرینه استاد بهزاد بود وقلم نقاشی به دست نواب اعلی داده بود او را استاد می‌گفتند ، درکتابخانه بود به طریق قزلباش وطراح قاعده این طایفه اورا می‌دانستند .

واستاد میرک اصفهانی‌که او خودرا درطراحی‌بهتر از او می‌دانست، ودر شبیه گشی بی‌مثل بود عمده بودند، ودیگر استادان‌که تفصیل ایشان طولی‌دارد ازاین جهت گفته نمی‌شود .

واز کاتبان مولانا عبدی‌نیشابوری ، وشاه محمود نیشابوری ، ومولانارستم علي خواهر زاده استاد بهزاد ، ومولانا دوست علي ، ودیگر کاتبان . غرض‌که کتابخانه آراسته وپیراسته بود ،که رشك بهشت برین می‌شد .

مقصودکه تا ده‌سال رواج ورونق عظیم داشت ، واین طایفه عزیز بودند تاوقتی‌که سن مبارك از بیست تجاوز کرد، اوقات خود راصرف مهمات نموده درعین شباب وخلاصهٔ اوقات جوانی ، ایمان‌به غلاظوشداد آورده ، ازمنهیات

ومنکرات ازفسوق کبیره وصغیره بالکلیه توبه کردوتوبه فرمود، وهمه کس بدین سعادت ودولت فائز گشتند، واین در سال احدی وأربعین وتسعمائه بود .

وچون ذات‌شریفش از حظ نفسانی احترازکرد، اوقات همایون وروزگار همایون ازصباح تامساء واز مساء تاصباح بی فاصله علی الدوام صرف انجام مهمات عالم‌وعالمیان‌می‌گشت، وبه لطف خاطرطبیب علت‌معولان شده، خار بیداد بـه دست عدل‌وداد از پای بیچارگان گشیده، ومرهم[۱] رحم برجراحت مظلومان ستمدیـده‌محنت کشیده می‌نهاد .

وکلاه‌دوزوارباب قلم راقدرت آن‌نبودکه قیراطی کم‌یازیاده‌نمایند، وصدور وارباب عدول دائماً مقرر شدکه درمجلس حاضر باشند، که مهمات برنهج‌شرع فیصل یابد .

وهرگاه کتابتی به قیصر روم ودارای هند وسلاطین مشرق ومغرب مرقـوم شود، منشیان بدیع کلام دربارگاه جمع شوند، وآن‌کتابت را مسـوده نمایند وبخوانند، چون اصلاح یابد وبی‌قصور وبی‌عیب شود به تحریر درآورنـد، وبه نوعی اختتام می‌یافت که دیباچه‌کلام سخن طرازان جهان می‌گشت .

بی‌تکلف تابنای این چرخ نیلگون وفلك بوقلمون‌بوده، این چنین‌پادشاهی ولی سیرت فرشته سریرت باحلم وسیاست با قدرت وکیاست کامل عاقل باذل خوش خوی برمسند عزت ننشسته، وحافظه بـرایـن[۲] مرتبه‌که آنچه از اول سلطنت تاآخر اگر ماه وسال وهفته گویی درخمیر ایشان هست، چنانچه‌مکرراً واقع شده .

که اکنون‌که سنهٔ ست‌وسبعین‌وتسعمائه است، که چهل وشش‌سال‌ازسلطنت باشد قشلاق به قشلاق وایلاق‌به ایلاق می گویند، وواقعات ادامی‌فرماید که اصلا

(۱) مرهم : هردارویی‌که روی زخم بگذارند .

(۲) درنسخه « م » به این .

اختلاف ندارد .

وجمعی قورچیان[۱] وملازمان درخانه وقلقچیان خود راکه‌تخمیناً ده هزار باشد می‌داند، که هرکدام چه حال دارند وچه واقعه به هرکدام واقع شده، ودر رزمگاه کارهای نمایان کدام کرده‌اند وچه یافته‌اند، واکثر را به نام می‌داندوبه نشان می‌شناسد .

وطوایف‌رومیه وازبکیه وهندیه را به نوعی‌پیروی کرده که غالباً صد سال‌در آن دیار بسر برده، ودر وقتی که کسی از آن بلاد آمدیاگرفتار آوردند، حکایات واقعی از آن بلده وسرزمین می پرسید[۲] که باعث تعجب آن شخص می‌شود.

وبه یمن اعتقاد صافی که‌به خاندان طیبین وطاهرین دارد، اقبال مقبل وار در رکاب او روان است ، وآنچه از مطالب ومقاصد در ضمیر می‌گذراند حق‌تعالی به امداد ائمه طاهرین معصومین علیهم‌السلام برمی آورد ، ودر این کلام تکلفی وریایی نیست، وحالاتی که واقع شده جمله برآن دال است، هرکس راکـه ادراك وانصاف باشد ازآن درك نماید، که چون‌فتوحات او بی منت سپاه وخدم‌وبی تردد خیل وحشم دست به هم داده . واز آن جمله واقعهٔ چند را درج نماید :

أول : جنگ سلاطین ازبك که‌درجام واقع شد، پنجاه‌هزارکس ازمخالف آمده بودند، وقزلباش[۳] بیست هزار بود، چنانچه اکثر امراگریختند، حاکم کرمان چون به‌کرمان رسید خبردادندکه شاه فیروزی مظفر است، محمد خان

(۱) قورچی : رئیس اسلحه خانه .

(۲) در نسخه «م» : می پرسد .

(۳) درکتب لغت چنین معنی‌شده : قسمتی ازسپاه شاه اسماعیل اول‌که ازطرفداران مذهب شیعه وحامیان سلطنت صفوی تشکیل شده بـود، وبه مناسبت کـلاه سرخ رنگی‌که برسر می‌گذاشتند آنهارا قزلباش می نامیدند، وبه تدریج تمام ارتش صفویه‌به این اسم نامیده شد .

ذو القدر تاری گریخت، وجوهر سلطان تاده فرسخ گریخته بود ، که بازگشت دیگر امرا به این طریق تااین که این پادشاه مثل قطب بر جای خود ثابت ماند وحق تعالی نصرت بدو داد .

واقعهٔ دیگر :پادشاه روم که در أول مرتبه آمد هنوز فصل پاییز بود ، که از برف وصاعقه گریخته به بغداد رفت، وسال دیگر که آمد هیچ کار نساخت ، چنانچه تاچهار نوبت آمد ضایع شد ، اکنون به التماس واستغاثه صلح کرد ودر آن ثابت قدم است .

واقعهٔ دیگر : آمدن سلطان بایزید پسر سلطان روم که چگونه بادوازده هزار کس آمد ، واین پادشاه ایشان رامعدوم مطلق دانسته به میانه در آمد ، ودر آخر که ایشان را خیال باطل بود در یک دم اورا گرفت وباقی را به قتل آورد ، که متنفس از آن جماعت نماند، ویک قزلباش کشته نشد، ودر آخر به شفاعت وزاری سی هزار تومان نقد باتحفه‌های لایق فرستادند مدعا به حصول پیوست که او بافرزندان به قتل آمدند .

واقعهٔ دیگر : باوجود همایون پادشاه بدان شوکت وجاه وجلال که تمامی هندوستان خشک وتر راگرفته بود محتاج او شد ، وامداد ورعایت یافته رفت وبار دیگر هند را به معاونت این پادشاه تصرف کرد .

دیگر واقعهٔ گیلان ودفع خان أحمد گیلانی وتصرف او در گیلان ، واکنون هفتصد سال که این ملک راداشتند بی جنگ وتردد وقتل وکوشش لشکر وخان أحمد چگونه گرفتار شدند ومملکت چون به دست آمد .

دیگر واقعه شیروان : وفتح شیروان که به یک رفتن شاه والی اعتقاد مفتوح شد .

دیگر واقعهٔ شکی وکرچی: مملکت شکی وکرچی که هرگز پادشاه ایران

راحکم برآن بلاد جاری نبود ، این پادشاه پاک اوصاف [فتح] کرده در حیطه تصرف در آورد .

وقایع دیگر : هرکس که از حکام سرحد وامرایی که ارادهٔ خلاف او کردند به اندک توجه او معدوم مطلق شدند.

از آن جمله واقعهٔ برادرش القاص که با وجود آن تربیت وحکومت شیروان وپادشاهی آنجا که ارادهٔ خلاف کرد، فلک اورا از شیروان دور انداخت ، وبعد از یک ماه سلیمان زمان اورا بتواخته، هیچ کار نساخت تاتبریز آمد وبازگشت ، وآن تیره بخت دون آن قدرسر گردان گشت ، که در آخر دست بسته به درگاهش آوردند، حقا که همچنان متحیر وسرگردان بود چون کسی که درگرداب افتد وراه بیرون آمدن نداشته باشد این چنین بود .

دیگر واقعهٔ ذوالفقار نام : که از شجاعان ونامداران روزگار بود که یک صد وپنجاه کس داشت ، عم خود ابراهیم خان والی عراق عرب را که صاحب هفت هزار کس بود به قتل رساند وقلعه بغداد راگرفت ، وهزارگونه فتنه آغاز کرد تا آن که نواب اعلی برسر او رفت وفرمود که بنشینند واصلا بجای دیگر مروید وجنگ مکنید، که بعداز یک هفته کار او درهم است، تا آن که علی بیگ موصلو بابرادر اورا بکشت وسرش را آورد ، وبغداد مفتوح گشت .

دیگر واقعهٔ رشت : ومظفرخان حاکم رشت که اوحمایت استجلو کردودائم الفاظ بی ادبانه می گفت ، واستقبال والی روم تاتبریز کرد ، واورا به حکومت ایران راغب ساخت ، وهزار فتنه وفساد از او سرزده بود ، تا در شیروان که او اصلا میل آنجا نداشت سر بیرون آورد ، حاکم آنجا خلیل حمایت او کرده ، هر چند پادشاه اورا طلبید نداد تاسلطان خلیل بمرد ، واختیار به دست آن خاتون افتاد که زوجهٔ خلیل بودوهمشیرهٔ پادشاه مظفر السلطان را آوردند ودر تبریز در قفس کردند وبه سیاست کشتند .

دیگر واقعهٔ استراباد: در استراباد دوکس سر بر داشتند که هردو فتنهٔ عظیم بودند، اول‌محمد صالح که او فرزند زادهٔ خواجه مظفربیکچی[۱] بود، وصاحب سی هزار سوار وپیاده بود که بی‌گمان صدرالدین‌خان اورا گرفته فرستاده رجم کرده از منار انداختند.

ودیگری ابای ترکمان که حاکم راکشت وهفت سلطان نامی را شکست، ملازمان او به یک دیگر متفق‌شدندبازوجهٔ او همدستان شدند واوراکشته‌سرش را آوردند، اینها تفضل اقبال او است.

دیگر واقعهٔ خواجه‌کلان: خواجه خوافی که مردک مبارز شجاع بود، وامرا اورا مدتی درحصار کردند وکاری نساختند، تاآن‌که ملازم اوآمد، وراهی‌راکه از روی‌کوه‌که غیر از اوکسی نمی دانست سرکرد، ونیم شب جمعی را بالا برد، وخواجه راگرفتند وبه زیر آوردند، ودر منار صاحب آباد معلق بداشتند تا بمرد.

دیگر وقایع سام میرزا وبرادرش وحسین خان برادر درمش خان: چون سام میرزا أول به دست شاملوبود می‌خواستند به نوعی‌که باشد او پادشاه شود، ودر أول حسین خان از هرات به‌عزم مخالفت بیرون آمد به فارس رفت‌که‌شاید امرای ذو القدر وافشارکه در آن حدودند با ایشان موافقت‌کنند نکردند، وضرورت شده حسین خان بار دوم آمده سام میرزا را از او گرفته[۲]، به حرم آوردند.

ودیگر سام میرزا به خود سرنشد ودائم گرفتاربود، وقوت وقدرتی نداشت، ودربعضی اوقات بیست قورچی محافظت اومی کردند، وچند وقتی‌متولی‌اردبیل شد، تا وقتی‌که نواب اعلی بیمارشد، بعضی راکه به او نسبت تامی‌بود ارسال

(۱) در دو نسخه این‌کلمه تماماً بی نقطه است.

(۲) در نسخهٔ «م» گریخته.

کردندکه در این بی‌حضوری بیاید، وتا آمدن او نواب اعلی بهترشد، وآن معنی شهرت‌گرفت.

ودرآخر بر سراین رفت آمدیم برسرکار حسین خان‌که آنحرام‌زاده‌بعضی اوقات دیدکه مهم سام میرزا از پیش نمی‌رود، ودر فکر زهردادن شد، وافشای این نیزشد، واو با جمعی امرا قسم یاد نمودندکه به روم‌گریزند، ونواب اعلی ازاین واقف‌شد، در روزی‌که بقراولی می‌رفتند اورا به خیمه درآورد وبکشت، ولشکر اورا به بهرام میرزا داد.

دیگر وقایع تکلو وأولاد اواست: که معظم است، اگرچه‌محمد خان‌صوفی وپاک اعتقاد بود، اما معاندان اورا رمانیدند، خان به یک بار در آمده واز روی دانش خودرا اخلاص کرد، دیگر نخواست آمد تا وفات‌کرد.

ومنصب به غذاق خان رسید، اورا مرتبه ومنزلت ولشکر وحشر زیاده‌شد، تا وقتی‌که معصوم بیگ به خراسان رفت، ونواب اعلی مقدمات‌کرده برادر اورا آزرده‌گردانیده، در فکرآن شدندکه نقب بجای خواب اوزده سر ازآنجا بیرون‌کنند واو رابکشند، او فهمیده سوارشد وبرادران جنگ‌کنان‌گریختند، ولشکر ازدنبال رفته ودو برادر راآوردند ودیگری‌گریخت.

وامرا آمدند وجنگ درگرفت ولشکر وفرزنداش‌گریختند، وهرکس از لشگری به طرفی بیرون برفتند، وچون‌او خود بیمار بود ودرخصیهٔ اوبادی‌بودکه مطلقا سوار نمی توانست شود، بنابر این به قلعهٔ اختیار الدین درآمد، وامرای دیگر به شهر درآمدند، ومهمات خان بدین قاعده صورت یافت، واین چنین فتحی بی‌جنگ وجدال‌که یک تن‌از جانب نواب‌اعلی به قتل نیامد، وازجانب مخالفان بسیار نابود شدند، وأموال وأسباب به دست درآمد، وهرات ازدست ایشان بدر رفت.

وحکایات وروایات در این باب بسیار است وافسانه بی‌شمار ، مقصود آن که آغاز بعضی مقدمات شود، که از آن استدلال نمایند که هر کس که به طریق عجز وانکسار پیش آمد ، اعتقاد صافی او پیش باز او شد ، فرا خور صدق وعمل بهره یافت ، وهر کس از فرمان سر پیچید دیگر روی دولت ندید .

سبحان الله چه دولتی است پاینده ، وچه سلطنتی است افزاینده ، چشم حوادث دوران از حسد بر کنده باد ، امید که باری عز اسمه وتعالی ذات مطهر این پادشاه را که سبب آسایش خلایق است در حفظ وحمایت خودنگاه دارد .

مولود شریفش بیست وششم ذی حجه سنهٔ تسع وعشر وتسعمائه ، امید که به عمر طبیعی برسد ، وایام سلطنت نوزدهم رجب سنهٔ ثلاثین وتسعمائه ، امید که از آفات وبلیات حق تعالی اورا محفوظ دارد وبه منتهای مراد ومقصود رساند ، وزمان دولتش به زمان دولت صاحب الامر متصل باد بحق محمد وآله الامجاد .

مصباح أول

در نسب امیر المؤمنین وامام المتقین ووصی رسول رب العالمین ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

وذکر أولاد عالی مقدار آن حضرت وامهات ومواليد ایشان .

ونسب شریف آن حضرت : علي بن أبي طالب وبه قول صحیح اسم أبي طالب عبدمناف بوده ابن عبدالمطلب بن هاشم ونام اونصره بود ابن کلاب ونام او حکیم بود ابن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر ونام او قیس بود ابن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر[1] بن نزار بن معد ابن عدنان .

---

(١) در دو نسخه : خضر .

وحضرت رسول ﷺ فرموده‌اند : که از عدنان تا ابراهیم خلاف بسیار است .

وآنچه میانه بعضی از نسابان[1] مشهور است: عدنان بن اد بن ادد بن الیسع ابن همیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیذار بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیه السلام ابن تارخ [ابن ناحور][2] بن ساروغ بن ارغوی بن فالع بن عابر ابن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح عليه‌السلام ابن لمك بن متوشلح بن اخنوخ بن ادریس بن مارد[3] بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث عليه‌السلام ابن آدم صفی الله صلوات الله وسلامه علیه وعلی أولاده من الانبياء والاولياء والمرسلين .

ومادر آن حضرت فاطمهٔ بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف .

وفات آن حضرت در کوفه شب جمعه بیست ویکم ماه رمضان المبارك سنهٔ (٤٠) من الهجرة. وعمر شریفش به روایتی شصت سال، وبه روایتی شصت وچهار .

وآن حضرت را سی وشش فرزند بوده ، هیجده پسر وهیجده دختر، واز پنج پسر نسل دارند: امام أبومحمد حسن عليه‌السلام، وامام أبي‌عبدالله الحسين عليه‌السلام ، مادر ایشان سیدهٔ نساء العالمین فاطمهٔ بنت رسول الله ﷺ .

وأبو القاسم محمد الاکبر الحنفیه، مادر او خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمة ابن عبدالله بن ثعلبة بن یربوع بن ثعلبة بن الروس[4] بن حنفیة .

---

(١) مانند أبو الحسن عمری در مجدی ص٦ وقاضی مروزی در فخری ص٧ وابن عنبه در عمده ص٢٨ .

(٢) زیاده از کتب نسب است .

(٣) در بعضی کتب نسب: بارد، وبعضی دیگر بارذ .

(٤) چنین است در دو نسخه، ودر عمده وپاورقی فخری: بجای او « الدئل» است .

وعباس شهيد طف، مادراو أم البنين بنت حزام بن خالد بن ربيعة بن قصيد[۱] ابن كعب بن عامر بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة بن [معاويـة بن][۲] بكر بن هوازن . وأبوحفص عمرالاطرف، مادراو حبيبه[۳] بنت عباد بن ربيعة.

مصباح دوم
(درعدد اولاد امام دوم)

ودرآن هفت فصل است :

فصل أول
درذكر عقب امام ابى‌محمد الحسن بن‌على اميرالمؤمنين عليهما السلام

مولود آن حضرت به مدينهٔ مباركه ، سنهٔ ثلاث من الهجرة، وبـه روايتى سنهٔ اثنان درشهر ربيع الاول وبه روايتى سنهٔ تسع وأربعين من الهجرة .

وآن حضرت را به روايتى دوازده پسر وشش دختر بوده، از دو پسر نسل دارد : أبوالحسن زيد ، وأبوعبدالله الحسن المثنى .كنيـهٔ زيد بن الحسن أبو الحسين .

وبه قول موضح النسابه أبوالحسن زيد متولى صدقات رسول الله ﷺ بود مخالفت كرد باعم خود حسين وباأو به عراق نرفت ، وبعداز قتل عم خود باعبد الله بن زبير بيعت كرد .

(۱) درعمده بجاى‌او « الوحيد » است .

(۲) زياده ازكتاب عمده است .

(۳) درعمده: ام حبيب .

وروايت است ازأبونصر بخارى كه چون عبدالله [بن] زبير كشته شد، دست خواهر خودرا گرفت وبه مدينه بازرفت ،كه خواهر پدرومادرى‌او درتحت عبد الله بن زبير بود واين زيد بخشنده وممدوح بود، صد سال عمر داشت، وبعضى گفته‌اند نود سال .

وميان مكه ومدينه موضعى است كه آنرا حاجر گويند وفات كرد. ومادراو فاطمه بنت أبي‌عتبة بن عمر بن ثعلبة الخزرجي الانصاري[۱] بود .

وعقب او از پسراو حسن بن زيداست، وكنيهٔ او أبومحمد، واو أميرمدينه بود ازجانب منصور دوانقى، وبرغيرمدينه نيز حكم داشت، ودر فرصتى كه در ميان عباسيان وأولاد حسن مثنى حرب بود، اومدد بنى‌عباس بود، واول كسى بود ازعلويان كه لباس سياه پوشيد .

وعمراو به هشتاد سال رسيد، ودرحاجر وفات يافت به قول ابن خداع[۲]، درسنهٔ ثمان وستين ومائـه ، وزمان رشيد را نيز دريافت ، وزيد غيراز اين عقبى ديگر نداشت .

وزيد را دخترى بود نام او نفيسه، اورا وليدبن عبدالملك به خواست، واز وليد پسرى داشت، وبه مصر وفات كرد، وقبراو آنجاست، وأهل مصر مزار او را « الست نفيسه »گويند .

وبعضى گفته‌اند كه اين نفيسه ازعبدالملك بن مروان حامله بود كه وفات كرد وأصح قول أول است. وزيدبن الحسن به نزد عبدالملك بن‌مروان رفت، واورا احترام وعزت بسيار داشت، واورا سى‌هزار دينار زر داد .

وبعضى گفته : صاحب قبر بـه مصر نفيسه بنت الحسن بن زيداست ،كه زن

(۱) درعمده: فاطمة بنت ابى‌مسعود بن‌عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجى‌الانصارى .

(۲) آنچه از ابن خداع نقل‌شده وفات اورا درحجاز اعلام كرده وبس .

اسحاق بن جعفر صادق عليه السلام ، والاول مروي عن ثقاة النسابين[۱] .

ومادر حسن بن‌زيد أم ولد بود زجاجه می گفتند، ولقب او رقوقا[۲]، وعقب زيد ازپسرش أبومحمد الحسن الامير است .

وكنيۀ حسن مثنى أبو محمد، ما در اوخولة بنت منظوربن زيان بن سياربن عمرو بن جابر بن عقيل بن سمي بن حازم بن قرارة بن دينان، ودر تحت محمد ابن‌طلحة بن‌عبيدالله‌بود، ودرجنگ جمل‌محمدبن‌طلحة كشته شد، وازاو فرزندان داشت ، الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام اورا به خواست .

پدر او منظور بن‌زيان بشنيد به مدينه آمد و بر درمسجد رسول ﷺ بنشست وگفت: من بدين راضي‌نيستم، حسن بن علي عليهما السلام دختراورا تسليم‌كرد، واورا در هودج نشاند واز مدينه بيرون رفت ، خوله پدر را گفت مرا به‌كجا می‌بری از نزديک پسر أميرالمؤمنين علي عليه السلام وسبط حضرت رسالت ؟ پدرگفت : اگر تورا به او حاجت است تورا باز برم ؟ دخترگفت : بلی .

پس دختررا باز گرداند، وبه‌نخلستان مدينه آورد ، وحسن وحسين‌وعبدالله ابن جعفررا بديد ، ودختررا تسليم امام حسن عليه السلام كرد ، پس از آن دختر حسن مثنى به وجود آمد، وامام حسين دختر خود فاطمه را به حسن‌مثنى داد، وحسن مثنى متولى صدقات حضرت علي عليه السلام بود .

وامام زين‌العابدين عليه السلام بااو منازعه‌كرد، پس حصۀ امام حسين عليه السلام را به او مسلم داشت ، چون هر دو از اولاد فاطمۀزهرا عليها السلام بودند، وأميرالمؤمنين عليه السلام وصيت‌كرده بودكه فرزندان فاطمه متولى صدقات‌او باشند .

وعقب حسن مثنى از پنج پسرند: عبدالله المحض، وابراهيم الغمر، وحسن

(۱) مانند نسابه جمال الدين أحمدبن علي بن عنبه درعمده ص۷۰ .

(۲) درعمده : رقرقا .

المثلث، وجعفر ، وداود ، واعقاب هر يک از ايشان به تفصيل مذكور خواهد شد .

فصل دوم

در عقب أبو محمد حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام

واو امير وحاكم مكۀ معظمه شرفها الله تعالى ومدينۀ مباركه بود ، به غايت بزرگ وعالی شأن بود، ونسل او ازهفت پسر است: قاسم، واسماعيل ، وعلي الشديد ، واسحاق ، وابراهيم ، وزيد ، وعبدالله .

وعقب قاسم بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام ازدو پسر[۱] است : محمد بطحانی ، وعبدالرحمن الشجری .

وعقب محمد بطحانی از هفت پسرند : قاسم رئيس ، وابراهيم ، وموسى وعيسى ، وهارون ، وعلي ، وعبدالرحمن .

وشيخ الشرف العبيدلـی النسابه رحمة الله عليه فرموده :كه‌كوفيان عقب عبدالرحمن را ياد نكرده‌اند واكنون نسل ندارد[۲]، والله اعلم .

وهارون بن محمد بطحانی‌را پنج پسراست: محمد، وعلي، وحسن، وقاسم وحسين، از نسل حسين بن محمد بن هارون أبوعيسى علي بن حسين بن‌محمد ابن هارون مذكوررا در ری نسل بوده .

از ايشان سيد مؤيد أبوحسين أحمد وبرادرش ناطق بالحق أبوطالب يحيى وهر دورا آثار الدياران می‌خوانند، وبزرگ ودانشمند بوده‌اند، ونسل ايشان در ری وغير آن بوده‌اند .

(۱) ودر عمده از سه پسر است به اضافۀ حمزه .

(۲) المجدی ص۲۲ .

ونسل عيسى بن محمدبطحانى به روايت بصريان ازچهار پسر است: حمزه اصغر، وأبو تراب علي نقيب ، وأبو عبدالله حسين، وأبو تراب محمد . حمزه اصغررا پسرى بوده در رى وطبرستان ، وحقيقت حال او معلوم نيست . ونسل أبوتراب علي ازپسرش داود، وازنسل داود أبوعبدالله حسين المحدث به‌نيشابور نسل داشته .

ونسل أبو عبدالله حسين بن عيسى[1] بن محمد بطحانى از دو پسرند[2] : محمد شش ديو ، وعلي . وأبو نصر بخاري غمزى در بنى شش ديو يادكرده والله أعلم . واز بنى شش ديو در رى وطبرستان وغير آن جمعى هستند . وأبو تراب محمدرا نيز فرزندان بوده .

وموسى بن محمد بطحانى‌را ده فرزند بود .

وابراهيم بن محمد بطحانى را شجرى نيز مى‌خوانند ، وزيد بن حمزة بن زيد بن محمد الاكبر بن محمد الكوفـى ابن ابراهيم المذكور نسل داشته‌اند وغالباً آن‌كه منقرض شده .

ونسل قاسم بن محمدالبطحاني از پنج پسرند: عبدالرحمن، وحسن بصري ومحمد ،وأحمد ، وحمزه .

از نسل عبد الرحمن بن قاسم مذكور : درازگيسو بـن حمزة بن محمد البرسى[3] ابن عبدالرحمـن المذكور ، نسل بسيارى داشته ، وأكثر در آمل واسترابادند .

وازايشان سيد الخطيب هبة الله بن فخرالدين بن رضي‌الدين بن فخرالدين ابن حسن بن علي بن حسن بن محمد بن ناصر بن هاشم بن أبوالقاسم بن علي

(١) در دو نسخه : على ، وقطعاً اشتباه است .

(٢) در عمده از سه پسرند به اضافهٔ قاسم .

(٣) در دو نسخه : العبرسي .

ابن زيد بن‌محمد درازگيسو .

شادروان‌سيد هبة الله‌را فرزندان وبرادر زادگان وبنى اعمام‌دربلدة المؤمنين استراباد هست ، از ايشان سيد الحسيب النسيب أمير سيد علي خطيب .

واز نسل حسين بن عبدالرحمن مذكور بنوفضائل وبنو تلثنه در مشهد أمير المؤمنين عليه السلام هستند ، وبنو حدادكه در مشهد امام موسى‌الكاظم عليه السلام مى‌باشند از نسل اويند .

ونسل حسن‌البصري [ابن] قاسم بن محمد البطحاني از چند پسرند ، يكى محمد است‌كه جمعى در همدان ورودبار از نسل اوهستند .

وطاهر بن علي بـن محمد بن حسن البصري نسل بسيار دارد ، ورياست ونقابت همدان داشته‌اند ، ودر آستانـه امام زاده سهل بن علي هستـند، وحالا نيزسادات حسنى كه درهمدان مى‌باشند ازنسل‌اويند ، وبعضى‌نيزدر اصفهان‌اند.

ونسل حسيـن بن حسن البصري بسيار است ، از ايشان أميـر أبو الفضل حسين بن علي بن حسين الرئيس بـن حسن[1] البصري المذكور . واز نسل او شرف‌الدين حيدر بن‌محمد بن حيدر بن‌اسماعيل‌بن علي بن‌الحسن [بن علي][2] ابن شرف‌شاه بن عباد بن[3] أبوالفتوح محمد بن[4] أبوالفضل حسين مذكور كه اوراگلستانه مى‌خوانند، ونسل او دراصفهان اند بزرگ وصاحب جاه اند .

ونسل محمد بن قاسم بطحانى در استراباد بوده، عقب او از پنج پسرند[5] حسن وعقب او در ما وراء النهر اند ، وأبو عبدالله الحسين ونسل او به غايت

(١) در دو نسخه : حسين الرئيس بن على بن حسن . واين ظاهراً اشتباه است .

(٢) زياده از عمده است .

(٣ – ٤) در دو نسخه بجاى(بن) واو است .

(٥) در دونسخه چنين‌است، ودراينجا ظاهراً خلطى شده بانسب عبدالرحمن‌الشجرى وصحيح چنين است : اما عبدالرحمن شجرى پس عقب او از پنج پسرند تا آخر .

كم اند ، ومحمد الشريف واو را در صعيد مصـر وهند ومولتان وعراق نسل است .

واز نسل محمد الشريف المذكور بنو شكر در مشهد مقدس أميرالمؤمنين عليه السلام بوده اند [وعلي وجعفر](١) .

واز نسل جعفر بن عبدالرحمن الشجري بنوكركره(٢) در ری می‌باشند .

از ايشان دركاشان سيدالطبيب مظفر بن محمد بن مرتضى بن علي بن محمد ابن علي بـن حسين بن أبـو الحمد بن پادشاه بـن حسين بن علي بن أبـي الحسن بن حمزة بن‌محمد بن طاهر بن أحمد بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجري .

ونسل علي بن عبدالرحمـن الشجري از سه پسر است : ابراهيم ، وحسن وزيد . ونسل ابراهيم بن علي [بن عبدالرحمن] الشجري از سه پسرند : أبوزيد محمد ، وعلي(٣) ، وحسن .

أما عقب أبو زيد محمد بن ابراهيم بن علـي بن عبدالرحمن الشجري را ازدوپسر نسل بوده: قاسم، ومحمدالمهدي، وايشان را درمصر و بغدادوطبرستان نسل است .

أما زيد بن علي بن عبدالرحمن الشجري نسل مشهور او از أبـو الحسن ابن علي مشهور است به ابن مقعده ، وابـن مقعده را از هشت پسر نسل است ابراهيم(٤) ضرير قزوينـي ، كه مقدم ورئيس سادات قزوين بوده در عصر خود ونسل او در قزوين بسيار است .

(١) زياده ازكتب نسب است .

(٢) در فخری ص١٤٩ : بنوكركوره .

(٣) قاضی مروزی در فخری ص ١٤٦ بجای علی (عباس) آورده است .

(٤) شايد صحيح بجای ابراهيم (حسن) باشد .

از ايشان حضرت سيد الجليل المرحوم المغفور ظهيـراً للسيادة والافاضة والاقبال قاضي جهان بن سيد الفاضل قاضـى القضاة أمير نور الهدى بن سيد الفاضل قطب‌الدين حيدر بن سيد جمال‌الديـن عبدالله القاضی ابن سيف‌الدين قاضي سلطانيه وأبهر وطارم ابـن سيد الفاضل الزاهد أميركا أحمد بن تاج‌الدين علي بن كمال الدين ناصر بن أبي سليمان أميركا بن أمير هاشم داعي بن عراقي أبي‌هاشم داعي رضي‌الدين زيد بن أبوالعباس أميركاأحمد بن الحسن‌البصري(١) المذكور .

وعقب حضرت مشار اليه ازيك پسراست: سيد الفاضل الحسيب النسيب المرحوم المغفور ذوالفصاحة والبلاغة ميرزا شرف جهان، والحال ميرزا شرف جهان‌را دو پسر است : أمير صدرالدين محمد ، وأمير روح‌الله ، وايشان‌را بنی أعمام وفرزندان در دار الموحدين قزوين بسيار است .

واز هميـن قبيله شعبه‌ای‌در سلطانيه وطهران‌ری هستند ، در سلطانيه قاضی عبن القضات و برادر زادهٔ أمير قاضي سلطانيـه أولادقاضی ركن‌الدين مسعـود وبرادران وفرزندان او هستند.

ونسب سيد غياث‌الدين شكرالله والد قاضي محمد، وقاضي عطاءالله ربی(٢) وسيد المحتسب زين‌العابدين المتخلص به أميرراستی وأقوام او به عبدالرحمن الشجري منتهی می‌شوند .

ونسل‌اسماعيل بن‌حسن بن‌زيدبن امام‌حسن عليه السلام از محمد و(٣)علي نازكی(٤)

(١) الحسن البصری ابن قاسم بن محمد البطحانی ،گذشت .

(٢) اين‌كلمه در دو نسخه چنين است و بی‌نقطه است .

(٣) در دو نسخه بجای واوكلمه ابن است ، واين اشتباه است .

(٤) در فخری ص١٦١ : علی زانكی .

از ایشان بنوطی خوار[١]، نام او أبو العباس حسن بن علي بن أحمد بن نازكي مذكور، وعقب او در شام وطرابلس است، وعقب او داعی الكبير منقرض شده وداعی الصغيررا نسل است .

ونسب سيد الحسيب النسيب النقيب الفاضل جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول آميرزا مخدوم مشهور به داعی الصغير به حسن مذكور منتهی می‌شود ، وهر دو داعی پادشاهی طبرستان كردند .

ونسل علی الشديد بن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام از ولد او عبدالله تنها.

ونسل عبدالله از سه پسرند : عبدالعظيم كه درری مدفون است ، ومزار بزرگوارش حاجت روای خلق است، وفضائل وكمالات او بسيار است ، ونسل او منقرض شده . وأحمد ، وحسن .

ونسب معزالدين عزيزالله ابهری وساير سادات حسنيه[٢] ابهر به أحمد مذكور منتهی می‌شود .

واز ايشان سيد الفاضل المرحوم القاضي بسمنان شمس الدين محمد المتخلص نصابی [ابن][٣] زين العابدين بن باقر بن يحيی بن السيد الفاضل باقر بن زين العابدين ابن محمد بن تاج الدين بن حسين بن علي بن مرتضی بن سراهنك بن علي بن اسماعيل ابن محمد بن اسماعيل بن حسن بن محمد الابهری [بن أحمد] [٤] بن عبدالله الدردار المذكور .

ونسل حسن بن عبدالله بن علي الشديد المذكور في «صح» واين لفظ به قول شيخ الشرف العبيدلی عليه الرحمة وابن طباطبا وأبو الحسن العمري وبعضی ازمتقدمان عبارت از آن است كه دعوی نسب ممكن الصحه كنند وگواه بر آن نتوانند

(١) در عمده ص٩٣ : بنوطير خوار .

(٢) در نسخهٔ «م» حسينيه .

(٣) اين زياده در حاشيه نسخه «ن» است .

(٤) زياده از عمده است.

گذرانيد . وبعضی از متأخران نسابان گفته اند كه عبارت از امكان صحت است وقول شيخ مذكور رحمه الله مكذب ايشان است .

ونسل اسحاق الكوكبی ابن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام از جعفر بن هارون بن اسحاق مذكور است ، ونسل او دركوفه بوده اند .

ونسل عبدالله بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام في «صح» .

ونسل زيدبن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام ازطاهر بن زيداست، ودرآن بحث است .

ونسل ابراهيم بن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام مضطرب است، وبعضی از ايشان في « صح » والله أعلم .

نسب[١] شريف قاضی ضياء سمنانی : السيد الفاضل الزاهد شمس الدين محمد بن زين العابدين بن محمد بن تاج الدين علي بن مرتضی بن سراهنگ بن علي ابن اسماعيل بن محمد بن جعفر بن اسماعيل بن حسن بن محمد بن عبدالله بن علي بن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف سادات حسنيه ابهر: رضی الدين أبوعبدالله محمد بن حسين بن علي بن عربشاه بن أحمد بن عبدالعظيم بن حمزة بن أحمد بن عبدالعظيم بن عبدالله ابن محمد الابهري ابن عبدالله الدردار ابن أحمد بن عبدالله ابن علي الشديد ابن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام .

(١) مؤلف كتاب بعداز ذكر أعقاب انساب طالبيين، بلافاصله اقدام به ذكر نسب منسوبين به اين أعقاب می‌نمايد، بدون اينكه متعرض صحت وسقم نسب گردد، واكثر آنها باملاحظهٔ آنچه را قبل ذكر فرموده سازگار ندارد، مانند همين نسبی كه ذكر می‌فرمايد بااينكه يك صفحه پيش همين نسب‌را گونه‌ای ديگر نقل‌فرموده بود، لذا حقير همان گونه كه ايشان نقل‌فرموده درج خواهم كرد .

نسب شريف حضرت مرحوم مغفـور قاضى جهان بن نورالهدى بن قطب الدين بن‌عبدالله بن شمس‌الدين محمدبن قاضى سيف‌الدين محمدبن اميركا أحمد ابن علي بن ناصر بن محمدبن وليخان بن آقـاجان بن امير حاج بن محمدبن عزالدين بن نظام الدين بن أبي‌هاشم بن عراقي بن داعي بن زيد أبوالعباس بن أحمد اميركا بن حسن الضرير ابن المعروف ابن مقعدة بن زيدبن علي بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف ميرمرتضى حيدر خراسانى: مرتضى بن شريف بن‌تاج الدين علي بن مرتضى بن تاج الدين علي بن عبدالله بن حسين بـن حسن بن عبدالله ابن طاهربن هاشم بن عرب شاه بن ناصربن زيدبن عبدالله بن علي بن‌عبدالله‌بن علي بن حسن بن زيدبن محمد، وهوسلطان طبرستان بعد أخيه داعي الصغيرابن زيدبن محمد الاكشف ابن اسماعيل بن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف سادات گلستانه : ميرزا محمدبن ميرزا سيدعلي ملقب بمسعود السلطنة ابن ميرزا محمدعلي بن ميرزا محمدباقـر بن ميرزا سيدحسن بن ميرزا محمدحسين بن مجتـهد العصر والزمان ميرزا علاء الدين محمد(١) بن ميرزا أبو تراب بن ميرزا أبوالمعالى بن ميرزا أبوتراب بن أمير مرتضى بن أمير غياث‌بن أمير عبدالعزيز بن أمير نظام‌الدين بن أمير اسماعيل بن أبوتراب بن أمير شرف الدين حيدر بن محمدبـن حيدر بن اسماعيل بن علي بن الحسن بن شرف شاه أبوالفتوح محمدبن أمير أبوالفضل الحسين بن‌علي بن حسين بن [علي بن‌حسين الرئيس بن علي بن حسين بن] (٢)حسن البصري بن قاسم بن محمد البطحاني

(١) مرحوم ميرزا علاءالدين محمد مذكور أعلى‌الله مقامه صاحب شرح نهج‌البلاغة وبعضى ازمصنفات وتأليفات ديگر مى باشند .

(٢) ظاهراً زياد باشد، ملاحظه گردد .

[شرف الدين حيدربن محمدبن حيدر بن اسماعيل بن] (١)قاسم بن‌حسن الامير ابن زيدبن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف أمير راستى: جعفربن زين‌العابدين المتخاص بـ« راستى» ابن محمدبن جعفربن محمدبن أحمدبن رضا بن أحمدبن محمدبن مهدي بن فصيح ابن مهدي بن مرتضى‌بن شمس‌الدين بن‌علي بن أبوالمعالي بن عبدالله بن‌محمد ابن محمدبن حسن‌بن قاسم بن حسن بن‌علي بن عبدالرحمن الشجري ابن‌قاسم ابن حسن بن زيدبن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف سادات بتوشه ساكن نيشابور : زين الدين علي بن تاج‌الدين حسن بن محمدبن حسن بن‌حسين بن‌علي بن محدث المشهور بـ« بشر » ساكن المشهد الشريف الغروي ابن حسين بن أحمدبن أبي‌المرحان بن أحمدبن‌محمد ابن‌علي بن حسين بن‌علي بن حسين بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمدبن قاسم ابن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام .

نسب سادات كاغذگر ساكن جوى‌انجيل هرات : روح‌الله بن مرتضى بن روح‌الله بن حسين بن مظفربن أبوالعباس بن حسن بن أبي‌الحسين بن موعة بن حسين بن‌علي بن ناصربن حسين بن‌علي بن ناصربن علي‌بن حسين‌بن محمدبن حسين بن عيسى بن زيد [الشهيد](٢) بن امام حسن عليه السلام(٣) .

نسب شريف سادات حسنى ابهر: نجم‌الدين محمودبن‌مرتضى بن‌طاهر بن محمود بن طاهربن محمدنصربن محمد ناصرالدين بن مطهر رضي‌الدين‌عبدالله ابن محمدبن حسين بن علي بن عرب‌شاه حمزة‌بن محمدبن عبدالله شاه‌طور بن

(٢) اين زياده درنسخهٔ (ن) موجوداست، وظاهراً احتياجى به آن نباشد .

(١) زياده از نسخه (م) ودر نسخهٔ (ن) هم بوده ولكن خط خورده .

(٢) اين نسب ظاهراً بانسب زيد شهيد ابن امام سجاد عليه السلام اشتباه شده ، والله أعلم .

أحمد بن عبدالعظيم بن عبدالله الدردار بن أحمد بن عبدالله بن علـي الشديدبن حسن بن زيدبن امام حسن عليه‌السلام .

نسب سادات قزوين شانه‌تراش: ميرعلي بن عبدالقادر بن عبدالحي‌بن علي ابن روح‌الله بن مرتضى بن نعمة الله بن‌هبة‌الله بن محمود بن سيد أميرحسين‌بن علي بن محمدبن أمير حسين بن أميرحسن بن حسين بن حاجي كمال‌الدين بن شرف الدين بن‌علي بن محمدبن أحمدبن محمد المشهور بأبي‌حرب ابن‌هبة‌الله ابن حسن بن رضا بن عيسى بن دورانداج بن علي بن عبدالرحمن الشجري بن قاسم بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام .

نسب سادات حسني قزوين خياط :عزيز بن‌عبد الله بن صدر الدين بن سعد الدين بن‌نيك خواجه بن صدر الدين بن عبد الغني بن طيفور بن أحمد بن أبي هاشم بن الحسن بن ناصربن أبي‌سلمان بن عراقي بن أبي‌هاشم بن حسن بن‌رضا ابن عيسى بن علي بن زيد بن علي بن عبد الرحمن الشجري‌بن قاسم بن حسن ابن زيد بن‌امام حسن عليه‌السلام.

نسب سادات حسنيه قزوين كه مشهورند به‌سادات مغرمى : سيد مجد الدين اسماعيل بن طاهر بن قاسم بن طاهر بن‌اسماعيل بن‌يحيى بن اسماعيل بن‌محمد ابن محمدبن حيدر بن با يزيد بن‌أبوالحسن بن زيد بن‌محمد بن‌أحمد بن محمد ابن‌حمزة بن‌احمدبن‌عبدالله‌بن‌محمد بن‌عبدالرحمن‌الشجري ابن قاسم(١) بن‌حسن ابن زيد بن امام حسن‌عليه‌السلام .

نسب شريف سادات عظام حسنيه ابهر : رضى الدين أبـو عبدالله محمد بن حسين بن علي‌بن‌عرب شاه بن‌أحمدبن عبدالعظيم بن‌أحمدبن‌حمزة بن‌عبدالعظيم ابن عبدالله بن محمد الابهـري‌كان نقيباً بأبهر ابن عبدالله الـدردار ابن أحمد بن

(١) در دو نسخه « حاتم » است ، وقطعاً تحريف شده .

عبدالله بن‌علي الشديد بن‌حسن بن‌زيد بن‌امام حسن عليه‌السلام نقله عن حضرت السيد العالم الكامل كمال الاسلام والمسلمين المـوسوي الحسيني الجرجاني رحمة الله عليه .

نسب سادات حسنى كه مشهورنـد به أبهري : أمير سيدعلي بن مرتضى بن نعمت الله بن محمدبـن سيد معزالدين عزيزالله بن نورالله بن محمدبن أبونصر مرتضى بن خسروشاه بن قاسم بن خسروشاه بن روشنـاى بن ملكزاد بن أبي حرب بن عراقي بن حمزة بن أحمد بن عبدالعظيم بن عبدالله بن محمدبن‌عبدالله ابن‌علي‌الشديد بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام.

نسب شريف قاضي شكرالله والد قاضي محمد رازي: عبدالله بن محمدبن عبدالمؤمن بن عطاء الله بن شكرالله بن عطاء الله بن نصربن عطاء الله بن‌عبدالله ابن لطف‌الله بن فضل‌الله بن محمدبن حمزة بن أبوالهول بن حمزة بن‌سراهنگ ابن زيد بن علي بن عبدالرحمن الشجري ابن قاسـم بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام .

نسب شريف شاهزاده‌اى كه در ورامـين رى مدفون است : يحيى بن عبد الرحمن الشجري ابن‌قاسم بن‌حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام. وقيل: يحيى‌بن عبدالرحمن الشجري .

نسب شريف امام زاده عبدالعظيم : عبدالعظيم بن عبدالله بن‌علي الشديد بن حسن بن‌زيد بن امام حسن عليه‌السلام .

حسن بن ابراهيـم بن علي بن عبدالرحمن الشجري بن قاسم بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه‌السلام دفن ببلاد نيشابور .

نسب شریف سادات أبهـر وقاضي سمنان عبدالعظیم[۱] بن عبدالله بن علي الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن عليه السلام .

فصل سوم
(در ذکر عقب عبدالله المحض بن حسن المثنی)

واورا به حضرت رسول صلى الله عليه وآله مشابهت تمام بود، همچنان کـه پدر وجدش نیز بوده‌اند، واو شیخ بنی هاشم بوده . مادرش فاطمه بنت أبي‌عبدالله الحسین ابن أمیرالمؤمنین عليه السلام، واو در حبس منصور دوانقی بود درجهٔ شهادت یافت .

واز شش پسر نسل دارد: محمد النفس الزکیة ، وابراهیم قتیل باخمری ، وموسی الجون، ویحیی صاحب دیلم، وسلیمان ، وادریس .

اما محمد النفس الزکیة را مهدی می‌گفتند ، وبنی‌هاشم درآخر زمان بنی امیه باوا بیعت کردند .

ودندانی نسابـه از جد خود نقل کرده که‌او چهار سال درشکم مادر بود . وچون متولد شد در میان هردوکتف او خالی سیاه بود برابـر بیضه . واو در مدینهٔ مبارکه خروج کرد ، ومنصور دوانقی لشگر بر سراو فرستاد ، او بالشگر خود به استقبال بیرون آمده محاربه واقع شد، ودر احجار الزیت به قتل‌رسید .

مجملا محمد وابراهیم عزم‌خروج کردند، چنانچه دریک روز واحد محمد به مدینه رفت وابراهیم بـه بصره رفت، پس چنین اتفاق افتادکه ابراهیم خسته شد ، محمد ازخستگی برادر خوشنود نبودکه در بصره خسته است .

چون منصور را خبر شدکه محمد درمدینه خروج کرده، عیسی بن موسی

(۱) نسب شریف سادات ابهر وقاضی سمنان‌گذشت ، واین نسب نسب شریف امام زاده عبدالعظیم است ودر دونسخه چنین است، واین حاکی از درهم بودن دونسخه‌است .

ابن‌علي بن عبدالله بن عباس را بالشگر فراوان به حرب او فرستاد ، جنگ می کردند تایاران محمد پراکنده شدند واو تنها بماند.

گویندکه به خانـهٔ خود آمد ودفتری‌که نام آن‌کسان درآنجا بودکه باوا بیعت‌کرده بودند درتنور نهاد وبه سوخت، وبیرون آمد ودر احجار زیت کشته شد .

اورا نفس زکیه‌گفته‌اند جهت آن‌که رسول عليه السلام گفتـه بودکه کشته شود یک ازفرزندان پاکیزه من به احجار زیت .

مادر ابراهیـم ومحمد وموسی الجون هنـد بنت أبي‌عبیدة بن عبدالله بن زمعة[۱] بن الاسود بن المطلب بن أسد بن عبدالعزی [بن قصی][۲] بن‌کلاب بود .

وعقب محمد از پسرش أبي‌محمد عبدالله الاشتر الکابلی کـه بعداز شهادت پدرش به دیار سند رفت، وچون مراجعت نموده درکابل شهید شد .

ونسل أبي محمد از محمد ، وعقب محمد از حسن اعور ، وعقب حسن از چهار نفرزند : ابي عبدالله الحسین نقیب‌کوفة، وأبو محمد عبدالله ، وقاسم [وابو جعفر محمد][۳].

از نسل أبي عبدالله جمعی درکوفه بوده اندکه ایشان‌را بني‌الاشتر می‌گفتند ومنقرض شده اند .

ونسل عبدالله بن حسـن اعور در خراسان وآمل واستر اباد بوده اند ، اما مدعیان کاذب در ایشان‌پیدا شدند . ونسل محمد النفس الزکیه به غایت‌کم اند .

(۱) در عمده ص۱۰۳: بجای آن ربیعه است .

(۲) زیاده ازکتاب عمده است .

(۳) زیاده ازکتب نسب اسی .

اما ابراهیم قتیل باخمری کنیهٔ اوابو الحسن بود، واو ازکبار علماء بود در همهٔ فنون،گفته اند: که در ایامی که پنهان بود در بصره نزدیکگ مفضل بن محمد بود ،کسی به طلب او رفت وجوینده داود عرب بر او آنچه ممکن بود طلب کرد نیافت ، ابراهیم ندانست که اورا طلب می کنند[1].

شب دوشنبه غرهٔ شهر رجب[2] المرجب سنه خمس وأربعین ومائه به‌بصره شد، وخلقی با اویار شدند ، مثل بشیر الدجال[3]، والاعمش سلیمان بن مهران وعباد بن منصورالقاضی‌صاحب‌مسجد عباد به بصره، والمفضل بن محمد، وسعید ابن الحافظ .

وبعضی‌گفته اند که أبو حنیفه فقیه نیز با او بیعت کرد وفتوی کرد به خروج او ، بعضی‌گفته اند که فتوای ابو حنیفه را پیش منصور بردند وسبب تغیر او با أبو حنیفه آن بود .

وابراهیم‌را لقب أمیرالمؤمنین نهادند،ومردم اورا بزرگ دانستند، ودوستی اورا در دل‌گرفتند ، منصور دوانقی بسیار ملول گشت ، وعیسی بن موسی از مدینه باز آمد از جنگ محمد ، وابراهیم بیرون رفت از بصره به آن دهی که آنرا باخمری‌گفتندی ، وآن دهی است از سواد کوفه .

وچون عیسی ازمدینه باز آمد منصور اورا به جنگ ابراهیم فرستاد، لشگر عیسی منهزم شدند ، ابراهیم نداکرد که یکی‌را زنده مگذارید ، لشگر عیسی بر گشتند وجنگ آغاز گردید ، لشگر ابراهیم اکثری کشته شدند .

انهزام‌لشگر عیسی‌را خبربه‌کوفه رسید، منصوررا اضطراب بسیار روی‌نمود

(۱) این جریان با آنچه درکتاب عمده ص۱۰۹ موجود است کاملا مغایرت دارد مراجعه‌گردد .

(۲) در عمده شهر رمضان است .

(۳) چنین است در دو نسخه وصحیح «الرحال» است .

بعد از آن خبر ظفر رسید ، وسر ابراهیم‌را نزد او آوردند ودر طشت نهادند .

به قول أبو نصر بخاری در ماه ذی القعده بود سنهٔ خمس وأربعین ومائه واو چهل وهشت ساله بود ، وبعضی گفته اند[1] در ذی الحجه سنهٔ مذکوره ، وابن ابي‌کرام جعفری سر اورا به مصر برد .

وقوت او تا به حدی بودکه دم شتر دونده‌گرفتی ونگاه داشتی ، وبعضی اوقات چنان بودی‌که شتر رفتی ودم در دست او ماندی .

ودر شب دوشنبه غره رمضان المبارك سنهٔ (١٤٥) [2] در بصره خروج کرد ، چون منصور دوانقی از این‌معنی آگاه شد لشگر برسر او فرستاد ومحاربه واقع شد ، بعد از انهزام لشگر دوانقی تیری بر پیشانی ابراهیم آمده شهید شد ودر موضع باخمری‌که آن قریه ایست قریب به‌کوفه مدفون شد .

وعقب او از پسرش حسن ، وعقب او از عبدالله ، واو را دو پسر است : محمد الاعرابي ونسل او اندك است ، وابراهیم ونسل او بیشتر است ، وبقیه ایشان در عراق وینبع وما وراء النهرند ، ودر بلاد خراسان بوده اند .

لقب موسی الجون أبو الحسن بود، وأبو عبدالله نیز گفتندی . وسیاه رنگ بود، لقب مادر اورا هند الجون نهاده بودند ، وشاعر بود ، ومنصور پدر اورا وخویشان او راگرفته بود ، جهت محمد وابراهیم اورا هزار تازیانه بزد ، وبه حجاز فرستادکه برادران خودرا بیاورد ، به‌گریخت ودر مکه پنهان شد .

چون برادران اومحمد وابراهیم‌کشته شدند، ومهدی محمد بن منصور بحج آمد، در وقت طواف موسی‌گفت یا امیر المؤمنین ذلیل تو شدم الامان ، مهـدی محمد بن منصورگفت : تو کیستی ؟گفت : من موسی بن عبدالله ام .

(۱) این قول نسابه أبو الحسن عمری است در المجدی ص۴۲ .

(۲) در دو نسخه سنهٔ (١٤٨)که اشتباه است .

گفت : از طالبيان كه‌را مى‌بينى نزديک من ؟

گفت : اين حسن بن زيد است، واين موسى بن جعفر است ، واين حسن ابن عبدالله[١] بن عباس بن علي است ، همه تصديق كرده اورا امان دادند ، وتا زمان رشيد بگذشت .

يک روز به ديدن رشيد آمد ، چون چشم او بر بساط رشيد افتاد بيفتاد رشيد به خنديد ، گفت : يا أمير المؤمنين اين افتادن از روزه است نى از مستى است .

وعقب موسى الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام از دو پسر است : عبدالله الشيخ الصالح ، وابراهيم .

ونسل ابراهيم از يوسف الصغير[٢] تنها، ونسل يوسف از سه پسرند : امير محمد حاكم يمامه ، وابراهيم ، وأحمد .

ونسل عبدالله الشيخ الصالح ازپنج پسرند: موسى الثانى، وسليمان، وأحمد ويحيى ، وصالح .

ونسل صالح ازولد او محمد الشاعر، ونسل محمد الشاعر از عبدالله، ونسل عبدالله از حسن الشهيد، ونسل حسن الشهيد ازسه پسرند: ابو الضحاك عبدالله، واحمد وسليمان . ونسل ابو الضحاك را آل حسن مى‌خوانند.

ونسل يحيى بن عبدالله الشيخ الصالح از دو پسرند : ابو حنظله ابراهيم وابو داود محمد .

ونسل أبو حنظله از سليمان وحسن، وبيشتر از ايشان در حجاز مى‌باشند .

ونسل ابو داود محمد از هشت پسرند : يوسف ، ويحيى ، وابو الحمد

(١) در عمده ص١١٢ : عبيدالله .

(٢) دركتب نسب : الاخيضر است .

داود ، وابو جعفر [محمدو][١] احمد ، وابو محمد عبدالله ، وابو الحسن علي الشاعر ، وعباس، وقاسم[٢]، وأعقاب ايشان بيشتر در حجاز ويمن مى‌باشند .

ونسل احمد بن عبدالله الشيخ الصالح از سه نفرند: محمد الاصغر، وصالح وداود .

ونسل محمدالاصغر از سه پسرند : على العمق ، وجعفر الكشيش ، ويحيى السراج .

ونسل علي العمق از دو نفرند : حسن ، ومحمد .

ونسل حسن از پسرش اسحاق المطرقى[٣]، وايشان‌را آل مطرقى خوانند .

ونسل محمد بن علي العمقي بسيارند، از ايشان آل عرفه وآل حجاز[٤] وآل السلام اند .

ونسل جعفر الكشيش‌را آل كشيش مى‌گويند، وبيشتر ايشان درينبع وحوالى آنجامى باشند . ونسل يحيى السراج را آل سراج مى‌گويند .

ونسل صالح بن محمد[٥] بن عبدالله الشيخ الصالح‌را از ولد او موسى ونسل او از چهار نفرند : أحمد ، وميمون ، ونافع ، وصالح .

ونسل داود بن أحمد بن عبدالله الشيخ الصالح از شش نفرند : حسن[٦]

(١) ظاهراً زياد است .

(٢) وقاضى مروزى در فخرى ص٩٤ يكى ديگر را اضافه نموده به نام ادريس الاقطع .

(٣) در عمده : مطرفى .

(٤) در عمده ص١٢٠ : وآل جماز .

(٥) صحيح أحمد است .

(٦) در عمده ص١٢١ بجاى او حسين است .

وعلي الازرق، وادريس الامير، وابو الكرام عبدالله، وجعفر ، وحسين الاصغر[1] ونسل علي الازرق را آل قيند[2] خوانند .

وادريس الامير را از پنج پسر نسل است : حسن، وحسين النسابه ، وداود وعبدالله ، وقاسم .

ونسل ابو الكرام عبدالله بن داود را كراميان خوانند ، واز فرزندان جعفر ابن داود واحمد شاعر وبرادرش امير قاسم نسل دارد .

ونسل سليمان بن عبدالله الشيخ الصالح از پسر او داود ، ونسل داود از پنج نفرند: ابو الفاتك عبدالله، وحسن المحترق، وحسين الشاعر، وعلي، ومحمد ونسل ايشان در مخلاف يمن وحوالـى مكه معظمه مى‌باشند ، واعقاب ايشان بسيارند .

ونسل موسى الثانى بن عبدالله الشيخ الصالح از هقت پسرند : ادريس ، ويحيى، وصالح، وحسن، وعلي، وداود، ومحمد الثائر .

ونسل ادريس بن موسى الثانى از سه پسرند: عبدالله، وعبيدالله، وحسن ، وبيشتر اعقاب ايشان در حجازند .

ونسل يحيى بن موسى الثانى ازپنج پسراست : يوسف، وموسى، وعبدالله الديباج، ومحمد، وأحمد .

ونسل صالح بن موسى الثانى از أحمد، ومحمد، وزيد .

ونسل عليبن موسى الثانى از عبدالله، وعيسى، وحسين .

ونسل داود بن موسى الثانىاز دو پسراست: محمد، وحسن،واورا پسرى ديگربوده است‌موسى‌ثانى ونسل‌او منقرض‌شده. واز محمد وحسن فرزندان‌داود

---

(١) آنچه دركتب نسب موجود است چنين است : والحسن الاصغر المترف .

(٢) در عمده : آل القنيد .

ابن موسى الثانى نسل بسياراست .

ونسل حسن مذكور از دو پسرند : ابوالليل عبدالله ، وسليمان . از نسل سليمان محمد بن علي بن يحيى بن أبو الوفا أحمد بن سليمان را بنو محمد مى‌خوانند ، وداود[1] وحسن بن علي بن أبوالوفاء أحمد بن سليمان نيز نسل دارد .

واز نسل محمد بن داود بن موسى الثانى سيد الفاضل النسابه المصنف جمال الدين أحمد بن علي بن حسين بن علي بن مهنا بن عنبة الحسني ابن علي ابن [معد بن عنبة بن][2] محمد الداودي بن يحيى بن عبدالله بن محمدبن‌يحيى ابن محمد مذكوراست .

واو استاد علم نسب بوده درزمان خود، ودراين باب مصنفات دارد، وقول او به غايت معتبراست، ودر هفتم شهرصفر سنة ثمان‌وعشرين وثمانمائه دركرمان وفات يافت، وآنجا مدفون است، ونسل ندارد .

ونسل محمد الثائربن موسى‌الثانى بن عبدالله الشيخ‌الصالح از پنج‌پسرند: عبدالله الاكبر، وحسين الامير، وعلي، وقاسم، وحسن الحرانى .

ونسل حسن حرانـى از سليمان . ونسل سليمان از هاشم، ونسل هاشم از يحيى، ونسل يحيى از دو پسرند : حسن، وعبدالله .

ونسل قاسم الحرانى از چهار پسرند: علي الكتيب[3]، وأبوالطيب أحمد ، ومحمد، وادريس .

ونسل علي بن محمد الثائر را آل علي مى‌خوانند، واورا چهار پسر بوده:

---

(١) از اينجا تاآخر اين‌مطلب درآن اجمال است .

(٢) اين زياده در دونسخه موجوداست واحتياجى به آن نيست .

(٣) در عمده ص١٣٢ :كتيم .

سليمان ، وأحمد الفاير[١]، وحسين ، ومحمد .

ونسل حسين الامير بن محمد الثائر حكومت حجاز درنسل اواست، واورا از سه پسر نسل است : أبوهاشم محمد الامير ، وأبوجعفـر محمد الامير ، وأبو الحسن علي .

ونسل أبوالحسن از دو پسراست:عبدالله، وحسن وهردو امارت كرده‌اند.

ونسل أبوجعفـر محمدبن حسن الامير از دو پسراست: حسن المحترق ، وأمير أبي‌محمد جعفر، وأول كسى كه از بني الجون حكومت مكة معظمه كرده اوبود، در سنه أربعين وثلاثمائه .

ونسل أبوهاشم محمد الامير بن حسن الامير بن محمد الثائر را هواشم مى خوانند، ونسل اواز عبدالله تنها، ونسل عبدالله ازپسراو أبي‌هاشم محمد بن عبدالله ونسل اواز چهار پسراست : أبوالفضل جعفر، وعلي، وعبدالله، وحسين .

ونسل أبوالفضل جعفر از أمير محمدتاج المعالي[٢]، آن‌كه حكومت مكه كرد بعداز حمزة بن وهاش ، ودر أول حكومت خود خطبه بـه نام خلفاى مصر مى‌خواند ، وبعداز آن تغيير داده به نام القائم بأمرالله العباسي خواند ، ولباس سياه پوشيده، وأولاد او حكومت مكةمعظمه كرده‌اند، وتاسال پانصد ونود وسه حكومت مكه در تصرف أولاد او بود ، ونسل علـي بن أبي هاشـم محمد بسيار است .

ونسب شريف سلطان السادات والنقباء في العالم شريف الملة والدين أمير بركة بن محمدبن مالك بـه دو منتهي مى‌شود، واين سيد شريف الدين بركه در سمرقند مدفون است، واورا پسر نبود ودو دختر داشته، يكى را به پسر عم

(١) در عمده : العابد .
(٢) در نسخهٔ « م » : المعاني .

خود سيد أمين الدين مبارك داده .

وسيد الجليل مرشدالدين عبدالله الشهير به سيدميرزا كه مولانا حسين‌واعظ كتاب روضة الشهداء را به نام اوكرده بود به دومنتهي مى‌شود .

ويكـى مادر جلال الدين ابراهيـم وسيد شرف الدين محمد ولدان شمس الدين علي مختار ،كه جد محمدقاسم بن حسن بن جلال الدين ابراهيم مذكور است .

وشرف الدين محمدبن شمس الدين علي مختار مذكـور ،كه جد شمس الدين علي بن عبدالمطلب بن شمس الدين علي بن شرف الدين محمد مذكور كه در سبزوار مى باشند .

وهمچنين شرف الدين محمد مزبور جد سيد محمدبن سيد مهدي بن تاج الدين علي بن شمس‌الدين علي اكبربن ناصرالدين أحمدبن شرف‌الدين محمد ابن شمس الدين علي مختار مزبوراست .

وسيد تاج الدين علي‌كه به شرحى‌كه مذكور خواهد شد ازسبزوار به دار العبادهٔ يزد آمد .

وسيد مهدى بـه شرحى‌كه در مقام خود مذكور خواهد شد از دار العبادهٔ يزد به قصبهٔ نائيـن كه در قرب اصفهان است آمد وساكن شد ، كه الحال نسل سيد مهدى مزبور از يک پسراست سيد محمد واو در قصبهٔ نائين سكنى‌دارد .

وپادشاه مرحوم مغفور أمير تيموركوركان مخلص ومعتقد أمير سيد شريف الدين بركه بود، چنانچه الحال پادشاه مذكور درزير قدم سيدمزبور درسمرقند مدفون است .

ونسل عبدالله الاكبربن محمد الثائر از سه پسرند: أبوجعفر محمد، واحمد وعلي، وحالا شرفاءمكه ازنسل أبوجعفر محمدبن عبدالله الاكبربن محمدالثائرند

وایشان را بني أبي یحیی می‌خوانند وبسیارند .

ونسل یحیی صاحب دیلـم ابن عبدالله المحض ابن حسن المثنی ابن امام حسن عليه‌السلام بدان که کیفیت احوال یحیی براین نهج است: که یحیی صاحب‌دیلم که اورا أبتثی‌گویند به‌گریخت وبه دیلم رفت، وآنجا ظاهر گشت، جماعتی بر آن جمع شدند .

چون این خبر به رشید رسید بـه غایت بهم برآمد ، کتابتی فرمود به فضل ابن[1] یحیی البرمکي که یحیی بن عبدالله درآنجا طایفه‌ای بااو بیعت کرده‌اند ، آن طایفه را کشته اورا بگیر وشر اورا کفایت کن .

فضل بالشگـر بسیار روی بدان جانب آورد، ورسول بـه نزدیک یحیی فرستاد به رفق ومدارا وترحیب وترغیب سخن‌گفت واورا أمان داد .

فضل به رشید کتابت کرد که من اورا أمان دادم، فضل بن یحیی صد هزار درهم بداد، ویحیی صاحب دیلم‌را باز خرید، ویحیی به مدینه رفت .

چون ازاین معنی چندگاه‌گذشت ، عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله ابن زبیر فرمود به رشید نامه فرستاد ویحیی را آوردند، وگفت بیعت او اعتباری ندارد .

رشید ایشان هردو را دریک مجلس جمع کرد، وزبیـری یحیی را گفت که تو نقض دولت أمیرالمؤمنین می‌جویی، یحیی گفت: چنین هست که من از شما ام، رشید بسیاری می‌خندید .

یحیی گفت: یاأمیرالمؤمنین ایه چه خنده بود به دین عظیمی؟ رشید خبری برخواند یعنی آن که تمام بنی‌حسن داعیهٔ خلافت‌دارند، وزبیری سوگند دروغ می‌خورد .

(۱) در دو نسخه: ابی الفضل یحیی .

یحیی گفت: هرکس قسم بـه دروغ یادنماید خدای تعالی اورا سزا دهد ، زبیری بعداز سوگند بیمار گردیدو آماس[1] کرد وسیاه گشت، چنانچه اوراکسی نمی‌شناخت وبه مرد .

چون رشید را خبر شد به فرمـود تااورا دفن کردنـد ، خاک اورا بیرون انداخت ، وباردیگر اورا دفن کردند همان حال به ظهور آمد، این معامله را بر لوح ساج نوشتند وبااو درخاک نهادند قرارگرفت .

رشید یحیی را بخواند وازاین یمین سؤال کرد، یمین درمیان مردم متعارف گشت، پس رشید یحیی را أمان داد، واورا تسلیم یوسف قاضی کرد .

پس أبوالبختری گفت: این أمان بی‌فایده است، بدین جهت رشید به‌فرمود تایحیی را به زندان بازداشتند ، وبسیاری درزندان بماند، قضات گفتند :که این امان صحیح‌است ودرآن شکی نیست، یحیی ساکت‌شد وسخن‌نگفت، جماعتی گفتند که اورا عقوبت می بایدکرد .

رشیدگفت :که من از عقوبت او متوهمم، واورا به زندان فرستاد ، کسی ندانست که حال او چون شد . وبعضی‌گویند از گرسنگی بمرد ، وبعضی گویند اورا درمیان‌گل کردند، وبعضی گویند سباع را گرسنه کردند واورا درمیان‌سباع انداختند تااورا سباع بخورد .

واورا صاحب دیلم بدان جهت خواننـد که در دیلم خروج کرد، وهارون رشید ازروی مکر وحیله اورا به دست آورد ودر حبس او شهید شد .

ونسل او از محمد، ونسل محمد از دو پسراست: أحمد، وعبدالله، وعقب ایشان در بغداد وموصل بوده‌اند .

ونسل سلیمان بـن عبدالله المحض بن حسن المثنـی بن امام حسن عليه‌السلام از

(۱) آماس: ورم، برآمدگی وتورم عضوی از اعضای بدن دراثر بیماری .

محمد تنها، واين محمد به مغرب پيش عم‌خود ادريس بن‌عبدالله المحض رفت وآنجا مقيم شد، ونسل او حالا درمغرب‌ بند، وايشان درنسب القطع‌اند .

ونسب القطع در اصطلاح علماى نسب يعنى از مادر دور افتاده‌اند، واگر كسى به ديشان منتسب شود نيك تحقيق او بايدكرد، ودر اثبات ازآنچه وظيفهٔ احتياط است بجاى بايد آورد . وبعضى تصوركرده‌اندكه نسب القطع عبارت ازآن است كه منقطع است و باطل اما نه چنان است .

ونسل ادريس بن عبدالله المحض بن حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام كه در واقعهٔ فخ باحسين عابد همراه بود، چون حسين درجهٔ‌شهادت يافت، ادريس به‌گريخت وبه جانب‌مغرب رفت وپادشاه آنجاشد، هارون الرشيد زهر به‌كسى داده فرستاده تا ازروى حيله به دو دادند .

وچون وفات يافت‌كنيزكى داشت ازاو آبستن بود، پس أهل مغرب تاج برشكم آن‌كنيزك نهادند، چون چهار ماه از وفات ادريس به‌گذشت پسرى آورد ، اورا ادريس نام نهادند ، وغيراو در اسلام‌كسى در شكم مادر پادشاهى نكرد .

چون در وقت‌گريختن ادريس راشد مولايش همراه بود، بعضى‌گفته‌اند : كه ادريس بن‌ادريس از راشداست، وادريس‌را عقبى نيست، وراشد اين فرزند را نسبت به ادريس داد ازجهت بقاى ملك .

امااين‌چنين نيست‌زيرا كه‌داودبن‌قاسم‌الجعفري‌كه ازعلماى‌كبار اين‌فن‌است گفته است: كه ادريس بن ادريس ازكبار علماى بني‌حسن است، وحضرت‌امام رضا عليه السلام فرموده است: كه ادريس‌بن ادريس ازفارسان وشجاعان أهل‌بيت‌است ودر بزرگى واجلال او سخنى نيست .

ونسل ادريس‌بن ادريس ازهشت پسراست : قاسم، وعيسى، وعمر، وداود

ويحيى، وعبدالله، وحمزة، وعلي . و بعضى از نسابان‌گفته‌اندكه غير ازاينها نيز عقب داشته .

وسيد جمال الدين أحمد بن علي عنبه الحسنى النسابـه رحمة الله عليه در مصنفات خود آورده، كه ممالك بسيار الحال درمغرب درتصرف ايشان‌است[1]

نسب شريف شريف الدين بركـة بن محمد بن مالك بن حسن بن حسين مذكور، كه جد مادرى شمس الدين علي بن عبدالمطلب بن شمس الدين علي ابن شرف الدين محمد سبزوارى .

وجد مادرى سيد محمدبن سيد مهدي نبيـره شرف الدين محمدبن شمس الدين علي نجفـي عبيدلي حسيني مختاري مذكـور ، كه در قصبهٔ نائين سكنى دارد .

وجد مادرى محمدقاسم بن حسن بن جلال الدين ابراهيـم مختارى‌كه در سبزواراست، وجد مادرى جماعتى ازسادات ونقباى بلخ است .

وتفصيل‌كلام دراين مقام‌آن است :كه خديجه خاتون صبيه شريف الدين بركه در نكاح شمس الدين علي سبزوارى مختارى بود، واين شمس الدين علي نقيب النقباء عراق عرب ونجفى الاصل ساكن سبزوار است ،كـه در زمان امير تيموركوركان به سبزوار آمد و باز به نجف‌أشرف‌رجوع‌نموده، درزمان آميرزا شارخ به سبزوار عود نموده ساكن شد .

وشمس الدين‌علي مزبور را چهارپسر بود : جلال‌الدين ابراهيم، جدمحمد قاسم بن حسن بن جلال الدين ابراهيم مذكور .

وشرف‌الدين محمد جد شمس‌الدين علي ،كه دراين زمان درسبزوارساكن است ، وجد سيد محمد بن سيد مهدى حسينى مختارى‌كه الحال درقصبـهٔ نائين

(١) عمدة الطالب سيد جمال الدين ابن عنبه ص١٥٩ .

که درقرب اصفهان است سکنی دارد .

وزين العابدين كه ظاهر آن است كه فرزند اوعلي را يك پسر بود بەغربت رفت وظاهر آن است كه مفقود الخبر يامنقطع النسل شد .

وشريف الدين بركه ، كه اولاد اونقيب النقباء بلخ شدند، شريف الدين بركة ابن محمد بن مالك بن حسن بن حسين بن كامل بن أحمد بن اسماعيل بن علي ابن عيسى بن حمزة بن وهاس[1] بن محمد بن شكر بن يحيى بن هاشم بن محمد ابن جعفر بن سليمان بن محمد بن موسى الابرش بن أبومحمد عبدالله بن أبوالحسن موسى الجون بن عبدالله المحض بن أبوعبدالله حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام.

نسب شريف سادات عظام بيزه سبزوار : محمد أمين بن محمد بن حسن بن حسن بن اسماعيل بن السيد جلال الدين قاسم بن فخر الدين بن ابراهيم بن حسين علاء الدولة بن محمود بن حسين بن سلطان محمد جلال الدين بن ظهيرشاه بن محمد بن حسن بن حسين بن اشتر بن أبي المفاخر بن ذوالفقار بن زيد بن جعفر ابن عبدالله بن محمد بن زيد بن حسين بن موسى الثاني بن عبدالله الشيخ الصالح ابن موسى الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف شريف مكة معظمه : أمير أبو محمد جعفر بن أبو جعفر محمد الامير بن حسين بن محمد الاكبر الثائر بن موسى الثاني بن عبدالله الشيخ الصالح ابن موسى الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف باقر سمناني ساكن كاشان : حسين تاجر بن حيدر بن قاسم بن باقر بن حسن بن حيدر بن محمد بن باقر بن حسين بن علي بن محمود بن قاسم ابن أحمد بن أبو الفضل بن اسماعيل بن محمد بن ناصر بن محمد بن علي بن عبدالله بن الحسن بن داود بن موسى بن عبدالله المحض بن حسن المثنى بن امام

(١) در نسخهٔ «م» : برهاس .

حسن عليه السلام .

فصل چهارم

در ذكر عقب ابراهيم الغمر بن حسن المثنى بن امام حسن عليه السلام

واو را از يك پسر نسل است : اسماعيل ديباج ، ونسل اسماعيل ديباج از دوپسر است : حسن التج ، وابراهيم طباطبا .

ونسل حسن التج ازيك پسر است حسن نام ، وحسن بن حسن التج را دو پسر بوده : ابو جعفر محمد واو رانيز التج مى گفتند ، ونسل اورا بنى التج مى گويند ودرمصر مى باشند . وأبو القاسم علي ، ونسل اورا بني معيه مى‌خوانند ، وفضلاء وعلماء از نسل او بوده‌اند .

از ايشان سيد النسابه النقيب تاج الدين ابوعبدالله بن محمد بن جلال الدين أبي جعفر قاسم بن فخر الدين حسين بن جلال الدين قاسم بن زكي الدين أبو منصور النقيب بن زكي الدين محمد بن زكي الدين أبو منصور حسن بن أحمد ابن حسن بن حسين بن أبي الطيب محمد بن حسين بن علي بن أبي عبدالله حسين الخطيب ابن أبو القاسم علي المذكور ، واو استادعلم نسب بوده درزمان خود مئنات رفت .

ونسل ابراهيم طباطبا ابن اسماعيل ديباج بن ابراهيم الغمر بن حسن المثنى ابن امام حسن عليه السلام واورا طباطبا ازبهر آن مى گفتند كه پدرش پارچه‌اى از جنس اقمشه به اونموده و گفت: أقطعه لك قميصاً أوقباءاً ؟ يعنى پيراهن ازبهر تو ببرم يا قبا ، چون زبانش لكنتي داشت گفت طباطبا يعني قباقبا ، پس اين لقب اوشد .

ونسل ابراهيم طباطبا از سه پسر است : قاسم الرسي[1]، وأحمد الرئيس ، وحسن . ومحمد نام‌کسری داشته زيد بن جعفر هست[2]. ودرأيام أبي السرايا درکوفه خروج کرد ، واورا حشمت وعظمت بسيار بود .

ونسل حسن بن ابراهيم طباطبا ازدوپسر است ، علي ، وأحمد ودراصفهان بودند .

ونسل قاسم الرسي بن ابراهيم طباطبا بسيار است .

ونسب سادات‌عظام انجوی شيراز ، چون‌سيد المرحوم الزاهد شيخ‌الاسلام شيراز أميرکمال الدين محمود وأقوام او بدومنتهی می‌شود ، ودرمصر ويمن از ايشان بسيارند ، ودرزواره وقصبهٔ نائين واردستان نيز هستند .

نسب شريف سادات عظام‌کرام قريش بن سراج الدين علي بن هاشم بن شرف‌الدين محمد بن نصيرالدين محمد بن عزالدين محمد بن تاج الدين محمد ابن اسماعيل بن ابراهيم بن حسن بن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف سادات شهرياری : نورالله بن حسين بن محمد المتقين بن جمال الدين بن جلال الدين بن جمال الدين بن قطب الدين بن علي بن‌محمد ابن اسماعيل بن ابراهيم بن اسماعيل بن جعفر بن حسين بن محمد بن زيد بن حسين بن زيد بن ابراهيم بن محمدبن قاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم الغمربن حسن المثنی بن امام حسن عليه السلام .

نسب شريف سادات طباطبا جمعی که سکنی در چشوقان من‌قرای قهپايه دارند ،که در حوالی اصفهان است ومدعی سيادت‌اند، وهمچنين جمعی ديگر ازسادات باسعادات طباطبا که از غير أولاد ميرحيدرساکن ماهان‌کرمان‌اند، ودر

(١) در دو نسخه : الرئيس .

(٢) اين عبارت چنين است در دونسخه ومجمل است .

اکثر بلاد متفرق‌اند، به اين نسب خودرا به حسن مثنی می‌رسانند :

السيد جلال الدين سلطان بن سيد شمس الدين محمد بن السيد کمال‌الدين ابن زين‌الدين‌أميرعلي بن السيد صدرالدين بن السيد فخرالدين‌بن السيدهمايون ابن السيد عماد الدين محمود بن السيد جلال الدين شاهي بن سيد تاج الدين حسن بن السيد شهاب الدين علي بن سيد عمادالدين بن سيد أبوالمجد بن‌السيد عباد بن السيد علي بن السيد حمزة بن السيد طاهربن السيد علي بن السيد محمد ابن السيد أحمد بن محمد بن أحمد بن السيد ابراهيم طباطبا بن اسماعيل بن ابراهيم الغمر بن‌حسن المثنی‌بن‌امام حسن عليه الصلاة والسلام ابن‌أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام .

نسب شريف أميرحيدر طباطبا ساکن ماهان‌کرمان : حيدر بن محمد بن قاسم بن حيدر بن محمد بن حيدر بن محمد بن حيدر بن محمد بن أبو طاهر ابن عبدالله بن علي بن حيدر بن علي بن محمد بن جعفر بن حسين بن محمد ابن زيد بن‌حسين بن زيد بن ابراهيم بن‌محمد بن قاسم‌بن ابراهيم بن‌اسماعيل ابن ابراهيم الغمر بن حسن المثنی‌بن امام حسن بن علي بن أبي‌طالب عليهم السلام .

فصل پنجم

در نسل حسن المثلث بن‌حسن المثنی بن امام‌حسن عليه السلام

تفصيل حال دراين باب آن است‌که حسن المثلث رافرزند بسياربود، فاما عقب او ازعلي العابد ذوالثفنات است ، أبي الحسن علي‌عابد در خواست‌کرد از مروان‌که اورا ضرر نرساند ، واو مجتهد بود درعبادت، ودوانقي‌اورا حبس کرد با أهل او ، ودر آن حبس به مرد ، وچون مرده بود همچنان سجده می کرد .

چنان‌گفته‌اند :که چون بني‌العباس بني حسن را درحبس کردند ، وبسیاری حبس واقع شد، درچشمهای ایشان ضعف‌پیدا کرد ، بدانستند که از دست ایشان کاری نمی‌آید از غایت ضعف ، خواستند که بند ازپای علي بردارند ، گفت : برمدارید واو را به خدای تعالی‌حواله کرد .

که الحسین بن علي العابد ظاهرشد درمدینه، وبسیاری ازمردم بااویارشدند درزمان هادی موسی بن المهدي بن المنصور .

وموسی بن عیسی بن علي بن عبدالله بن العباس ومحمد بن سلیمان بن منصور لشگر آوردند ودر نواحی‌مکه به موضعی که او را فخ گویند ، در روز ترویه درسنهٔ تسع وستین ومائه جنگ واقع شد، واین علویان راشهیدکردند ، وسر ایشان راپیش هادی فرستادند ، هادی راخوش‌نیامدکه اوحکم کشتن‌نکرده بود .

وروایت‌کرده‌اندکه علي الرضا عليه‌السلام گفت : لم یکن لنا بعد الطف مصرع أعظم من الفخ(1) .

مجملا حسن مثلث راچند پسربوده ، از ایشان أبوالحسن علي العابد پدر حسین شهید ، وحسین شهید خروج کرد باجمعی ازعلویان درفخ شهید شد پس نماند .

ونسل حسن‌المثلث منتهی‌می‌شود به حسن‌المکفوف بن علي‌العابد بن‌حسن المثلث ، ونسل اوبه غایت‌کم اند .

وسید النسابه جمال‌الدین أحمد بن عنبه الحسنی آورده که سید تاج‌الدین محمد بن معیة الحسنی فرموده :که ازایشان‌کسی‌ندیدم ، وغالباً درحجاز وعراق

(1) عمدة الطالب ص١٨٣ .

ومصر وبلاد عجم می‌باشند(1) .

فصل ششم

(در نسل داود بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام)

واو با امام جعفر عليه‌السلام شیر خورده بود ، واورا منصور دوانقی حبس کرد، ومادر اوالتجاء به امام جعفرصادق عليه‌السلام کرد ، آن حضرت دعایی به اوتعلیم کرد که به برکت آن دعاء ازحبس خلاص شد ، وآن دعاء مشهور است به دعای‌ام داود ،ودعای استفتاح نیزگویند ، ودر نصف رجب می خوانند .

ونسل او از پسرش سلیمان ، ونسل‌سلیمان ازمحمد ، ونسل محمد از چهار پسرند : موسی ، وداود ، وحسن ، واسحاق .

از نسل اسحاق آل قتاده ودر مصر بودند ، واز نسل حسن بنو عجین (2) در نصیبین بودند ، ونسب بنو طاووس که خاندان بزرگ اند به حسن مذکور منتهی می شود .

نسب شریف بنو طاووس الحسنی : محمد بن‌محمد الملقب به «طاووس» ابن اسحاق بن‌حسن‌بن‌محمدبن سلیمان بن‌داود بن حسن‌المثنی بن‌امام‌حسن عليه‌السلام.

فصل هفتم

(درذکر عقب جعفر بن حسن المثنی‌بن‌امام حسن علیه‌السلام)

واو بزرگترین فرزندان حسن المثنی بود ، ونسل اواز حسن تنها ، ونسل حسن ازسه پسرند : عبدالله ، وجعفر الغدار ومحمد السلیق .

ونسل محمد بسیار بوده درمراغه وهمدان وراوند .

ونسل جعفر الغدار دربغداد بوده .

(1) عمدة الطالب ص١٨٤ .

(2) در عمده : بنو عجیر .

ونسل عبدالله ازپسرش عبیدالله[1] ونسل او از چهار پسرند : محمدأدرع ، وعلي باغر ، وأبي سليمان محمد ، وأبي فضل محمد وأعقاب او دربصره وحله ورامهرمز می بوده‌اند .

مصباح دوم

در ذكرعقب امام ابا عبدالله الحسين بن أميرالمؤمنين علی بن أبی طالب عليهما السلام

ولادت آن حضرت در مدينهٔ مباركه آخر شهر ربيع الاول [2] سنهٔ ثلاث من الهجرة ، وبه قولی شب سيزدهم شهر رمضان المبارك سنهٔ أربع من الهجرة. شهادت آن حضرت روزدهم شهر محرم الحرام ، وبه قولی روز شنبهٔ مذكوره سنهٔ احدی وستين .

وعقب آن حضرت از أبوالحسن علي زين العابدين عليه السلام بن حسين بن أمير المؤمنين عليهما السلام وبس .

مادر امام زين العابدين شهربانوی بنت يزدجرد شهريار بن كسری .

ولادت آن حضرت روز پنجشنبه شهر شعبان سنهٔ ثلاث وثلاثين، وفات آن حضرت دهم[3] شهر محرم الحرام سنهٔ اربع وتسعين .

وعقب آن حضرت ازشش پسراست: امام محمد باقر عليه السلام ، وعبدالله‌باهر، وزيد شهيد ، وعمر أشرف ، وحسين أصغر ، وعلي أصغر، وأعقاب ايشان نيزدر شش فصل می‌آيد :

(١) در دو نسخه : عبدالله .

(٢) آنچه مشهور ومعروف است در سوم ماه شعبان است .

(٣) آنچه مشهور ومعروف است دوازدهم محرم يا بيست وپنجم محرم است .

فصل أول

(امام محمد باقر عليه السلام)

مادر آن حضرت ام عبدالله فاطمهٔ بنت امام حسن عليه السلام ،كنيهٔ محمد الباقر أبو جعفر است ، ولقب او و ازبرای آن باقر نهاده‌اندكه جابر بن عبدالله أنصاری از پيغمبر صلی الله عليه وآله روايت كرده است كه حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله گفت : يا جابر انك ستعيش حتی تدرك رجلا من أولادي اسمه اسمي يبقر العلم بقراً ، فاذا رأيته فاقرأه مني السلام . پس يك روز جابر محمد باقر عليه السلام رابديد ونسب اوپرسيد، واز اين معنی او را خبر كرد وگفت : جد تو رسول‌الله تو را سلام رسانيد [1].

وبقر در لغت عرب شكم شكافتن است ، يعنی شكم او پر علم است .

چون برادر او زيد شهيد به دمشق نزد هشام بن عبدالملك رفت ، هشام زيد راگفت چون است برادر تو بقره .

زيد هشام راگفت: چرا مخالفت سخن رسول خدای صلی الله عليه وآله می كنی، كه هر كه مخالفت سخن رسول خدای كند روز قيامت اورا از بهشت منع كنند وبه دو زخ فرستند ، كه حضرت رسالت اورا باقر لقب نهاده است .

مادر محمد باقر عليه السلام فاطمهٔ بنت الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام ، وأول كسی كه جمع شده است برای او ولادت الحسن والحسين عليهما السلام ، ودراين معنی شاعر گفته است :

يا باقر العلم لاهل التقی وخير من لبی علی الاجبل

ومحمد الباقر عليه السلام جليل القدر ، وواسع العلم ، ووافر الحلم بود زياده از آن كه درحيز تحرير وتقرير درآيد .

(١) عمدة الطالب ص١٩٤ .

متولد شد درسنهٔ تسع وخمسين به مدينه ، ودر ربيع الاخر درحال حيات جد او الحسين بن علي عليهما السلام وفات يافت درزمان هشام بن‌عبدالملك ، واوپنجاه وپنج ساله بود ، ودر گورستان بقيع مدفون است .

وعقب آن حضرت از امام جعفر الصادق عليه السلام ، مادر آن حضرت ام فروه بنت قاسم بن محمد بن أبي‌بكر .

ولادت آن حضرت به مدينه شب جمعه ، وبه قولی روز شنبه هيفدهم شهر ربيع الثانی سنهٔ ثمانين من الهجرة .

ووفات او روز پا نزدهم ، وبه قولی نوزدهم شهر رجب سنهٔ ثمان وأربعين ومائه .

وعقب آن حضرت ازپنج‌پسر است: أبي‌ابراهيم‌موسی‌الكاظم عليه السلام واسماعيل وعلي العريضي ، ومحمد الديباج ، واسحاق .

وسيد النسابه جمال‌الملة والدين‌أحمد بن علي بن عنبه الحسنی (ره) آورده كه از امام جعفر الصادق عليه السلام ناصر نام پسری نبوده نه معقب ونه غير معقب به اجماع‌نسابان، وجمعی ازا سفرايين خراسان‌هستندكه دعوی‌فرزندی او می‌كنند غلط وغير واقع .

اما امام موسی الكاظم عليه السلام كنيهٔ او أبو الحسن وأبو ابراهيم بود ، مادر او ام ولد بود نام او حميدهٔ مغربيه .

ولادت آن حضرت سنهٔ ثمان وعشرين ومائه، شهادت او به بغداد در حبس هارون‌الرشيد در رجب سنهٔ ثلاث وثمانين ومائه .

وآن حضرت سياه رنگ بود، واورا فضائل وكمالات وكرامات بی‌شمار بود ، اورا كاظم گفتندی به جهت كثرت فرو خوردن خشم .

وآن‌حضرت بسيار واسع العطايا بود، درشب بيرون می‌آمد وكيسه داشت

پر از درم وبه مردم می‌بخشيد ، واز آن كيسه هيچ كم نمی‌شد ، وهـركس كه به مردمان چيزی بسيار می‌بخشيد به مثل گفتندی: كه تو مگر كيسهٔ موسی داری .

موسی‌الهادی اورا به‌گرفت وحبس‌كرد ، پس حضرت أمير‌المؤمنين عليه السلام را به خواب ديد‌كه اوراگفت: ياموسی‌هل عسيتم ان‌توليتم‌أن تفسدوا في الارض وتقطعوا أرحامكم(١). چون بيدار شد دانست‌كه مراد از اين خواب‌رها‌كردن امام موسی‌كاظم عليه السلام است ، پس آن حضرت را رهاكرد .

چون هارون‌الرشيد به خلافت نشست، آن حضرت‌را معزز ومكرم داشت .

وچنين آورده اندكه أهل خراسان فكركردندكه چيـزی از خمس وهديه به جهت آن حضرت به فرستند ، محمد بن اسماعيل‌كه برادر زادهٔ آن حضرت بود روزی در نزد خليفه بود ، مذكور شدكه رعايا پريشان حال اند .

محمد بن‌اسماعيل‌گفت: چون پريشان نباشندكه هرساله دوخراج می‌دهند .

خليفه‌گفت : يكی به ما ديگری‌به‌كدامين شخص می‌دهند ؟

محمد بن اسماعيل‌گفت : به عم من موسی كاظم عليه السلام پس هارون الرشيد ملعون اين سخن‌را به دل‌گرفت، وآن حضرت‌را محبوس‌گردانيد در نزد فضل ابن يحيی ، بعد از آن بيرون آوردند وبه سندی بن شاهك سپردند .

ورشيد ملعون به جانب شام رفت ، وحكم‌كرد به قتل آن حضرت ، پس آن حضرت(٢) را شهيد‌كردند ، وبعضـی‌گفته اورا زهر داده اند ، وبعضی‌گفته اندكه اورا دربساط پيچيدند وپايين‌وبالای آنرا محكم‌بستند تاشهيدشد، وبعضی ديگرگفتندكه اورا ارزيز(٣) گداخته دادند .

(١) اقتباس از سورهٔ محمد آيه ٢٢ .

(٢) در نسخهٔ «م» : معصوم .

(٣) معنای ارزيز در مقدمهٔ كتاب‌گذشت .

وآن معصوم‌را سه روز بـر سر راه نگاه داشتند وبه مردم می‌نمودند یعنی به مرگ خود مرده است، وبدین موجب محضر نوشتند ، ودر مقابر قریش دفن کردند .

وآن حضرت‌را شصت فرزند بوده ، بیست وسه پسر وسـی وهفت دختر وسیزده پسر عقب دارند : امام علي بـن موسى الرضا عليه السلام وحمزه ، وابراهيم أصغر، ومحمد عابد، وعبدالله، وجعفر، وعباس، واسماعيل ، واسحاق ، وهارون وزيد النار ، وحسن .

وازحسين بن امام‌موسى عليه السلام نسل‌بوده منقرض‌شده،وجمعی‌در طبس کیلکی وغیر آن دعوی فرزندی او می کنند ، سید النسابه جمال‌الدین أحمد آورده که ثابت نمی‌توانند کرد[1].

اما امام أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مادر آن حضرت ام ولد بود نام او مکتم وبه قولی سلامه ، وبه قولی خیزران، وبه قولی نجیبه .

ولادت آن حضرت به مدینهٔ مبارکه در سنهٔ احدى وخمسين ومائه مسموماً در شهر صفر سنهٔ ثلاث ومائتين شرف شهادت یافت .

وعقب آن حضرت از امام أبي جعفر محمد التقي عليه السلام .

اما امام محمد التقي عليه السلام مـادر آن حضرت ام ولد بوده ، ولادت او در پانزدهم رمضان المبارک سنهٔ خمس وتسعيـن ومائه ، وفات آن حضرت روز شنبه ششم ذی الحجه سنهٔ خمس وعشرين ومائتين .

واز دو پسر نسل دارد : امام أبو الحسن علي النقي عليه السلام وموسى المبرقع .

واماامام علي‌النقي عليه السلام مادراو ام ولد بوده، ولادت او درمدینه روز پانزدهم شهر ذی حجه سنهٔ اثنا عشر ومائتين ، وبه قولى أربع وعشر ومائتين ، ووفات

(۱) عمدة الطالب ص۱۹۸ .

یافت او درجمادی‌الثانی، وبه قولی رجب‌المرجب سنهٔ أربع‌وخمسين ومائتين .

واز دو پسر نسل دارد: امام أبو محمد حسن عسكري عليه السلام، وجعفر که اورا کذاب‌گفتندی، بدین جهت که بعداز برادر دعوی امامت‌کرد ، اما آخر دانست که دعوی غلط‌کرده تائب شد .

اما امام حسن عسكري عليه السلام وعسکر عبارت است از سر من رأی ، مادر آن حضرت ام ولد بوده .

ولادت او به مدینهٔ مبارکه درشهر ربیع الاول سنهٔ احدى وثلاثين ومائتين وبه قولى سنهٔ اثنا وثلاثين ومائتيـن ، وفات یافت آن حضرت به سر من رأی سنهٔ ستين ومائتين .

وعقب آن حضرت از حضرت صاحب الزمان وخليفة الرحمن أبو القاسم محمد المهدي صلوات الله عليه وعلى آبائهم أجمعين تنها ، ما در آن حضرت ام ولد بود .

وولادت او شب جمعه پانزدهم شهر شعبان سنهٔ خمس وخمسيـن ومائتين وبه قولى أربع وخمسين ومائتين، وست وخمسين ومائتين نیز گفته اند، اما قول أول أصح است .

أما جعفر الكذاب بن امام علي النقي‌را فرزند بسيار بوده ، اما نسل مشهور او از شش پسر است : اسماعیل ، وطاهر ، ويحيى الصوفى ، وهارون ، وعلي وادريس .

از نسل يحيى‌الصوفى أبوالفتح أحمد بن محمد بن محسن، ويحيى مذكور نسابه بوده ، وبرادری داشته علي نام ، وهر دورا در مصر نسل بوده ، هارون ابن جعفر در صیدا از بلاد سوریا بوده .

ونسل علي بن جعفر بن امام علي‌النقي عليه السلام محمد نازك بن عبدالله بن‌علي

ابن جعفر مذکور ، نسل اورا بنـو نازک می‌گفتند ، ودر مشهد امـام موسی علیه السلام وغیر آنجا بوده اند، وبعضی از ایشان‌گفته اندکه حسن بن [عبدالله ابن] محمد نازکرا حسن کیا گفته اند .

وسید النسابه جمال‌الملة والدین أحمد بن علي بن عنبه‌الحسني علیه الرحمه آورده که نقیب تاج‌الدین محمد بن معیه الحسني النسابه فرموده: که حسن بن [عبدالله بن] محمد النازک نسل ندارد .

ونسل ادریس بن جعفر از قاسم است، وقاسم بن ادریس از چند پسر نسل دارد، یکی از حسین، ونسل‌اورا حواسته[1] می‌گفتند از حوس[2] بن أبوالماجد محمد بن قاسم بن حسین مذکور .

از ایشان فلیته [3] بن علي بن حسین بن قاسم المذکـور ، والبدور از نسل بدرالدین قائد برادرفلیته وهو الماجد [وازایشان عبدالرحمن بن القاسم از][4] نسل ماجد بن عبدالرحمن بن قاسم المذکور .

ازایشان سید الامیر یحیی بن شریف بن بشر[5] بن ماجد بن عظیم[6] بـن یعلی بن دوید بن ماجد المذکور ، واو را درحله نسل است .

واین‌سید یحیی جد مادری سید النقیب جلال‌الدین‌أبونصر ابراهیم بن نقیب عمیدالدین عبدالمطلب بن نقیب شمس الدین‌أبو القاسم علي المختاري العبیدلي است ،که بسیاری از نبیرهای اودر دار‌المؤمنین سبزوار ، وبعضی درقصبهٔ نائین

---

(۱) در عمده ص۲۰۰ : جواشنه .

(۲) در عمده : جوشن .

(۳) دردو نسخه : خلسته .

(٤) زیاده ازکتب نسب است .

(٥) درعمده : بشیر .

(٦) درعمده : عطیة .

که درقرب بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان است می‌باشند .

وازنسل طاهر بن‌جعفر کذاب درسبزوارجمعی سادات هستند مشهور به بني معاد ، از ایشان سید الزاهد الادیب الکاتب لطف الله بن فتح الله بن حسن بـن لطف الله بن فتح الله بن حسین بن شمس الدین محمد بن غیاث الدین علي بن أمیر یحیی بن علي بن میرمعاد بن أبویعلی محمد الدلال بن أبي طالب حمزة بن محمد بن طاهر المذکور .

ونسل موسی المبرقع بن امام محمد التقي عليه السلام از أحمدتنها .

وسید حسین دینوری گفته :که زعم من[1] آن‌که محمد بن موسی المبرقع نسل دارد ، وجمعی دربغداد بوده‌اندکه ایشان را بنوخشاب مـی‌گویند ، ونسب این جماعت به محمد بن موسی المبرقع رسانیده‌اند ، وحال‌آن‌که جمیع‌علمای نسب برآنندکه محمد بن موسی المبرقع نسل ندارد ودارج رفته .

ونسل أحمد بن موسی از محمد الاعرج ، ونسل محمد الاعرج‌از أبي‌عبدالله أحمد نقیب قم .

ونسب‌سادات عظام رضویه مشهد مقدسهٔ منورهٔ‌أبي ابراهیم موسی‌الکاظم عليه السلام ونسب سادات رضویه دار المؤمنین قم ، مجموع به أبي عبدالله أحمد المذکور منتهی می‌شود .

وازسادات عظام‌مشهد مقدسه سید النقیب نظام‌الدین‌أبو طالب بن‌سیدالنقیب شمس الدین میرزا محمد بن غیاث الدین عزیز النقیب [بن][2] شمس الدین ـ درزمان سلطنت میرزا شاه‌رخ‌ازمدینهٔ قم به مشهد مقدس آمده ـ ابن محمود بن محمد بن میریار بن حسن بن علي بن أبو الفتوح بن عیسی‌أبي محمد بن جعفر ابن علي بن محمد بن أحمد بن موسی بن أبي عبدالله أحمد النقیب المذکور .

---

(۱) یعنی گمان من .

(۲) زیاده از نسخهٔ « م » .

وسيد الفاضل العالم أمير محمد مهدى بن السيد الزاهد الفقيه الحافظ كمال الدين محسن بن رضي الدين محمد بن علي بن حسين بن پادشاه بن أبو القاسم ابن أمير أبو الفضل بن بندار بن عيسى بن أبي‌محمد بن جعفر بن علي بن‌محمد ابن أحمد بن موسى بن أبي عبدالله أحمد النقيب المذكور .

وعقب أبو القاسم حمزة بن امام موسى الكاظم عليه السلام از دوپسرند : حمزه ، وابو محمد قاسم، واو را پسرى ديگر بودعلي نام ، درباب خارج‌شيراز مدفون است اما نسلى ندارد .

ونسل حمزة بن حمزة به غايت اندك‌است ، وحقيقت حال اولاد اوچنان‌كه بايد معلوم نيست .

ونسل أبو محمد القاسم بن حمزة بن امام موسى عليه السلام از محمدالاعرابى بن قاسم بن حمزه .

ونسل أحمد بن محمد الاعرابى المذكور ازچند پسر است ، از ايشان أبو محمداسماعيل‌كه جد اعلى حضرت‌پادشاه‌دين پناه خلدالله ملكه وسلطانه، چنانچه دراين رساله مذكور است .

ونسب شريف أمير نظام الدين درويش علي بيگ متولى مشهد رضا عليه السلام به أبي محمد اسماعيل‌منتهى مى‌شود، نقباء عظام وسادات كرام موسويه مشهدمقدسهٔ به موسى ومحمد المزور[1] فرزندان أحمد بن محمد بن قاسم بن حمزه منتهى مى‌شود .

ازايشان‌سيد النقيب غياث‌الدين محمد بن‌شريف بن نظام الدين علاء الملك ابن عبدالمطلب النقيب بن نظام‌الدين‌عبدالحي بن‌طاهر بن محمود شاه بن‌حسين ابن‌طاهر نقيب .

(١) درعمده ص ٢٢٨ : المجدر .

واين طاهر درزمان سلطنت سلطان غازان‌از مشهدمقدسهٔ منورهٔ رضيهٔرضويه به اتفاق برادر خود سيد علاء الدين وبا بعضى ازبني أعمام متوجه تبريز شدند ، وسيد علاء الدين درراه به قتل رسيد ، واين سيد طاهر ازپادشاه مذكور نشان نقابت به‌اسم خودگرفت. واول كسى كه ازسادات موسوى درمشهد مقدسهٔرضويه نقيب شد او بود ، واز آن وقت هنوز نقابت موسويه درنسل اواست .

ابن حسين بن علي بن محمد بن محمد بن موسى بن جعفر بن اسماعيل ابن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد المذكور .

ونسل ابراهيم الاصغر بن امام موسى عليه السلام از دوپسر است: موسى أبي‌سبحه وجعفر .

وعقب أبي سبحه از هشت پسرند ، چهار عقب ايشان اندك است ، ونسل چهار ديگر بسيار است ، آنهاكه نسلشان بسيار است : محمد الاعرج ، وأحمد الاكبر ، وابراهيم العسكري ، وحسين قطعي .

ازنسل محمد الاعرج أبو أحمدالحسين بن‌موسى الابرش بن محمدالاعرج المذكور ، واو نقيب النقباء بلخ وأمير الحاج بود .

بدان‌كه حقيقت حال أبو أحمدالحسين بن موسى الابرش براين نهج‌است: كه أبو أحمد الحسين بن موسى الابرش سيدى بود فاضل وعالم وعريض‌الجاه ونقيب النقباء طالبيين بود دربغداد، وچند موسم أمير حاج بود .

واورا دوپسر بود ، پسر بزرگ او سيد مرتضى علم الهدى ، وپسر خورد او محمد رضي ، وهر دوبرادر عالم وفاضل ، وهريك ازايشان را مصنفات بسيار درعلم فقه واصول وكلام ونسب بوده وهست .

ومحمد الرضي درزمان پدر به نيابت اوچند موسم به امارت حاج رفت ونقابت‌كرد به نيابت پدر خويش ، وچون پدر وفات‌كرد امارت حاج ونقابت

طالبين به محمد رضي قرار گرفت .

وسيد مرتضى علم الهدى درعلم زياده برمحمد رضي بود، ومرتضى‌زراعت بسيار داشت، واز مدرسه واوقاف‌نيز مرسوم بسيار داشت، وطلبه را كمترچيزى مى‌داد .

ومحمد رضي را زراعت كمتر از او بود ، وچون به مدرسه به درس‌گفتن مشغول شدى طلبه را مرسوم به قاعده دادى ، ودرآخر درس نيز طلبه را دعوت فرمودى وبادرويشان به رفق ومدارا سلوك فرمودى .

دريك روز وزير أبومحمدالهادي درخانه نشسته ، حاجب آمد وگفت: سيد مرتضى آمده است ، ووزير گفت : اورا به اندرون آوريد ، اورا به انـدرون در آوردند ، چون‌سيد به نزديك رسيد‌وزير برخواست وبه نشست ، سيد مهمى كه داشت به گفت ، وزير مهم اورا به ساخت ، سيد برخواست كه بـرود ، وزيـر برخواست وسيد راروانه گردانيد .

وچون ساعتى برآمد گفتند : محمد رضي آمده‌است ، ووزير برخواست‌وتا به درسرا رفت ، واو را درآورد ودر پيش او به زانوى ادب به نشست وگفت : سيدنا به چه رنجه شده ؟ سيد گفت :كه به عذر خواهى شما آمده‌ام ، چون‌سيد عزيمت رفتن كرد ، وزير برخواست وتابيرون سراى آمد واو راروانه كرد وباز آمد وبه نشست .

حاضران به وزير عرض نمودندكه سيد مرتضى برادر بزرگ‌تر وعالم تر است به چه جهت احترام‌محمد رضي‌را زياده براو كردى ؟ وزير گفت :كه‌مرتضى آمده بود كه مهمى داشته ساخته شود، مهم اورا بروفق خواهش او ساختيم‌واو را روانه‌كرديم .

ودراين چندروز سيد رضي را فرزندى‌شده بود، هرچند هديه‌فرستاديم قبول

نكرد وبه‌كسى توقعى ندارد ، زيراكه خود رفتيم وهديه رابرديم قبول نكـرد ، ودرويشان راچيزى مى‌دهد ، بنابراين اعزاز او رازياده‌كرديم .

وچون محمد رضي وفات‌كرد سيد مرتضى نقيب النقباء ، وأمير حاج شد بعداز برادر خود محمد رضي .

مجملابدان‌كه أبو أحمد الحسين بن موسى الابرش دوپسر داشت: السيدان الفاضلان‌النقيبان أبو القاسم علي المرتضى‌علم‌الهدى، وأبو الحسن‌محمدالرضي رحمهما الله ، ونسل هردو منقرض شده .

اما عم ايشان أبي‌عبدالله‌موسى‌الابرش نسل دارد ، وايشان را بني‌الموسوي مى‌گفتند ودربغداد بودند .

ونسل محمد الاكبر [۱] بن موسى أبي سبحه بن ابراهيم المرتضى بن امام موسى الكاظم عليه السلام ازسه پسربوده : حسين القاضي[۲]، وابراهيم ، وعلي‌الاحول.

ونسل ابراهيم العسكري درشيراز است ، وأبو عبدالله اسحاق بن ابراهيم العسكري درآبه مى بودند ، واز نسل اوبني محسن درمشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام بودند .

ونسب سيد سلطان محمد بن سيد عزالدين حسين بن سيد علي نجفـي‌كه در استراباد است وعم بزرگوار او سيد قاسم نجفي به بني محسن منتهى‌مى‌شود.

ونسل قاسم‌الاشج نقيب طبرستان‌ابن‌ابراهيم‌العسكرى از سه پسرند : محمد ورضا ، وكفاكى .

از نسل‌محمد: السيد الفاضل صفي الملة والدين‌محمدبن سيد العالم‌الفاضل جمال الدين محمد الصدر النقيب بن شهاب الدين عبدالله بن شمس‌الدين‌محمد

(۱) دركتب نسب : أحمد الاكبر است .

(۲) در عمده ص ۲۱۳ : حسين عرضي .

ابن حسين بن محمد بن حسين بن محمد بن عبدالله بن زيد بن محمد بن علي‌بن قاسم بن محمد بن قاسم الاشج ، وايشان را برادران وبني‌أعمام دربلدةالمؤمنين استراباد هستند .

ونسب سادات عالى مقدار هزار جريب كه ايشان را جبريلى واسرافيلى وعزرائيلى وشاه رضي‌الديني مى گويند ازنسل محمدبن قاسم أشج المذكور.

از قبيلۀ جبرييل سيد الحسيب النسيب معزالدين حسن المشتهر بـ« مير سيد » ابن سيد الفاضل نظام الدين بن عبدالعلي بن سيد الزاهد معزالدين حسن ابن السيد الامير بهزارجريب رضي الدين علي بن نظام الدين جبرييل بن سيد عماد الدين ملك هزارجريب بن عزالدين بن شرف الدين بن تاج الدين بن ضياء الدين بن شمس الدين بن حسين بن محمد بن حسن بن علي بن قاسم بن محمدبن قاسم الاشج المذكور .

واين مير سيد درنيشابور است، ودر بلدة المؤمنين سبزوار ونواحى‌سادات جبريلى هستند ، از ايشان سيدالزاهد نظام الدين عبدالرحيم بن سيد زين الدين علي بن سيد رضي الدين علي بن نظام الدين جبرييل بن سيد عماد الدين المذكور .

ونسب سيد رفيع الدين حسين بن سيد ميرزا علي وسيد ميرزا حسن وسيد زين‌العابدين أولاد عماد الدين فندرسكي الاسترابادي به محمد [بن] قاسم‌الاشج المذكور منتهى مى‌شود .

واما نسل حسين قطعى منتهى مى‌شود به أبوالحسن علي‌كه اورا ابن ديلميه خوانند ، واو پسر أبي‌طاهر عبدالله بن أبوالحسن علي المحدث بن أبي‌طيب ابن‌حسين القطعي. ونسل علي‌الديلمي ازسه پسرند: أبوالحارث محمد، وحسين

الاشقر، وحسن[1] بركه .

ونسل أبوالحارث محمدرا بنوعبدالله مى گويند، ودرمشهد امام حسين عليه السلام مى‌باشند .

ونسل عبدالله بن أبوالحارث ازچهار پسرند: علي الحائري جد آل‌دخينه، والنفيس، وأبوالسعادات وأبوالحارث محمد .

ونسب سيد الفاضل الحسيب النسيب المرحوم شمس‌الدين محمدالعاملي كه منصب پيشنمازى حضرت شاه دين‌پناه به دومرجوع بود به آل‌أبي‌السعادات منتهى مى‌شود .

ونسل محمد العابد بن امام موسى الكاظم عليه السلام از ابراهيم المجاب تنها ، ونسل ابراهيم المجاب از محمد الحائرى ، ونسل او از سه پسرند : حسين ، وأحمد، وحسن .

ونسل حسين از دو پسرند: أبوالغنائم[2] محمد، وميمون القصير .

ازنسل أبوالغنائم محمد آل‌شيتى وآل‌فخار وآل أبوالحمد، وهمه درمشهد امام حسين عليه السلام وحله مى باشند .

وازنسل ميمون القصير آل‌وهب[3] وآل‌باقى وآل الصول .

ونسل أحمدبن [محمدبن][4] ابراهيم المجاب را بنوأحمد مى گويند، ودر مشهد امام حسين عليه السلام مى‌باشند، واورا از على المجدور دوپسراست: هبة الله ، ومحمد الفائز ازايشان محمدبن محمدبن علي بن محمد المزبور درحائرشريف مى‌باشند .

(١) در دونسخه : حسين .
(٢) در دونسخه : أبوالقاسم .
(٣) در عمده ص٢١٧ : آل‌وهيب .
(٤) زياده ازكتب نسب است .

ونسل هبة الله بن علي المجدور[١] را بني القاضي مى گويند .

ونسل حسن بن [محمدبن][٢] ابراهيم المجاب از سه پسرند: أبوالطيب أحمد، وعلي، ومحمد .

ونسل عبدالله بن امام موسى الكاظم عليه السلام از موسى ومحمد ، وعقب محمد في « صح » واز نسل موسى جعفر الاسود[٣]كه اورا زنقاح مى گفتند، واوپسر محمدبن موسى المذكوراست، وعقب‌او درسارى بودند .

ونسل عبيدالله بن‌امام موسى عليه السلام ازچند پسرند، ازأولاد اوموسى، وعبدالله ابن عبيدالله منقرض شدند .

واز نسل علي بن عبدالله[٤] بن امام موسى عليه السلام محمد بن حمزة بن علي المذكور ، واورا يك پسربود ابراهيم نام ودارج رفت .

ونسل قاسم بن عبيدالله را بني الرقان [٥]خوانند ودر ري بوده‌اند .

ونسل جعفر بن عبيدالله را ابن كلثوم مى گفتند ، واين ام‌كلثوم عمهٔ اوبود واورا بزرگ كرده‌بود، ونسل او راجع مى‌شود به أبي الدنيا ونام أبومحمدبن أبوالقاسم بن حسين بن علي بن أبوطبيب أحمد بن محمد بن جعفر المذكور ، ونسل‌او بيشتر درحجازند .

ونسل محمد اليماني وبه قولى يمامى بن‌عبيدالله بن‌امام موسى‌الكاظم عليه السلام ازجعفر الجمال بن محمدبن ابراهيم بن محمد اليماني المذكور ، وعقب‌او در مصر وشيرازند . وسيد الفاضل المرحوم أمير شهاب الدين عبدالله لاله تبريزى

(١) در دونسخه درجميع موارد : المحذور .
(٢) زياده ازكتب نسب است .
(٣) در دونسخه : الاصغر .
(٤) چنين است در دونسخه ظاهراً دونسب خلط شده است .
(٥) درعمده ص٢٢٥ : أبي زرقان .

به جعفرالجمال منتهى مى‌شود .

ونسل جعفربن امام موسى عليه السلام را خواريان مى گويند، وشجريان نيز گفته اند، وعقب‌او از دوپسراست: موسى اللحق، وحسن . وموسى اللحق از حسن اللحق جد آل مليط عقب ايشان درحله وحائر وحجازند .

ونسل عباس بن امام موسى عليه السلام از قاسم تنها، ونسل‌قاسم به غايت اندك است .

ونسل اسماعيل بن امام موسى عليه السلام نيز اندكند ، وعقب‌او از موسى تنها ، ونسل‌او ازجعفركه اورا ابن ام‌كلثوم مى‌خوانند، ونسل اوراكلثميان مى گويند ودر شام‌اند، وبنوالسمسار وبنو أبي العساف وبنو سيف الدوله[١] وبنو وراق از نسل اويند .

ونسل اسحاق بن امام موسى عليه السلام ازچند پسراست، اما نسل مشهور اواز عباس وحسين، وبنو الوارث ازنسل حسين بن اسحاق المذكورند .

ونسل هارون بن امام موسى عليه السلام از أحمد تنها ، ونسل أحمد از محمد ، وعقب اواز سه پسرند .

ونسل سيد قاسم انوار قدس سره وسادات سراب تبريز به محمدبن أحمد ابن هارون بن امام موسى عليه السلام منتهى مى‌شود .

ونسل زيد النار بن امام موسى عليه السلام از چهار پسرند : حسن وعقب‌او در مغرب مى‌باشند ، وحسين المحدث ، وجعفر، وموسى الاصم، وعقب ايشان در مشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام وبغداد وأرجانند .

ونسل حسن‌بن امام‌موسى عليه السلام بيشتر برآنندكه منقرض‌شده، وسيدالنسابه عبدالله طباطبا الحسني آورده‌كه‌كسى نمى‌شناسم از نسل حسن بن امام موسى

(١) در عمده ص ٢٣٢: نسيب الدوله .

عليه السلام(١) .

ونسل اسماعيل بن امام جعفرالصادق عليه السلام از دوپسرند: محمد، وعلي .

وازايشان مرتضى ممالك اسلام، ومجتبى كل أنام، ملجأ الاكابر في الانام ، نوراً للسيادة والنجابة والنقابة والهداية والارشاد نعمت‌الله بن ظهيراًلسيادة والصدارة والافادة والافاضة أمير عبدالباقي بن نور الدين نعمت الله بن ظهير الدين علي بن ضياء الدين نورالله [بن](٢) خليل الله بن شاه نورالدين نعمت‌الله ولي قدس‌سره ابن ظهيرالدين عبدالله بن شرف الدين محمد بن ظهيرالدين بن عبدالله بن تاج الدين يحيى بن معين الدين هاشم بن كليم الدين موسى بن‌قوام الدين جعفربن فخرالدين صالح‌بن حاتم‌بن زين‌الدين علي‌بن‌صدرالدين ابراهيم ابن علي بن محمدبن اسماعيل بن امام الانام جعفرالصادق عليه السلام .

وشاه نورالدين نعمت الله مذكور در دار العبادة يزد متوطن‌انـد ، وأولاد وأمجاد دارند ، ونسب خلفاى مصر به ايشان مى‌رسد . وجماعت خوانديـه نيز نسب خود به اسماعيل مذكور مى‌رسانند .

ونسل علي العريضى ابن امام جعفرالصادق عليه السلام بسيارند ، وعقب او ازچهار پسرند : محمد واورا در مدينة مباركه واستراباد وتفرش‌وفراهان وغيره نسل‌است وأحمد الشعراني ، وحسن ، وجعفرالاصغر .

اما نسل جعفرالاصغر به غايت اندك است ، وغالباً آن‌كه منقرض شده .

ونسل حسن بن علي‌العريضى بنوبهاءالدين وبنو الفخار و بنومسبحى(٣)اند .

واز فرزندان أحمد الشعراني محمد وحسين أولاد أحمدالمذكور نسل‌دارند

(١) عمدة الطالب ص٢٣٢ .

(٢) زياده از نسخه « ن » .

(٣) در عمده ص ٢٤٣ : بنو يحيى .

وجمعى در ابرقوه به ايشان منتسب‌اند ، ودر يزد نسل عبيدالله بن أحمدالشعراني هستند .

وازايشان جلال‌الدين حسين شاعركه مشهوراست به جلال عضد بن عضد الدين محمد بن أبي‌علي بن أبي‌القاسم محسن بن مرتضى بن سليمان بن مجتبى ابن‌أبي محمد مرتضى بن سليمان بن عميرة بن عبدالمطلب بن محسن بن‌علي بن محمد بن‌علي بن عبيدالله المذكور(١) ، وعقب او وبني أعمام او در يزدند .

ونسل محمدالديباج بن امام جعفرالصادق عليه السلام را از براى آن ديباج گفتند كه بسيارنيكوروى وصاحب‌جمال بود،ونيز گويندكه مأمون اوراديباج گفت(٢).

واو خلق را به نيابت محمدبن ابراهيم طباطبا دعوت مى كرد،وچون محمد وفات يافت جهت خود مردم را دعوت مى كرد،ودرمكه خلقى بااو بيعت كردند بعد ازآن اورا بگرفتند وبـه نزديك مأمون فرستادند ، مأمون او را عفوكرد به جرجان وفات يافت ، وقبر او به جرجان مشهوراست .

واورا عقب ازچند پسراست : علي الحارض ، واين علي الحارض در أيام أبي السرايا به بصره بود ، زيدالنار بن موسى‌الكاظم عليه السلام بااو يارگشت ،وحسن الافطس نيز باايشان بود ، درسنة مائتين به اهواز خروج كردند ، چون أصحاب مأمون برايشان ظفر يافتند علي حارض به بصره رفت ومتابعت زيد مداينى‌كرد ودر بغداد وفات‌كرد ، مزار او آنجاست .

از نسل او بنو باربطاقى(٣)، ونام او أبوالحسن علي بن أحمد بن [الحسين

(١) همين نسب از أول آن تااينجا دركتاب عمده ص٢٤٤ به‌گونـهٔ ديگر ثبت شده .

(٢) در عمده چنين است : ولقب داده شده است به مأمون همچنين .

(٣) در عمده ص ٢٤٨ : بنو الباب الطاقى .

ابن أحمد بن][1] جعفرالوحش بن محمدالجمال بن جعفر بن حسين بن علي الحارضي بن محمد الديباج .

ازايشان سيد الحسيب النسيب النجيب الفاضل العابد أفضل خدام الروضة المباركة الرضوية نظام‌الدين‌عبدالعظيم به‌بابلكان مازندران [بن] جمال‌الدين‌محمد ابن سيدالامير الشريف جلال الدين مرتضى بن عزيزالله بن شمس الدين حسين ابن علي بن محمد بن صدرالدين بن حسين بن محمدبن هاشم الامير بمازندران ابن محمد بن حسين بن علي الحارضي بن محمد الديباج بن امام جعفرالصادق عليه السلام .

وازنسل او بني‌الجور، وبه قول أبوالحسن العمري النسابه محمدبن حسين ابن علي الحارضي . وبعضى از نسابان در او طعن كرده‌اند والله أعلم[2].

ومحمد الجور را يازده پسر بوده نام همه را جعفر كرده بود ، ايشان را به كنيه از يكديگر فرق كردندى .

بعضى گفته‌اند: از وهم سلطان در بيابانها گشت ودرصحراها طواف ميكرد اورا تشبيه به جور كردند .

وبعضى گفته‌اند: چون پدراو وفات يافت او درشكم مادر بود، چون متولد شد مادر او گهوارهٔ او در پيش داشت، شخصى از او پرسيد كه اين پسر كيست؟ مادر او اشاره به قبر پدر او كرد يعنى پسر آن كس كه در اين گوراست ، از اين سبب لقب اورا گور نهادند .

(١) زياده از عمده است .
(٢) اين زياده در دو نسخه نبوده‌است .
(٣) المجدى ص٩٨ .

وبعضى ديگر گفته‌اند : معتصم اورا به رى بكشت[1].

وأهل نسب در نسب أولاد او طعن كردند . مجملا نسل محمدالجور بسيار است ، وايشان را گورسرچنان مى گويند .

ازنسل قاسم‌الشبيه بن محمدالديباج بنوطياره ، ونام او[3] ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالله بن قاسم المذكور ، بيشتر نسل او در مصر مى‌باشند .

ونسل علي بن قاسم الشبيه المذكور بنوعروس وبنو خوارزميه مى‌خوانند ودر مصر بودند .

واز ايشان درجرجان علي بن محمد بن‌علي بن محمد بن‌علي بن قاسم‌الشبيه وبعضى از نسابان گفته‌اند كه نسل ندارد .

اما سيد النسابه جمال‌الدين أحمد بن‌علي بن عنبه الحسنى در مصنفات خود آورده كه سيد رضي الدين قتادة مدني در مشجر خود يادكرده كه اورا سه پسر است : حسين وعقيل وأبوطالب زيدالزاهد ، وگفته‌اند كه زيد الزاهد را هشت پسر بوده ، ونسل زيد مذكور در خبيص وبم‌اند[2].

ونسل اسحاق‌المؤتمن ، واين اسحاق وموسى‌الكاظم عليه السلام ازيك مادر بودند وأولاد او به عريض، وأولاد او مشابه تر بودند به حضرت رسالت ﷺ وطايفه‌اى از شيعه هستندكه اورا امام مى‌گويند، وأولاد او كمتر ازأولاد برادران اويند .

مجملا نسل اسحاق المؤتمن بن امام جعفر عليه السلام از سه پسرند : محمد ، وحسن ، وحسين .

از نسل محمد بنوالوارث در رى بوده‌اند ، ونسل حسن در مصر ونصيبين

(١) اين أقوال را ابن عنبه در عمده ص٢٤٨ آورده است .
(٢) عمدة الطالب ابن عنبه ص٢٤٦ ودر آخر دارد كه عقب زيد الان در كرمان ونواحى آن‌است .

می‌باشند ، ونسل حسین از هردو برادر بیشتراست ، ونقباء حلب ازنسل او بوده وبنوزهره که خاندان قدیم‌اند ونقابت وجلالت داشته‌اند ازنسل حسین بن اسحاق المذکورند ، والله الموفق والمعین .

نسب شریف میر بزرگ ازطرف پدر : میر بزرگ بن میر معصوم بن سید صفاینی بن میر مرتضی بن میر سید بن میر مرتضی بن میر سیدعلي بن میرعماد میر بزرگ بن شاه بزرگ .

ازطرف والدۀ میرسید شیر(١)قلندر بن سیدحسین زنجیر بن سید عین‌الدین ابن شمس‌الدین بن سیدعلاءالدین بن‌سید محمد بن سید حسین بن سید حسین بن سید حسن بن سید رضا بن سید محمد بن سیدأحمد بن سید علي بن سیدحسین ابن سید محمد بن سیدهارون بن سید محمد بن سید جعفر بن سید محمد بن سید هارون بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن أمیر المؤمنین علي عليه السلام .

نسب شریف مرشد الافاق سید نعمت الله قدس سره : نعمت الله بن عبدالله ابن محمد بن عبدالله بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن حاتم ابن علي بن ابراهیم بن علي بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن‌محمد الباقر بن امام علي زین العابدین عليهما السلام .

نسب شریف نعمت الله بن نظام الدین محمود بن‌حسن بن أمیرشاه خطیر ابن محمود بن حسن بن أمیرشاه خطیر بن محمود بن شمس‌الدین محمد بن أبو جعفر بن علي بن بابا أحمد بن نوح بن أحمد بابا بن الحسن بن موسی بن اسحاق بن علي بن ابراهیم بن‌حسین بن محمد بن‌القاسم بن أحمد بن محمد بن

(١) نسب والدۀ سید شیر قلندرکه خواهر سید حسن ابدال بن داود بن محمد بن جعفر بن أحمد بن لاله بن منصور بن هاشم «منه» .

امام محمد باقر عليه السلام .

نسب شریف سادات تربت حسن عسکری : محمد بن حبیب الله بن عبد اللطیف بن حیدر بن هاشم بن قطب‌الدین بن حیدر بن محمد بن‌حیدر بن‌حسین ابن محمد بن حیدر بن حسین بن محمود بن علي بن عیسی بن محمد بن علي العریضي ابن امام جعفر الصادق عليه السلام .

نسب شریف سادات رفیع الدرجات أدام‌الله ظلال سیادتهم ونجابتهم واقبالهم الی یوم‌الدین صدراً محمداً ونظاماً أحمداً،ومحمداً محموداً وشرفا أبو المحمد(١) أولاد سید أبو‌القاسم بن سید حسین بن سید عبدالغفاربن عبدالمهیمن بن موسی ابن نجم‌الدین بن محمودالدین علي بن أبوعلي بن اسماعیل بن‌محمد بن موسی ابن عبدالله بن حسن بن علي العریضي بن امام جعفرالصادق عليه السلام .

نسب شریف سادات که نبان کرمان: رفیع‌الدین علي بن مرتضی بن‌جمال الدین محمدبن محمدشاه بن علي‌بن شمس الدین محمد شاه وحید بن محسن‌بن سلیمان بن مظفر بن مرتضی بن صدرالدین محمد بن حسین بن علي بن جعفر البعض بن حسن بن محمد بن جعفر بن‌محمد بن اسماعیل بن امام جعفرالصادق علیه السلام .

نسب شریف سید رضا بن محمد بن قاسم بن حسین بن محمد بن علي بن مرتضی بن أبي زید بن مسعود بن حسین بن أبي طاب بن محمد بن علي بن حسین بن هاشم بن أبي‌طالب زید بن علي بن محمد بن علي بن محمد بن علي ابن قاسم الشبیه بن محمد الدیباج بن امام جعفر الصادق عليه السلام .

نسب‌شریف میر عبدالعظیم بن جمال‌الدین محمدبن شریف بن جمال‌الدین مرتضی بن عزیز بن شمس الدین بن حسین بن حسین بن علي بن محمد بن

(١) چنین است در دو نسخه ، وشاید أبوالمجد یاأبوالحمد بوده‌باشد .

حسين بن علي بن حسين بن محمد الديباج بن امام جعفر الصادق عليه السلام .

نسب شريف سادات شميران ری : عزيز الله بن نور الله بن حسن بن علي ابن حسين بن محمد بن اسماعيل بن يعقوب بن سليمان بن عبدالله بن أحمد بن معالي بن أحمد بن علي بن ابراهيم بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن ابراهيم ابن محمد بن موسى بن علي الخواری بن اسحاق بن جعفر بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات بني‌معاد : قاسم بن ولي بن عمادالدين حسين بن شمس الدين محمد بن ركن الدين بن غياث الدين علي بن طاهر بن حسين بن عزالدين طاهر بن يحيى بن علي بن معاد بن أبوعلي محمد الدلال بن أبوطالب بن حمزة ابن محمد بن طاهر بن جعفر بن امام علي النقي عليه السلام .

نسب شريف شاه مير بن مظفر بن جمشيد بن روح الله بن سيد مير علي بن عبدالعباد بن عبدالحي بن علي بن روح الله بن مرتضى بن نعمت‌الله بن هبةالله ابن محمودشاه بن روح‌الله بن أميركا بن عزالدين محمد المشهور بـ «أبي‌حرب» ابن هبةالله بن حسن بن رضا بن عيسى دورانداج بن علي بن زيد بن علي بن عبدالرحمن الشجري بن شمس بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات فيروزكوه : أبوطالب بن سليم بن مطهر بن علي كيا ابن محمد بن علي بن نورالدين علي كيا ابن سابق الدين محمد بن شمس الدين ابن علي كيا ابن أبي‌طالب بن سليم بن أردشير بن يحيى بن شمس الدين بن أمير حمزة بن محمد بن أبي‌طالب بن مطهر بن أبي‌نعمت بن أبي‌طالب بن عبدالله بن الامام الكاظم عليه السلام .

نسب شريف ميرشريف نزلابادی سبزواری : شريف بن مير بزرگ بن حسين بن علي بن محمد بن يحيى بن أميرشاه بن شمس الدين محمد بن زيد بن

جعفر بن شرف الدين صالح بن يحيى بن زين العابدين بن علي بن معروف بن عابد بن شهاب الدين بن صدرالدين بن موسى بن جعفر بن ابراهيم المرتضى بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات بندباف تبريز : شاه غازی بن شاه قاسم بن شاه ولي ابن أمير علي بن مسافر بن جلال شمس الدين بن فخر الدين حبيب الله بن علي ابن محمد بن حبيب الله بن أبومحمد حسن بن أحمد بن جعفر بن موسى بن جعفر الابرش ابن محمد الاعرج بن أبي‌السبحه موسى بن ابراهيم المرتضى بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سيد محمد شيروانى : محمد بن عبدالمطلب بن شرف الدين محمد بن ابراهيم بن حسين بن ابراهيم بن علاءالدين بن محمد بن برهان الدين ابن زين العابدين بن شرف الدين محمد بن مطهر بن أبوعلي بن أبومحمد الحسين ابن موسى أبي السبحة ابن ابراهيم المرتضى بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف أولاد بانوی ولي : جمال الدين حسين بن محمد بن عبدالوهاب الشهرياری ولي بن عبداللطيف بن حسين بن أحمد بن عبدالوهاب بن صدرالدين علي القاضي ابن مسعود بن سيد أحمد بن كبير بن داعي بن يحيى بن ثالث بن الخادم بن علي بن حسين بن مهدي بن محمد بن الحسين بن أحمد بن موسى الثاني ابن ابراهيم المرتضى ابن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات موسوی قم : علاء الدين محمد بن زين العابدين بن محمد بن بهاء الدين شريف بن علاء الدين صاعد بن شريف بن علي بن محمد ابن أبي جعفر بن محمد بن مانكديم بن محمد بن شريف بن حسن بن حسين ابن اسحاق بن موسى بن اسحاق بن ابراهيم بن موسى بن ابراهيم المرتضى ابن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سيد الفاضل سيد مرتضى علم الهدى : مرتضى بن أبو أحمد الحسين بن موسى بن أبوجعفرمحمد الاعرج بن موسى الثاني بن ابراهيم المرتضى ابن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف شاه قاسم انوار : أبوالقاسم علي بن [نصير بن][1] هارون بن أبوالقاسم بن محمود بن أحمد بن الكسكيني أحمد بن حسين[2] بن موسى بن محمد بن أحمد بن هارون بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سيد الفاضل محمود محتسب : محمود بن محمد بن علي بن زين العابدين بن قطب الدين بن علي بن عبدالمطلب بن‌محمد بن‌قاسم بن هادي ابن عرب شاه بن‌هادي بن قاسم بن‌أحمد بن محمد بن حسين بن‌محمدبن‌ابراهيم المجاب ابن محمد العابد ابن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات مشعشى كه در بلاد حويزه مى‌باشند[3] : سلطان‌محسن ابن محمد المهدي بن فلاح بن هبةالله بن حسن بن علم الدين أبوالقاسم علي‌بن عبدالحميد بن فخار[4] بن أبو جعفر معد بن فخار بن أبوالبركات أحمد بن أبو الغنائم محمد بن‌أبوعبدالله‌الحسين الشتى ابن أبوجعفرمحمد بن ابراهيم المجاب ابن محمد العابد ابن امام الهمام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام از غند ترشيز ، ازقرارتصديق وتقرير : أميرزين العابدين قاسم بن علي بيگ اختيار بن نورالدين بن محمد قاسم بن محمد بن سلطان أحمد بن صدرالاسلام بن سلطان أحمد بن محمد بن عبدالمطلب بن‌ميرزا

(١) زياده از حاشيهٔ نسخهٔ «م» .
(٢) در حاشيه نسخهٔ «م» : حسن .
(٣) سيد منصور خان وسيد مبارك خان وسيد خلف واليان عربستان «منه» .
(٤) درنسخهٔ «م» : حجاز .

علي بن مظفر حسن بن قاسم بن زين العابدين بن قطب الدين بن مظفرعلي بن ملك قاسم بن عماد الدين ميرشاه بن‌محمد بن فخرالدين أبوتراب بن أبوالقاسم ابن زين‌العابدين بن محمد أميرشاه بن علي بن جعفر بن موسى بن محمد العابد ابن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف اجداد بزرگوار سادات طاهر : السيد ملك بن سيد شهاب الدين بن سيد شجاع الدين بن شاه فيروز بن سيد مؤيد بن سيد أبو الفتح بن سيد منصور بن‌سيد تاج الدين بن سيد فخرالدين بن سيد فيروزشاه بن سيد معالي ابن سيد محمد بن سيدمحمود بن سيد مسعود بن سيد علي بن سيد قاسم بن‌سيد اسماعيل بن امام موسى‌الكاظم عليه السلام .

نسب شريف أميرسيد پلا ومحمد المتخلص بوالهي بن علي بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن جعفربن حسين بن طالب بن حسن بن حسين بن جعفر بن محمد بن‌اسماعيل بن محمد بن أحمد بن سود بن محدث الاعرابي بن قاسم بن حمزة بن امام موسى‌الكاظم عليه السلام .

نسب شريف ساداتى كه دركوچه سبزهرات اند نسب به دومنتهى مى‌سازند نقل من خط اليد النسابه عبدالقادر : السيدالفاضل قاضي فخرالدين‌أحمد بن‌سيد القاضي نقيب الدين محمد بن تاج الدين علي بن شمس‌الدين محمد بن حسين ابن نظام الدين بن تاج الدين‌بن علاء الدين بن‌علي بن جعفربن حسين بن‌طالب ابن حسن بن حسين بن جعفر بن محمد بن اسماعيل بن طاهر بن اسماعيل بن أحمد بن‌محمد بن‌أحمد بن‌محمد بن قاسم بن حمزة بن امام موسى‌الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سلطان ولي بن سلطان حسين بن غياث الدين أبو سعيد بن علي بن زندكي بن حسن بن عماد الدين بن عبدالله بن حسن بن علي بن محمد ابن موسى بن جعفر بن اسماعيل بن أحمد بن محمد بن‌قاسم بن حمزة بن امام

موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات كستكن[1] سبزوار : فخرالدين بن روح الله بن محمد ابن روح الله بن سلمان بن محمد بن علي بن فضل الله بن علاء الدين بن غياث الدين ابن عبدالله بن جلال الدين مهدى بن فخر الدين بن نصر الله بن علاء الدين بن علي الاصغر بن امام حسن عسكري[2] عليه السلام .

فصل دوم

(در ذكر نسل عبدالله الباهر بن امام زين العابدين عليه السلام)

واو برادر اعيانى امام محمد باقر عليه السلام بود ، زيرا كه مادر او ومادر امام محمد باقر عليه السلام دختر أميرالمؤمنين الحسن بن علي عليهما السلام است .

ازبراى آن اورا باهر گفتند كه بسيار صاحب جمال بود ومتولى صدقات حضرت رسالت وأمير المؤمنين علي عليه السلام بود ، وپنجاه وهفت سال عمراو بود. وعقب او اندك است .

وعقب او ازمحمد الارقط تنها، اورا ارقط ازبراى آن گويند كه بسيار گريه المنظر بود ، گفته‌اند كه باحضرت امام جعفر الصادق عليه السلام مقالات زياده از حد خودكرد ، پس حضرت فرمود : برواى ارقط ، بدان جهت به اين لقب مشهور شد .

ونسل محمد، الارقط از اسماعيل تنها، ونسل او از دو پسر است : حسين بنفسج ومحمد وازنسل حسين بنفسج اسماعيل الدخ . ونسل اسماعيل منتهى مى شود به عبدالله بن حسين بن اسماعيل المذكور .

(١) در نسخهٔ «م» : كسكن .

(٢) در دو نسخه چنين است ، بايد ملاحظه گردد .

ونسل عبدالله بن حسين بن اسماعيل المذكور ازدوپسر است : حمزه أصم، وعلي دردار . ونسب سادات عظام كرمان به علي دردار مذكور منتهى مى‌شود ، ودر رى نيز از أعقاب او بوده‌اند .

ونسل محمد بن اسماعيل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر ازدوپسر است: اسماعيل الناصب ، وأحمد الدخ ، ازفرزندان أحمد الدخ عبدالله رادرمصر نسل است ، وحمزة بن أحمد الدخ درقم ورى نسل دارد .

واين حمزة در دار المؤمنين قم مدفون است ، ومشهور است بـه حمـزه بهادر ، وچون حمزهٔ مذكور از نسل عبدالله الباهر است،عوام الناس باهر را بها در خوانده‌اند وغلط است وغير واقع .

وحسين الكوكبي بن أحمد الدخ خروج كرد درأيام مستعين به قزوين وأبهر وزنجان ، وابراهيم بن محمد بن [عبدالله بن عبيدالله بن الحسن بن عبيدالله][1] عباس بن علي بن ابى طالب عليه السلام با اوبود .

ودرميان ايشان وميان طاهر بن عبدالله بن طاهر قتال واقع شد ، ابراهيم به قزوين كشته شد ، وحسين كوكبى به گريخت وبه جرجان رفت ، والتجاء بداعي الحسن بن زيد برد وآنجا وفات يافت ، واز اوعقب نماند .

نسب شريف عزيزالله بن سلطان أحمد طاقيه دوز : سيد أشرف تاج دوز بن حسين بن شرف كبود پوش كه متولي مزار نظام الدين أبوالحسن أحمد العاوي است ابن فخرالدين بن عماد الدين بن قوام الدين بن شرف الدين بن قوام الدين ابن شمس الدين بن نظام الدين حمزة بن قلي بن عبدالله بن موصل بن أحمد بن جعفر بن محفوظ بن قاسم بن محمد بن قاسم بن محمد بن محمد بن عريان بن محمد ابن حمزة بن عبدالله بن حسين بن اسماعيل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر

(١) زياده از عمده ص٢٥٣ است .

ابن امام زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام .

فصل سوم

(در ذكر نسل أبى الحسين زيد بن امام زين العابدين عليه السلام)

وطايفۀ زيديه به او منسوبند ، كنيۀ زيد شهيد أبو الحسين بود ، مادر او ام ولد بود ، وبرادر مادر پدرى عمر بود ، مناقب وفضل او بيشتر ازحد ووصف بود .

روايت كرده‌اند كه زيد پيش هشام بن عبدالملك رفت و گفت : نيست كسى ازعباد الله مگر آن كس كه وصيت كند به تقوى الله ، وهيچ أحدى نيست بالاتر ازآن كه وصيت كند به تقوى الله ، ومن وصيت مى كنم تورا به تقوى الله .

هشام زيد راگفت : تو مى‌خواهى كه خليفه باشى ، واين خلافت مادر تو نيست وتو پسر او نيستى .

پس زيد هشام راگفت : هيچ منزلتى ازآن بالاتر نيست نزد خداى تعالى كه مبعوث گردانيده است أنبياء عليهم السلام را بر حق ، چه عجب باشد كه مرا ادعاء خلافت باشد كه سبط حضرت رسالت وسبط أمير المؤمنين علي‌ام .

هشام وهمۀ شاميان ازاين سخن به خنديدند ، وكاركنان خودرا به خواندند وسوگند خورد كه زيد خروج خواهد كرد .

واين خبر به زيد رسيد گفت: من مكروه‌نمى‌دارم شرف شهادت‌را، وهميشه به جهت كشته شدن سرفرود آورده‌ام ونمى‌ترسم از او .

هشام گفت : درميان أولاد رسول مثل زيد نيست .

هشام بن عبدالملك كسى به مكه فرستاد وزيد وداود بن علي بن عبدالله بن عباس را ، ومحمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام را به‌گرفتند ، به تهمت

آن كه خالد القسرى [١] مال به شما سپرده ايشان را به كوفه نزد يوسف ثقفى فرستادند .

ايشان سوگند يادكردند كه خالد چيزى به امانت به ما نداده است واو را پيش ما چيزى نيست ، ايشان را رها كرده ، مردم شيعه برزيد گرد آمدند .

ودرقادسيه كسانى كه باايشان بيعت كردند وثابت قدم شدند ايشان را زيديه گفتند ، وآن كس كه با ايشان بيعت كرد وازپيش ايشان برفت ايشان را رافضى گويند .

چنين روايت كرده‌اند: كه يك‌روز شخصى از زيدسؤال كرد كه چه‌مى گوئى درحق أبو بكر وعمر وعثمان ؟ گفت : درحق ايشان نمى گويم الاخير ، وايشان هيچ نمى گفتند الاخير، چون‌مردم شيعه شنيدند گفتند : ماپيش او نمى‌باشيم ، از پيش او نزد برادر او محمد باقر مى‌رويم .

بعضى گفته‌اند : كه پيش او زياده از سيصد مرد نماند ، ويوسف بن عمر الثقفى باده هزار مرد به جنگ او آمده ، وجنگ عظيم ميان ايشان واقع شد، غلام يوسف بن عمر كه اورا راشد گفتندى تيرى برپيشانى زيد زد .

پس زيد يحيى پسر خود راگفت : ندانم كه بعد از من اين مهم‌چون خواهد شد ؟ يحيى گفت : ياپدر قتال خواهيم كرد ، والله كه اگر بامن هيچ كس نباشد قتال خواهم كرد .

زيد گفت: ياپسر ازاين‌سخن برمگرد كه‌تو برحقى وايشان‌برباطل، وكشته گان مادر جنت وكشته گان ايشان دردوزخ .

پسر او يحيى تير از پيشانى پدر بيرون كشيد ، كه جان او باتير پيوسته بود درحال جان بداد ، درآن موضع بستانى بود، وچون آب درآن بوستان‌مى‌رفت

(١) در دو نسخه : القمشرى .

آب را از آن جوی باز بستند وزید رادرآن جوی دفن کردند ، باز آب رادرآن جوی بستند .

غلام سندی بایحیی همراه بود یوسف بن عمر را خبر کرد ، آن ملعون بـه فرمود تا او را از خاك بیرون کردند، وصلب او را از درخت بیاویختند تا چهار سال .

ولید بن یزید به یوسف بن عمر کتابتی کرد ، که چون نامهٔ من به تو رسـد تن زید را بسوزان وخاکستر اورا به باد بده تاأهل عراق تجربه کنند ، عمرچنان کرد که فرموده بود .

ناصر الکبیر طبرستاني گفت : کـه چون سرزید را به مدینه فرستادند وبـه نزدیگ قبر رسول ﷺ یك شبانه روز بیاویختند .

به قول واقدی درسنهٔ احدی‌وعشرین ومائه بود ، وبه قول محمد بن اسحاق ابن موسی در مائه وعشرین ویك ماه وپنج روز . وبه قول زبیر بن بکار قتل او درسنهٔ احدی وعشرین ومائه بود ، واو چهل ودوساله بود . وبه قول ابن خرداذ به چهل وهشت ساله بود .

وبعضی گفته‌اند: که قتل اودر نیمهٔ صفر بود سنهٔ احدی وعشرین ومائه .

وبعضی گفته اند : که رسول ﷺ را درخواب دیدم درحالتی کـه صلب او را بردار کرده بود که می گفت « انا لله وانا الیه راجعون أتفعلون هذا » وبعضـی دیگر گفته‌اند: که چون‌اورا بردار کردند چندان به گذاشتند که‌عنکبوت برعورت او تنید[۱]

چون یحیی پدر را دفن کرد به مداین رفت ، یوسف بن عمر بـه طلب او فرستاده به ری رفت ، واز آنجا به نیشابور رفت به ایستاد وگفت : که رایـت

(۱) تنید : بافتن ، تاییدن ، تار بافتن عنکبوت .

هرگز اینجاقرارنگرفته است، به سرخس رفت واز آنجا فرار کرده نزدیگ یزید ابن عمر تمیمی مدت شش ماه .

چون هشام به مرد ولید بن یزیدنزدنصربن سیار اللیثی کتابتی کرد بطلب یحیی ، نصر بن سیار اورا به گرفت وبه بلخ فرستاد وحبس کرد .

چون این خبر به معاویة بن جعفر طیار رسید، دراین باب شعری گفت ونزد نصر بن سیار فرستاد ، اورا هزار دینار وشتری[۱] دادند ورها کردند .

روان شد تا به جوزجانان رسید ، قومی از أهل جوزجـانان وطالقان بـا او یار شدند مقدار پانصد مرد ، نصر بن سیار سالم بن أحور[۲] رابه جنگ او فرستاد ، وجنگ محکم واقع شد ، یاران یحیی کشته شدند واو تنها بماند .

روز جمعه به قریه ای که اورا ارغوی گویند گریخت ، ودرسال سنهٔ‌خمس وعشرین‌ومائه‌یحیی‌مظلوم کشته شد ، وسورة‌بن‌محمد سراورا برداشت، وعنزی[۳] نام شخصی تن اورا فراگرفت ، واین دوکس بودکه أبو مسلم مروزی دسـت وپای ایشان بیرون کرد .

وربطه[٤] نظر کردو گفت: شردتموه‌عنی طویلاواهدیتموه الي قتیلا، صلوات الله علیه بکرة وأصیلا .

پس عبیدالله بن علي بن عبدالله بن عباس مروان‌بن محمد مروان‌رابه‌کشت وسر او رابه جهت مادر او فرستاد وگفت : این عوض سریحیی بن زید ، واو را عقب نیست .

(۱) در عمده ص ۲۵۹ : دو هزار درهم ودو شتر دادند .
(۲) در دو نسخه : براحون .
(۳) در دو نسخه : ارعوی .
(٤) ربطه مادر یحیی بن زید .

مجملا نسل او ازچهارپسربوده ، یحیی‌واو درجرجان شهید شد ونسل‌ندارد وحسین ذوالعبرة وبه قولی ذوالدمعه ، وعیسی موتم الاشبال ، ومحمد .

وعیسی موتم الاشبال وصی وقائم مقام وصاحب رایهٔ ابراهیم قتیل باخمری بود ، چون ابراهیم کشته شد ودربیشتر وصی وقائم مقام برادر او محمد النفس الزکیه بوده ، چون هردو برادر شهید شدند عیسی مختفی شد درزمـان منصـور دوانقی ، ودرزمان پسر او محمد مهدی مختفی بود .

واورا بدان سبب مؤتم الاشبال نام نهادند(۱) .

وعیسی در أیام اختفاء درکوفـه برشتر آب می کشید ومی‌فروخت وبدان زندگانی می کرد . محمدبن محمدبن زید شهیدکه برادرزادهٔ عیسی بود پدر را گفت :که مرا آرزو آن‌است که عم خود عیسی را به بینم .

پدر اورا گفت :که به‌کوفه به فلان سر راه قرارگیر ونشانه‌های عیسی به‌او به‌گفت، وگفت: چون این شخص برسد برخیز واورا حرمت دار آن چنان‌کن که اوعم توعیسی است .

چون محمدبن محمد به‌کوفه رسید چنانچه پدر اوراگفته بود ساعتی‌قرار گرفت ، شخصی آمد چنانچه پدر نشان اوداده بود ، وشتری درپیش داشت پر آب، محمد عم‌را سلام‌کرد ودرکنار گرفت وساعتی حدیث‌کردند، وازخویشان پرسیدند وبایکدیگر طعام خوردند، وگفت: ای پسر اینجا بیش ازاین نمی‌توان بودکه احوال مامنتشر نشود، وهمدیگررا وداع‌کردند وبه جای خود رفتند.

شیخ تاج الدین چنین روایت‌کرده‌است :که عیسی درأیام اختفاء درکوفه

(۱) در دو نسخه افتاده دارد وصحیح چنین است : واو را بدان سبب مؤتم الاشبال نام نهادند چون کشته بود شیری راکه دارای بچه هایی بود ، که از بچه ها تعبیر شده به اشبال ، و به سبب‌کشتن شیر معروف گردید به یتیم‌کننده بچه‌های شیر .

زنی خواسته بود، وازآن زن دختری دروجود آمده، وزن ودختر وخویشان‌آن دختر نمیدانستنـدکه این شخص عیسی مؤتم الاشبال است، تادختر بزرگ شد آن زن خواست‌که دختررا بـه شخص آب‌کش دهد ، آن دختر بمرد، وعیسی بسیاری به‌گریست بیش ازحد، مصاحبان‌که اورا میدانستند گفتند: چرا بسیاری خواری‌می‌کنی ؟گفت: ازآن‌سبب‌که اوبمرد وندانست‌که ازأولاد سیدالمرسلین است .

پس چون عیسی بن زید را وفـات نزدیک رسید صاحب خودرا وصیت کردکه چون من وفات‌کنم بـه نزد پسرعم من موسی برو وبگو عیسی بن زید وفات‌کرد ، وازاو دو طفل صغیر زنده مانده‌اند، وعیسی این طفلان را به شما سپرده‌است .

پس چون عیسی وفات‌کرد، صاحب‌عیسی به درگاه موسی آمد، وحاجب راگفت:که به أمیرالمؤمنین بگوییدکه صاحب عیسی آمده است عرضه‌داشتی دارد، حاجب‌گفت اورا:که خودرا به‌کشتن میدهی .

بعداز مبالغه بسیار حاجب رفت وبه موسی‌گفت :که شخصی آمده‌است ومی‌گویدکه من صاحب عیسی‌ام وعرضه داشتی دارم، موسی تعجب بمانـد وگفت اورا نزدیک من آرید .

حاجب‌اورا پیش‌موسی برد وسلام‌گفت‌که ،وگفت‌شمارا تعریف‌پسرعم‌شما عیسی را می گویم‌که شمارا دعا رسانیده ودوطفل دارد، وطفلان را به شماسپرده وبه جوار رحمت خدا پیوست .

موسی سربه سجده نهاد وخدای‌را سخن‌کرد وسربرداشت وزید وأحمدرا طلب‌کرد وبرکنار گرفت وبسیاری به‌گریست وبا ایشان تلطف‌کرد، وایشان را وظیفه‌مقرر فرمود، وبعدذلك زید وأحمد ومادر وخویشان دانستندکه این‌شخص

عيسى بن زيد شهيد بوده است .

ونسل حسين ذو العبره از سه پسرند : يحيى، وحسين، وعلي .

ونسل علي از زيد الشبيه النسابه ، ونسل اواز دو پسرنـد : محمد الشبيه ، وحسين ، ونسل هردورا بنى شبيه مى گويند .

واز نسل حسين بن حسين ذوالعبرة قاسم بن يحيى بن حسين بن حسين ذو العبرة المزبور، بنو برغوث از نسل اويند .

ونسل يحيى بن حسين ذوالعبرة ازهفت پسرند: قاسم، وحسن زاهد، وحمزه ومحمد الاصغر الافساسى، وعيسى، ويحيى، وعمر .

ونسل قاسم بن يحيى به غايت انـدك اند، ونسب بنو قنبرعلي بدو منتهى مى‌شود .

ونسل حسن زاهد بن يحيى نيز اندك است، ونسب بنوفنك كه در مشهد امام حسين عليه السلام بوده‌اند بدومنتهى مى‌شود .

ونسل حمزة بن يحيى راجع ميشود بـه أحمد ذنيب بن دانقى بن حسين ابن علي بن حمزه مذكور .

ونسل محمد الافساسى بن يحيى بن حسين ذو العبره بسيارنـد ، ونقابت وبزرگى داشته‌انـد ، واز نسل او سه پسراست : محمد ، وعلي الزاهد ، وأحمد الموضح .

ونسل أحمد الموضح دارج شد يعنى بى‌فرزنـد رفت . وسيد رضى الدين مدنى آورده كه در سنهٔ ششصد وهفتاد وكسرى قومى ازبلاد عجم به مشهد أمير المؤمنين عليه السلام رسيدند ، ودعوى نمودندكه ما از نسل علي بن أحمد الموضحى ايم دروغ گفتند[١] .

(١) عمدة الطالب ص٢٦٤ .

ونسل علي الزاهد بن محمد الاقساسى از دو پسرند: أبو جعفر محمد، وأبو الطيب أحمد .

ونسل أبو الطيب أحمد را بنو قرة العيـن مى گفته اند ، ودر واسط بودند ومنتسب شدند به علي الاحول خادم النقابة ابـن محمد بن جعفر بن أبو الطيب أحمد المذكور، حال آن كه سيد أبو الحسن العمرى درمبسوط خود آورده :كه اين علـي الاحول در شام وفات يافت ، واز او يك دختر ماند وپسر نداشت والله أعلم[١].

ونسل أبوجعفر محمد بن علي الزاهد از دو پسرند: أبو القاسم حسن الاديب وأحمد صعوه[٢] ، ونسل او مشهورند به بنى صعوه[٣].

ونسل أبو القاسم حسن الاديب از كمال الشرف أبو القاسم[٤] محمد.

واز نسل محمد بن محمد الاقساسى بنو ذات الركب وسرج اند .

ونسل عيسى بن يحيى بن حسين ذو العبرة از شش پسرند: أحمد ، ومحمد الاعلم ، وحسين أحول ، ويحيى ، وزيد ، وعلي .

ونسل علي بن عيسـى بن يحيى بسيارند ، از ايشان محمد الخطيب[٥] بن ابي طالب عبيدالله بن علي المذكور ، ونسل اورا بنو الخطيب گفتند ودر بغداد بودند .

واز نسل علي بن عيسى بن يحيى المذكور أبو الحسن [علي بن محمد بن أحمد][٦] ناصر بن أبو الصلت يحيى بن أبو العباس أحمد بن علي المذكور، ونسل

(١) عمدة الطالب ص٢٦٤ .

(٢ ـ ٣) در دو نسخه : صغيره .

(٤) در عمده : أبو الحسن .

(٥) در عمده در دو مورد : الحطب .

(٦) زياده از عمده است .

او از پسرش أبي طاهر محمد، واز فرزندان او أبو الحسن علي بن أبي محمد وعيسى وأولاد اورا بني عيسى گفتند ، واز نسل او أبو عبدالله حسين المقرى بن محمد بن عيسى المذكور، ونسل اورا بني مقري گفتندی، ودر مشهد امام حسين عليه السلام مى‌باشند .

از ايشان سيد القاضي ببغداد تاج‌الدين حسن بن سيد الفاضل شرف الدين حسين بن محمد بن مساعد بن حسين بن مخدوم بن أبي طوفان بن أبو عبدالله حسين المقري المذكور[1]. واين سيد تاج الدين حسن القاضي‌را فرزندان وبرادران وبنى اعمام هستند .

ونسل يحيى بن يحيى بن حسين ذو العبره از نه پسرند : أبو الحسن علي كتيله .

از ايشان سيد أبوالفتح بن زين العابدين بن أبي المعالي بن زين العابدين ابن نظام بن زنكى بن أبو المعالي بن حسين بن داود بن حمزة بن كامل بن محسن بن حسين بن حمزة بن ناصر بن علي بن محمد بن علي بن حسين بن علي كتيله المذكور .

واين سيد أبوالفتح وبرادران وبني أعمام اودر جنابد قهستان اند ، وظاهراً بيشتر سادات جنابد از اين قبيله‌اند .

وأبو عبدالله الحسين، وأبو الفضل عباس، وأبو أحمدطاهر، وحسن، وموسى وابراهيم ، وقاسم ، وجعفر .

از نسل أبوعبدالله الحسين بن يحيى بن يحيى بن حسين ذو العبره: السيد النقيب شمس الملة والدين محمد بن يحيى بن حسين بن ليث بن كبش[2] بن

(١) اين نسب در پاورقى عمده ص٢٦٧ به‌گونۀ ديگر است .

(٢) در نسخۀ « م » :كنش .

ابن ناصر بن علي بن أحمد بن أبو المرجاء بن علي بن محمد بن محمد الاعز ابن أبو القاسم بن حسين بن علي بن محمد بن حسين النسابة بن علي بن محمد ابن أبو عبدالله الحسين المذكور .

وفرزندان داود حالا در تبريزند، ووطن أصلى ايشان در نجف أشرف است ودر كوفه بوده‌اند .

ونسل عمر بن يحيى بن حسين ذو العبره از دو فرزندند : أحمد المحدث وأبو منصور محمد . ونسل أبو منصور محمدرا بني الفدان مى‌گفتند .

ونسل أحمد المحدث از حسين النسابة تنها ، ونسل او از دو پسرند : زيد ويحيى ، ونسل زيد منقرض شده .

ونسل يحيى بن حسين النسابه از دو پسر است: أبو علي عمر ، وأبو محمد حسن الفارسي . وأبي علي عمر أمير حاج بود در سنۀ تسع وثلاثين وثلاثمائه كه قرامطه حجر الأسودرا برده بودند ، وخليفه از ايشان باز خريد ، ودر صحبت او به مكه فرستاد ، وغير از اين چند سال هم أمير حاج بود .

وأبي علي عمررا از سه پسر نسل است : أبو الحسن محمد ، وأبو طالب محمد ، وأبو الغنائم محمد .

وأبو الحسن محمد بسيار عظيم الشأن وجليل القدر بود ، وبسيار متمول بود ودر ميان علويان كسى از او متمول تر نبود .

وبعضى گفته اند :كه هفتاد وهشت هزار جريب زمين زراعت كرده بود در هر سال ، واز ديوان بهاء الدوله بويه هزار هزار دينار از او بستاندند .

ومطهر بن عبدالله وزير بود ، ميان سيدووزير كدورتى واقع بود ، پادشاه وزيررا به حرب عمران بن شاهين[1] به بطيحه فرستاد ، وزير در آن جنگ

(١) در دو نسخه : شاهى.

كشته شد ، عضد الدوله كه پادشاه بود گمان برد كه سيد با عمران بن شاهين يار بود سيدرا به گرفت و به شيراز فرستاد وأموال اورا تصرف كرد .

وازنسل أبومحمد بن حسن الفارسي السيد الفاضل العالم الكامل سيدشمس الدين محمد[١] بن أحمد بن عميدالدين علي بن جلال الدين بن عزالشرف بن أبو الفضل علي بن أبي تغلب علي بن الحسين الاصم بن أبي محمد حسن الفارسي المذكور .

واين سيد شمس الدين محمد و برادرش السيد الفاضل الكامل سيد شرف الدين حسين در زمان سلطنت با بر ميرزا از عراق عرب به خراسان آمدند ، وپادشاه مذكور ايشانرا تعظيم واحترام بسيار بجاي آورده جهت ايشان درولايت سبزوار سيورغال[٢] تعيين نموده در بلدة مذكور متوطن شدند .

وحالا أولاد ايشان درسبزوار هستند ومشهورند بهسادات عميدي، ودر نجف أشرف ومشهد امام حسين عليه السلام ودر حله نيز بني عميدي بسيارند .

ونسل عيسى[٣] مؤتم الاشبال بن زيد الشهيد ازچهار پسرند: أحمدالمختفى وزيد ، ومحمد ، وحسين غضاره .

ونسل أحمدالمختفى از دو پسرند : علي ، ومحمد مكفل ، واز فرزندان مكفل علي كه اورا صاحب الزنج گفتند ، واو دعوى كرد كه منم علي بن محمد المكفل ، وسيد النسابه جمال الدين أحمد بن عنبه الحسني آورده كه جمعي از طالبيان وعباسيان تصحيح نسب صاحب الزنج كرده اند ، والله أعلم[٤]. ومحمد صاحب الزنج نسل ندارد .

واز نسل عيسى مؤتم الاشبال أمير أحمد بن محمد بن زيد المذكور نسل

(١) صاحب المشجر الكشاف.

(٢) چنين است در دو نسخه .

(٣)در دو نسخه : علي .

(٤) عمدة الطالب ص٢٩١ .

دارد ، ونسل مؤتم الاشبال بسيارند ، ونسل او جمع مي‌شود به علي بن عراقي ابن حسين بن علي بن محمد المذكور ، واورا از پنج پسر نسل است[٢].

ونسل حسين غضارة بن عيسى مؤتم الاشبال ازچهار پسرند: محمد ،وأحمد وعلي .

ونسل محمد بن زيد الشهيد بن امام زين العابدين عليه السلام از محمد ، ونسل او از أبي عبدالله جعفر الشاعر ، واورا از سه پسر نسل است : محمد الخطيب وأحمد السكين وقاسم .

واز ايشان در شيراز نجم الدين أبو الفياض هادي بن أمير حسن عزيز بن علي بن أبو محمد زيد بن علي بن محمد بن علي بن جعفر بن أحمد السكين المذكور ،كه نسب شريف العلامة غياثاً منصوراً بدو منتهى مي‌شود.

ونسب سادات عظام دست غيب كه در شيرازند، ونسب سادات عظام أصيل هرات كه ايشانرا واعظ گويند منتهى بدو مي‌شود ، وسادات مذكور از شيراز به هرات آمدند ، وايشان را در شيراز برمكي مي گفته اند .

نسب شريف سادات حسينيه أبهر : رضي الدين أبوعبدالله محمد بن حسين ابن علي بن عرب شاه بن أحمد بن عبدالعظيم بن أحمد بن حمزة بن أحمد بن عبدالله بن محمد الابهري كان نقيباً بأبهر ابن عبدالسيد الدردار ابن أحمد بن عبدالله ابن علي الشديد بن حسين بن زيد بن امام الهمام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات اقساسي : محسن بن موسى بن أحمد بن محاسن بن شهاب الدين بن غياث الدين بن غياث الدين بن عبدالله بن شرف الدين بن محمد ابن قطب الدين أحمد نقيب الكوفة بن عبدالله بن أحمد بن حسن بن جعفر بن محمد بن علي بن محمد بن علي بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد الاقساسي

(٢) در اينجا ابهام است بايد دقت گردد .

نقيب الكوفه بن محمد الاصغر بن يحيى بن حسين بن زيد بن امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام كسكن سبزوار : سيد فخرالدين حسن بن سيد معزالدين علي أولاد أمجاد سيد جلال الدين مهدي بن فخرالدين حسن بن علاء الدين علي بن‌شرف الدين‌حسين بن‌شرف الدين قاسم بن زين‌العابدين بن محمد ابن أبوالحسن علي بن أبوعبدالله الحسين بن أبي‌زيد قاسم بن أبوالعز اسماعيل ابن محمد بن أحمد بن ناصر بن أبوسعيد بن محمد بن علي بن حسين غضارة ابن عيسى مؤتم الاشبال بن زيد الشهيد بن امام علي زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عميدى : شمس‌الدين محمد بن أحمد بن عميدالدين علي بن‌جلال الدين حسن بن [عميدالدين علي بن عزالدين حسن‌بن] عزالشرف محمد بن أبوالفضل علي بن [مجدالشرف أحمد بن أبي‌الفضل علي بن] أبي تغلب علي‌بن حسن الاصم بن أبي‌محمد حسن الفارسي بن‌يحيى‌بن حسين‌النسابة ابن أحمد بن عمربن يحيى‌بن حسين ذوالعبرة بن‌زيدالشهيدبن امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف دوم از امام زاده هايى كه در خسرو جرد مدفون‌اند : حسين ابن محمد بن حسين بن عيسى بن زيدالشهيد بن‌امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام چنابدتون : ميرزا قاسم بن زين العابدين بن يحيى‌بن نظام الدين بن زنكي بن أبوالفتح بن أبي‌المعالي بن حسين بن داودبن حمزة بن‌كامل بن فخربن حسين بن علي‌كتيلة بن يحيى‌بن حسين ذوالعبرة بن‌زيد الشهيد بن امام المعصوم علي زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سيد محمد ليث : شمس‌الدين محمد بن يحيى بن حسين بن ليث بن‌كبش بن ناصر بن علي بن أحمد بن أبوالمرجاء بن علي بن محمدالاعز

ابن أبوالقاسم محمدبن حسين بن علي بن محمد النسابة بن علي‌بن محمد بن‌أبو عبدالله حسين بن يحيى بن يحيى بن حسين ذوالعبرة بن زيدالشهيد بن‌امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سيد حسين مساعد : تاج الدين حسن بن‌شرف الدين حسين ابن محمد مساعد بن حسن بن مخدوم بن أبوالقاسم طوفان بن أبوعبدالله حسين المقري بن محمد بن عيسى بن طاهر بن أبي‌طاهر محمد بن أبي‌الحسين علي‌بن أحمد الناصر بن أبي‌الصلب يحيى بن أبي‌العباس أحمد بن أبي الحسن علي بن عيسى بن يحيى بن حسين ذوالعبرة بن زيد الشهيد بن امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سيد الحسيب النسيب شاه قاسم نور بخش : السيد شاه قاسم ابن شاه قوام الدين حسين بن شمس‌الدين محمد بن سراج الدين قاسم بن أبو عبدالله محمد مشهور به‌نوربخش‌بن أبوالفياض محمد بن عبدالله بن علي‌النقيب ابن أبوالحسن محمد بن أبوالفتح علي بن نقي الدين محمد النقي بن‌نجم الدين أسامة بن أبوعبدالله أحمد بن أبوالحسن علي بن أبوطالب محمد بن أبو علي عمر بن يحيى النسابة بن حسين الشبيه بن أحمد المحدث بن يحيى بن حسين‌ذو العبرة بن زيدالشهيد بن امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات حسينيه كه درميان أعراب سعدى‌اند : أبوالحسن بن حسين بن يوسف بن علي‌بن قاسم بن محمود بن‌أحمد بن محمد بن علي‌بن نور الدين أحمد بن صفربن ركن الدين بن‌كمال الدين بن عاقل بن شرف الدين ابن موسى بن علاء الدين بن قاسم بن‌علي‌كتيلة بن يحيى‌الاصغربن يحيى‌الاكبر ابن حسين ذوالعبرة بن زيدالشهيد بن امام زين‌العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات‌كاغذكر لب‌جوى انجيل هرات : روح الله بن‌مرتضى بن روح الله بن حسن بن فطرت أبو العباس بن حسن بن حسين بن مؤيد بن

حسين بن علي بن ناصر بن علي بن حسين بن محمد بن حسين بن عيسى بن زيد الشهيد بن امام زين العابدين عليه السلام ابن امام حسين عليه السلام ابن أمير المؤمنين علي عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام گرام عميدى : حسين بن عميد الدين علي بن جلال الدين بن حسين بن عميدالدين علي بن عزالشرف محمد بن أبي الفضل علي بن علي بن الحسن بن الحسن الفارسي بن يحيى بن الحسين بن أحمد المحدث ابن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد بن امام المعصوم امام زين العابدين عليه السلام .

فصل چهارم

(در ذكر عمرالاشرف بن امام زين العابدين عليه السلام)

عمر أشرف برادر پدر ومادرى زيد شهيد است، واو بسيار عالم وفاضل وبا مروت بود ، ومادر ايشان را لشگر مختار بن عبيدة الثقفى اسير گرفتند ، وبسيار زن صاحب جمال بود ، امراى مختاريكى را مجال نظر او بود ، مختار انديشه كرد كه اگر خود تصرف كند امراء اواز او برگردند، واگر به يكى ازاين امرادهد ديگران ازاو برگردند .

پس باخود انديشه بسيار كرد ، عاقبت گفت : كه اين زن راجهت امام زين العابدين به مدينه بايد فرستاد ، همه براين اتفاق كردند ، وآن ضعيفه را تسليم حاجب خود كرد وبه مدينه نزديك امام زين العابدين آورد .

امام اورا تصرف كرد ازاو دوپسر آمد، يكى عمرأشرف كه أسن بود، بعد از آن زيد شهيد ، وكنيهٔ او أبوجعفر است .

اورا أشرف ازبراى آن گويند كه او پسر امام زين العابدين عليه السلام است ، و

وامام زين العابدين عليه السلام پسر امام حسين عليه السلام است، وامام حسين عليه السلام پسر فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلوات الله عليه است ، واو دو شرف دارد يكى از أمير المؤمنين علي عليه السلام كه پدر پدر پدر او است ، ويك شرف از جهت مادر پدر پدر او كه دختر حضرت رسالت است .

وعمر بن أمير المؤمنين علي عليه السلام را أطرف گويند كه اويك شرف دارد ازجهت امير المؤمنين علي عليه السلام ، واين سخن بعداز وفات عمر أطرف گفتند تا فرق باشد ميان اين دوتن .

ودر بني جعفر طيار همچنين واقع است ، اسحاق بن عبدالله بن جعفر طيار را اسحاق أطرف گويند ، واسحاق بن علي زينبي را اسحاق أشرف ، به سبب آن كه علي زينبى پسر زينب است ، وزينب دختر فاطمه بنت رسول الله است ، واو دو شرف يكى از طرف پدر كه بني هاشم است ، ويكى شرف از جهت مادر كه فاطمه زهرا عليها السلام است ، واسحاق بن عبدالله يك شرف از جهت پدر وبس .

ونسل اواز علي الاصغر المحدث تنها ، ونسل على الاصغر بن عمرالاشرف از سه پسرند : قاسم ، وعمرالشجرى ، وابومحمد الحسن . وكنيهٔ القاسم أبوعلي شاعر بود، مدتى به بغداد مختفى بود ، مادراو ام ولد بود ، رشيد اورا به گرفت وحبس كرد ومدتى در حبس بماند .

وعقب او از أبوجعفرمحمد ، أبوجعفرمحمد مذكوررا صالح گفتند وصوفى نيز گفتندى ، كه او هميشه جامهٔ صوف پوشيدى در ايام المعتصم .

درطالقان خروج كرد وچهارماه آنجا بماند ، عبدالله بن طاهر بااو جنگ كرد واورا بگرفت وبه بغداد فرستاد ، ومعتصم اول اورا حبس كرد ، بعد از آن از زندان بيرون كرد وفرمود تا اورا گردن زدند ، واو پنجاه وپنج ساله بود ،

واو يكي از ائمه زيديه وزهاد وعباد ايشان است .

ونسل قاسم بن‌علي‌الاصغر المحدث ازيك پسر بوده أبي جعفر محمد الصوفى سيد النسابه المصنف جمال الدين عميد بن تقى‌الدين النسابه رحمه‌الله آورده كه منقرض شده .

ونسل عمر الشجرى ازيك پسر بوده أبوعبدالله محمد ، ونسل اواز دو پسرند : علي ، وعمر ، ونسل عمر اندكى بود غالب آن كه منقرض شد .

ونسل مشهور علي از حسن[1] الشجرى وأحمد نقيب دارالمؤمنين قم، ونسل حسن الشجرى ازجعفر . واز نسل أحمد نقيب محسن كه او را فضلان مى گفتند ابن أحمد بن حسن بن أحمد نقيب قم .

واز ايشان محمد الشعرانى . سيد رضى‌الدين قتاده الحسينى در مشجرخود آورده كه درمشهد اميرالمؤمنين عليه السلام نسب خود تقرير نموده درمشجر وصل كردم.

وسيد النسابه فخرالدين علي بن أعرج الحسيني العبيدلي درنسب فضلان بن روعى[2] توقف كرده به‌گواه موقوف داشت والله أعلم .

ونسل حسن بن‌علي‌الاصغر از سه پسرند: أبوالحسن علي عسكرى ، وجعفر ديباج ، وأبوجعفر محمد . از نسل أبي الحسن علي العسكرى حسين الناصر[3] بود ، وحسن الناصر امام زيديه وملك ديلم ، وصاحب كتاب مقاله كه آن كتاب را ناصريه گويند[4].

وچون محمد بن زيد الداعي طبرستان را به‌گرفت حسن ناصر همراه اوبود

(١) در عمده ص٣٠٧ : حسين .
(٢) در عمده : داعى .
(٣) صحيح بايد « الشاعر » باشد .
(٤) در عمده چنين است : وپيروان زيديه اورا ناصريه گويند .

وخواهر محمد بن زيد در نكاح اوبود ، رافع برطبرستان غلبه كرد الحسن الناصر را به‌گرفت وهزار تازيانه بزد ورها كرد .

الناصر به زمين ديلم رفت وآنجا اقامت كرد ، وچهار سال مردم را به اسلام دعوت كرد ، در جمادى الاولى سنة احدى وثلاثمائه طبرستان را به‌گرفت وسه سال ملك ايشان بود واورا ناصر الحق نام نهادند وعظيم‌شد امراو، ودرسنة أربع وثلاثمائه به‌آمل وفات يافت ، واورا نود ونه سال عمر بود ، وبعضى گفته‌اند نود وپنج سال .

ازنسل أبي‌جعفر محمد أبوالفضل‌علي بن حسن بن‌علي بن محمد بن [حسن ابن محمد بن][1] أحمد الاعرابي بن أبوجعفر محمد المذكور نسل دارد .

ومانكديم بن محمد بن أحمد الطبري بن محمد الاعرابي نيز نسل دارد ، ودر سبزوار ومشهد مقدس‌اند ، آنها كه در سبزوارند ايشان را نسبت به جد مادرى ايشان خواجه أبوجميل گويند .

وازايشان سيد الحسيب النسيب نعيم الدين نعمت الله وبرادرش علاء‌الدين محمد بن سعد الوزير نظام‌الدين أحمد بن شهاب الدين عزيز بن شهاب الدين يحيى بن شرف الدين علي بن فخرالدين حسن بن يحيى بن أحمد بن جعفر بن علي بن مانكديم المذكور ، در مشهد مقدسه اند وبه سركلاهيده مشهورند .

ونسل أبوالحسن‌علي العسكرى از سه پسرند : أبوالعلاء[2] أحمد الصوفى.

ازايشان سيد الحسيب النسيب العامل الفاضل نظام‌الدين عبدالحي استرابادى ابن سيد كمال‌الدين عبدالوهاب بن علي بن مجدالدين بن فخرالدين بن محمد ابن حسن بن ناصر بن حسن بن حسين بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد

(١) زياده از عمده ص٣٠٨ .
(٢) در عمده : أبوعلى .

الموسوس(١) بن أحمد الصوفيُ .

وديگرى أبوعبدالله حسين الشاعر ، وأبومحمد حسن الشاعر(٢) ، نسل اورا ناصرالحق گويند واما زيدى بود، خروج كرد درجمادى‌الاخرسنۀ احدى‌وثلاثمائه وسه سال پادشاهى طبرستان‌كرد ، ودر سنۀ أربع وثلاثمائه درآمل وفات يافت وعمر او نودوسه(٣) سال بود .

نسب شريف سادات عظام كربلاى معلى ساكن سبزوار: حسين بن أبي‌علي ابن أحمد بن محمد بن علي بن سيد حسن بن حسين بن شمس الدين محمدبن قاسم بن محمد بن‌حسن بن محمد بن أحمد بن محمد بن‌عباس بن‌عمربن اسحاق ابن موسى بن حمزة بن أحمد بن‌علي بن حمزة بن عباس بن حسين بن علي بن اسحاق بن محمد بن جعفربن محمد بن قاسم بن علي‌الاصغر بن عمرالاشرف بن علي زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أمير علي رضا مشهدى : علي رضا بن محمدرضا بن علي رضا ابن عبدالعزيز بن أحمد بن نظام‌الدين يحيى بن شرف‌الدين علي بن فخرالدين حسن بن يحيى بن أحمد بن جعفر بن علي بن محمد بن مانكديم بن محمد بن أحمد الطبرى ابن محمد بن أحمد الاعرابي ابن أبي جعفر محمد بن أبومحمد حسن العسكري بن علي الاصغر بن عمرالاشرف بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أمير عبدالحي استرابادي : السيد الفاضل الكامل القاضي عبد الحي بن عبدالوهاب بن‌علي بن مجدالدين بن فخرالدين بن حسن بن أميرمحمد ابن ناصر بن حسن بن حسين بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمدالموسوس

(١) در نسخۀ «م» الموسوى .
(٢) صحيح بايد « الناصر » بوده باشد .
(٣) صحيح « ونه » چنانچه بنابر قولى گذشت .

ابن أحمد الصوفي ابن‌علي بن حسين بن‌علي‌الاصغر المحدث ابن‌عمرالاشرف ابن امام زين العابدين عليه السلام .

فصل پنجم

(در ذكر عقب حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام)

مادر حسين الاصغر ام واد نام او سعاده(١) ، وبعضى ديگرگفته‌اند :كه او برادر مادر وپدرى امام محمد باقر عليه السلام است ، واو عفيف ومحدث وفاضل بود ، وكنيۀ او أبوعبدالله بود ، وفات يافت در سنۀ سبع وخمسين ومائه ، پنجاه وهفت سال عمر او بود .

وأولاد او بزرگ وعالم بوده‌اند به حجاز وعراق وشام وبلاد عجم ومغرب.

وبه قول أبي نصر بخارى مادر او مادر امام محمد باقر عليه السلام است ، ونسل او بسياراست در عراق وحجاز وبلاد عجم ومغرب .

وازپنج پسر نسل دارد : عبيدالله الاعرج ،وعبدالله العقيقى ، وعلي ، وحسن وسليمان .

كنيۀ عبيدالله الاعرج أبوعلي ، مادر او ام خالد بنت حمزة بن مصعب بن زبير ، پاى او اندك نقصانى داشت بدآن سبب اورا عبيدالله أعرج خواندى .

واو به رسولى پيش أبوالعباس سفاح رفت ، سفاح اورا دهى دادكه اورا ذى امران نام بود ، كه در هريك سال هشتاد هزار دينار حاصل آن ده بود ، بامحمد نفس زكيه تخلف‌كرد محمد سوگند يادكه هر وقت او را ببيند وى را بكشد .

واورا رها كردند به خراسان رفت پيش أبومسلم مروزي ، مردم خراسان

(١) در عمده : ساعده .

اورا بسیار معزز ومکرم داشتند ، أبومسلم را بدآمد ، سلیمان بن کثیر الخزاعی عبیدالله را گفت : که ما بـد کردیم با عباسیان بیعت کردیـم اکنون باشما بیعت می کنم .

عبیدالله گمان برد که أبومسلم بااو مکر می کند، عبیدالله این‌سخن باأبومسلم به‌گفت ، ابومسلم بـه او جایی‌گفت ومکانی بر او تقبل کـرد وگفت : یاعبیدالله نیشابور طاقت تو ندارد أبومسلم از سلیمان بـن کثیر چیزی دیگر دردل داشت ، اورا بدان بهانه به‌کشت .

عبیدالله بازگشت وبدان ده‌آمد که بدو داده بودند که اورا ذی أمران یاذی أمان گفتندی ، وآن موضعی بود که در حیات پدر داشت ، ودرآن ده وفات کرد به قول أبونصر بخاری سی وهفت ساله بـود ، وبه قول أبوالحسن چهل وشش ساله(١) .

ونسل عبیدالله الاعرج بـن حسین الاصغر از چهار پسرنـد : جعفر الحجه ، وعلي الصالح المستجاب الدعوه ، ومحمد الجواني ، وحمزه .

وجعفر الحجه‌را از آن جهت الحجه لقب نهادند که او حج بسیارگذاردی واز ائمهٔ زیدیه است ، وبه قول القاسم الرسي ابن ابراهیم طباطبا از ائمه آل محمد است وبسیار فصیح بود ، وأبو البختری(٢) وهب بـن وهب اورا حبس کرد سیزده ماه(٣)، وصائم الدهر بود وبه دو عید روزه کشادی وبس .

ونسل مشهور حمزه از حسین ومحمدند،وبه غایت اندک اند .

واز ایشان سید معین الدین علـي بن غیاث‌الدین محمد بن ضیاءالدین بن

(١) المجدی أبوالحسن عمری ص١٩٥ .

(٢) در دو نسخه : ابن البختری .

(٣) در عمده ص٢٣٠ : هیجده ماه .

ابراهیم بن محمد بن ابراهیم‌بن محمد بن حسن بن مهدي بن علي بن(١) حسین ابن‌علي بن‌ابراهیم‌بن‌محمد بن‌حمزة‌المذکور، واین‌سید معین‌الدین‌علي‌وبرادران وفرزندان وبني أعمام در سمنان می‌باشند در محله أوقان .

ونسل محمد الجوانـي بن عبیدالله الاعرج از أبي الحسن محمد المحدث ونسل او از دو پسرند : أبو محمد الحسن ، وأبو علـي ابراهیم . ونسل ایشان را بني الجواني می گویند ، در مصر وواسط می‌باشند ، نقابت وجلالت داشته اند ودارند .

ونسل أبو الحسن علي الصالح بن عبیدالله الاعرج از دو پسرند : عبیدالله الثاني ، وابراهیم .

ونسل ابراهیم ازسه پسرند: أبو الحسن‌علي،وأبو عبدالله الحسین العسکري وحسن .

واز نسل حسن بن ابراهیـم بنو المحترق ، واز ایشان طفطفه(٢) أحمد بن [علي بن] محمد بن محمد بـن علي بن محمد بن یحیی بن محمد بن حمزة بن علي بن علي بن محمد بن أحمد بن أبوجعفر محمدالمحترق بن‌حسن بن‌ابراهیم ابن علي الصالح المذکور .

واز نسل أبو الحسن علـي بن ابراهیم شیخ الشرف أبو الحسن محمد بن أبي جعفر محمد بن أبـو الحسن علي بن الحسن بن علي بن ابراهیم المذکور واو استاد علم نسب بوده در زمان خود ، فاضل ودانشمند بود ، ومصنفات دارد وصد سال عمر داشت ونسل او منقرض شد .

ونسل عبیدالله‌الثاني بن علي الصالح ازأبي الحسن علي‌النقیب تنها، ونسل

(١) در دو نسخه بجای « بن » واو است .

(٢) در عمده ص٣٢١ : طفیطفه .

او از دو پسرند : عبيدالله الثالث، وأبو جعفر محمد، وعقب او به غايت اندك است .

وسيدالنسابه جمال‌الدين‌أحمدبن علي بن‌عنبة‌الحسني آورده‌كه ازايشان به غير بنو قاسم‌كه دركوفه اندكسى را نمى‌شناسم(١).

ونسل عبيدالله الثالث از سه پسرند : أبـو جعفر محمد الصلب(٢)، وأبو الحسن علي قتيل اللصوص وأبو الحسين محمد ، ونسل أبو جعفر محمد از أبو عبدالله الحسين . ونسل علي قتيل اللصوص از سه پسرند : أبـو القاسم حسين وأبو علي عبيدالله(٣)، وأبو محمد حسـن ، ونسل او در مشهد أمير المؤمنين بوده اند .

ونسل أبوالحسين محمد الاشتر بن عبيدالله الثالث از هشت پسرند: أبو علي محمدالنقيب أمير الحاج، وعبيدالله‌الرابع، وأبوالفرج محمد، وأبو العباس‌أحمد وأبو الطيب حسن، وأبو القاسم حمزه، وأمير أبو الفتح محمد ، وأبو المرجاء محمد .

ونسل أبو المرجاء محمد اندك است. از ايشان بنو عياش(٤) [بن] محمد ابن معمر بن أبو المرجاء بقيه دارند .

ونسل أمير أبو الفتح محمد الاشتر از پسرش أبي طاهر عبدالله ، واو نقيب بود به نيابت سيد مرتضى علم‌الهدى، ونسل او ازدو پسرند: أبو البركات محمد نقيب واسط ، وأبو الفتح محمد نقيب‌كوفه .

(١) عمدة الطالب ص٣٢٢ .
(٢) در عمده : الصبيب .
(٣) در دو نسخه : عبدالله .
(٤) در دو نسخه : بنو عباس .

ونسل أبو البركات از چهار پسرند : أبويعلى محمد النقيب ، وأبوالمعالي محمد ، وأبو الفضائل عبدالله ، وأبو القاسم سيف .

از أبويعلى محمد نقيب واسط نورالدين(١) عبيدالله‌النقيب بن عمر بن‌محمد ابن محمد بن عبدالله(٢) بن [عمر بن] سالم بن أبي يعلى محمد المزبور .

واز نسل أبو الفضائل عبدالله أبو الحسين أحمد در واسط نسل دارند .

ونسل أبو الفتح محمد النقيب بكوفه بـن عبدالله بن أمير أبو الفتح محمد ابن أمير محمدالاشتر از چهار پسرند : أبـو جعفر محمد النفيس داود وهبة الله مى گفته اند ، ومجدالدين أبو محمد عمر نقيب، وعدنان ، وأبو الحسين محمد وبعضى گفته اند أحمد .

ونسل أبو الحسين محمد بن أبو الفتح محمد نقيب الكوفه از چهار پسرند أبوالفتح محمد قوام الشرف ، وأبو نزار عدنان، وأبو السعادات محمد ، وأبو العلاء(٣) حسن .

ونسل أبو العلاء(٤) حسن بن أبي الحسين محمد بن أبو الفتح نقيب محمد النقيب بالكوفه از سه پسرند : محمد ، وفوارس ، وأبو الحسن علي .

از نسل أبو السعادات محمد بن أبو الحسين بن أبو الغنائم محمد بن أبو المكارم محمد بن أبي السعادات نسل دارد .

واز نسل عدنان بن أبوالفتح‌محمد النقيب بالكوفه نصر بن ملد بن معد بن عدنان نسل دارند .

ونسل أبي محمد بن عمر بن أبوالفتح محمد النقيب بالكوفة از دو پسرند :

(١) در عمده : مؤيد الدين .
(٢) در عمده : عبيدالله .
(٣) در عمده ص٣٢٤ : أبو علي .
(٤) در عمده : أبو علي .

ابو عبدالله أحمد شهاب الشرف، وتاج الشرف أبوعلي مظفر ونسل او منقرض شد . ونسل أحمد شهاب الشرف از أبي جعفر شرف‌الدين هبة‌الله ، ونسل او را بنو أبي جعفر گويند .

ونسل أبي جعفـر محمد النفيس بن أبو الفتح محمد النقيب بالكوفة از سه پسرند : أبوالحسين جعفر كمال الشرف ، وأبو نزار أحمد ، وشكر الاسود واز نسل او أبي منصور بن أبي جعفر بن أبي منصور بن طراد بن شكر المذكور .

ونسب سادات عظام كمونه كه در مشهد أمير المؤمنين علي عليه السلام اند به أبي منصور بـن جعفر المذكور منتهى مى‌شود ، ونقابت مشهد علي عليه السلام به ايشان مفوض شد .

بعد از آن كه شمس‌الدين‌علي حسيني مختاري عبيدلي به شرحى كه مذكور خواهد شد از نجف أشرف به جانب سبزوار آمد ودر آنجا ساكن شد ، والا از قديم‌الايام‌نقابت وامارت جميع عتبات عاليات وكوفه أبأعن جد سادا باسعادات حسيني مختاري بود .

واز نسل أبي نزار أحمد بن أبي‌جعفر محمد النفيس: أبي منصور حسن .

ونسل أبو القاسم حمزة بن محمد الاشتر اندك است ، از ايشان بنو مهنا ابن محمد بن أحمد بن حمزة المذكور.سيد النسابه جمال‌الدين أحمد بن علي ابن عنبه‌الحسني النسابه فرموده: كه‌گمان من آن كه منقرض شده[1]. وأبوطالب حسن بن حمزة المذكور نسل دارد .

ونسل أبو الطيب حسن بن محمدالاشتر از أبوطاهر أحمد، ونسل‌او از پسرش ابو الحسن محمد كه اورا غرام مى گفتند، ونسل او را بنو غرام مى گويند، ودر مشهد أمير المؤمنين علي عليه السلام بوده‌اند .

(١) عمدة الطالب ص٣٢٦ .

وأبو العباس أحمد بن محمد الاشتررا بنو عجيبه مى‌گفتند، ونسبت به جدهٔ ايشان عجيبه بنت أحمد بن مسلم بن أبو علي محمد بن محمدالاشتر ، ودر مشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام بودند .

وعقب أبـو العباس أحمد المذكور از محمد ، ونسل او از پسرش مفضل ونسل مفضل از أحمد ومحمد وعمار وعلي. وبعضى گفته اند كه أبومنصور محمد عجيبه مادر او بوده ، واز ايشان بنو الغنائـم در جبع از قراى شام اند . وبنو مقلاع[1] ونامش حسن بن علي بن أبي‌جعفر محمد بن يحيى بن [محمد بن] مفضل المذكور ، نسل او در مشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام اند.

وأحمد بن محمد بـن يحيى بن مفضل المذكور ، نسل او در مشهد علي عليه السلام اند .

وأحمد بن قاسم بن محمد بن مفضل المذكور را حميد[2] مى‌گفتند ، ونسل اورا بنى حميد[3] مى‌گويند ، ودر مشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام اند ، از ايشان طبيق واو محمد بن علي بن قاسم بن محمد بـن مفضل المذكور ، ونسل او را بني طبيق مى‌گويند ، واز نسل او أبو الحسين البغدادي الدلال نسل دارد ، ودر مشهد أمير المؤمنين علي عليه السلام مى‌باشند .

وأبي طريش طالب بن عمار بن مفضل المذكـور از سه پسر نسل دارد : علي الاسود ونسل اورا بني الاسود گويند، ومحمد الزماخ، ورجب. ونسل‌رجب ازأبي علي حسن ، ونسل‌او ازپنج پسرند : أبوالحسين كه اورا أبوالحجوج مى گويند،ونسل‌او درمشهد أميرالمؤمنين‌علي عليه السلام مى باشند،وايشان‌را آل‌أبو الحجوج مى گويند. ورجب، وعلي، ومحمد ، وأحمد . ونسل ايشان نيز در مشهد أمير

(١) در دو نسخه : بنو مقلاح .

(٢ ـ ٣) در عمده ص٣٢٧ بجاى حميد «اجتهد» است .

المؤمنين علي عليه السلام اند .

ونسل أبوالفرج محمدبن محمد الاشتر منتهى مى‌شود بـه حاروج، وشيخ أبوالحسن العمري گفته :كه نام اوأبوالفرج محمد بن أبي الغنائم محمدبن أبي الحسن علي بـن أبوالفرج محمد بن محمد الاشتـر ، ونسل‌او در بغداد وواسط بوده‌اند[١] .

ونسل عبيدالله الرابـع بن أمير محمد الاشتر از چند پسر بوده ، بعضى از ايشان منقرض شده، ونسل‌مشهوراو ازسه پسراست: أبوالعشائر محمد، ونسل‌او درحله وسوريه بودند، وأبومنصور يحيى، ويوسف .

[ونسل أبوعلي محمدبن محمدالاشتر ازدو پسرند: أحمد وأبوالعلاء مسلم]
ونسل أبوعبدالله أحمد از سه پسراست : أبوالغنائـم المعمر ، وأبوالحسين زيد وأبوالحسن علي[ونسل‌او] از پسرش أحمد العرش ، ونسل‌اورا آل العرش مى گفتند .

واز نسل أبي‌الحسين زيد نقباء موصل ونصيبين‌اند .

ونسـل أبوالعلاء مسلم الاحول نقيب أميرالحاج از هشت پسـرند : أبو علي عمرالمختار النقيب أميرالحاج ، وأبومسلم عمار، وأبوعبدالله أحمد، وأبو القاسم محمد[٢]، ومهنا، وباقي، وعلي،وأبوأزهر مبارك وعقب‌او درمصر بودند.
ونسل علي را بنوصالح[٣]مى گويند ودر مطرآباد[٤]بودنـد ، ونسل باقي دربلاد عجم متفرق‌اند .

---

(١) عمدة الطالب ص٣٢٨ از أبوالحسن عمرى .
(٢) در دونسخه: أبوالقاسم محمود . ودر عمده : أبوالغنائم محمد.
(٣) در عمده : بنومصابيح .
(٤) در عمده : مطارآباد .

ونسل مهنا را بنومهنا مى‌گويند . ازايشان سيد الفاضل أحمدبن محمدبن مهنا بن علي‌بن مهنا بن حسن‌بن محمدبن مسلم بن مهنا المذكور نسل دارد ودر حله مى‌باشند .

واز نسل أبوالقاسـم محمدبن أبوالعلاء مسلـم هندى بن مسلـم بن محمد المذكور، سيد عبدالحميدبن تقي النسابه گفته: كه نسل آن درحله وغيره هستند .
ونسل أبوعبـدالله أحمد بـن أبوالعلاء مسلـم از حماد بـن مسلم بن أحمد المذكور، ونسل اورا بنوحمادمى گويند ، ودر مشهد أميرالمؤمنين‌علي عليه السلام مى باشند .

واز نسل أبومسلم عمار بن أبوالعلاء مسلم: تمام بن مسلم بن‌عمار. وايشان را بنوتمام مى گويند، ودرجبل العامل نسل دارند .
ونسل أبي‌علي المختار النقيب ابن أبوالعلاء مسلم‌را بنوالمختار مى‌گويند وعقب اواز پسرش أبوالفضائل عبدالله، ونسل أبوالفضائل عبدالله از دوپسرند: عزالدين أبونزار عدنان نقيب مشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام ، وأبي عبدالله أحمد .

ونسل أبوعبدالله أحمد را بنو أبي‌حبيبه مى‌گويند ، أبوحبيبه كنيهٔ جدايشان عمربن أبي عبدالله أحمد المذكوراست .

ونسل أبي‌نزار عدنان ازدوپسرند: عزالدين المعمر، وعميدالدين أبي‌جعفر محمد نقيب الكوفه، ونسل عزالدين المعمر منقرض شد، ونسل عميدالدين أبي جعفر از فخرالدين محمد نقيب النقباء الشاعر الاطروش ، وأبي القاسم شمس الدين علي النقيب بمشهد أميرالمؤمنين علي عليه السلام .
ونسل شمس‌الدين أبي القاسم علي النقيب المذكور از تاج‌الدين أبوعلي حسن ، واو نقيب النقباء عراق بود ، ونسل‌او ازدو پسرنـد : شمس الدين أبو

القاسم علي النقيب، واو نقيب النقباء آخرزمان بني‌عباس بود. وبهاءالدين داود كه اورا خواجه ديدار صغير گويند .

واز نسل شمس الدين أبوالقاسم علي نقيب آخر زمان بني عباس : السيد الجليل نقيب النقباء ممالك عراقين وخراسان شمس الدين أبوالقاسم علي بن النقيب عميدالدين عبدالمطلب بن نقيب النقباء جلال الدين أبونصر ابراهيم ابن السيد العالم الفاضل النقيب عميد الدين عبدالمطلب بن شمس الدين علي المذكور .

واين شمس‌الدين علي نقيب‌النقباء ممالك‌عراقين وخراسان درزمان سلطنت پادشاه مرحوم شاه‌رخ ميرزا ازنجف‌أشرف به خراسان‌آمد، ودر بلدة‌المؤمنين سبزوار متوطن شد .

وحقيقت‌حال براين نهج‌است :كه درزمان سلطان تيمور كوركان به سبزوار آمد، ودربلادخراسان چندماه استقامت‌كرد، وباز به‌مشهد شريف‌غروى معاودت كرد، چون أباً عن جد أميرحاج ونقيب النقباءآن ديار بودند .

ودر فرصتی كه نوبت سلطنت به سلطان شاه رخ رسيده بود ، باز به بلدۀ سبزوار نزول فرمودند ، واز سبزوار به بلدۀ هرات تشريف بردند ،كه آميرزا شاه رخ را به‌بينند .

چون به بلدۀ فاخرۀ هرات رسيدند وحضرت سلطان مذكور را دريافتند ، ودرآن روزكه جناب سيادت مآبی مذكور به باغ زاغان رفته بود، شيری بود عظيم وباشوكت ، شيررا رها كردندكه باگاو جنگ كند .

شير خودرا از بند بيرون‌كرده حمله بر مردم‌كرد، همه ترسيدند بر درختها رفتند وجايها پنهان شدند ، سيد نترسيد وبرجايگاه خود به ايستاد، شيرچنان به سيد نزديگ شدكه پنجۀ شير به سيدمی‌رسيد، شير سربرزمين نهاد وبازگشت .

چون حضرت‌پادشاه وأركان‌دولت اين حال‌را مشاهده كردند تعظيم واحترام سيدرا زياده كردند .

ودراين فرصت ايلچی از جانب پادشاه خطا آمد، وپادشاه فرموده بودكه همه‌كس بر سرراه ايلچی روند ، سيد مزبور نيز رفته بود وبركناری ايستاده ، وايلچی مزبور كافربود ، ودر راه متوجه هيچ احدی نشد ، چون به سيد رسيد پياده شد دست وپای سيدرا بوسه دادوسوار شد .

وسيدرا تعظيم وجلالت ونقابت هرروز زياده می‌شد .

واورا از چهار پسر نسل است: شرف الدين محمد، وجلال‌الدين ابراهيم النقيب، وزين‌العابدين، وشرف‌الدين بركه ،كه نسب مادرايشان خديجه‌خاتون بنت سيد الجليل أشرف السادات والنقباء في‌زمانه شريف الدين بركة بن‌محمد ابن مالك الحسيني می‌رسد .

وشرف الدين محمد بن شمس الدين أبوالقاسم علي المذكور بعداز فوت پدر به دار السلطنۀ هرات رفت، سلطان شاه‌رخ اورا عزت وحرمت بسيارداشت چنانچه پدراو شمس الدين علي را حرمت داری‌كرده‌بود ، ودر تعليم وتعلم‌او می‌كوشيد، چنانچه فرزندان خودرا تعليم می‌داد .

وسيد شرف الدين محمدرا دربلاد خراسان اختيار رجوع به ديشان بود ، وفايده واستفاده می‌گرفتند، ودرآن سال دربلدۀ هرات وفات يافت، پادشاه آن زمان وأركان دولت‌او چنانچه سيدرا برداشتند اورا دفن نمودند .

بعداز چندماه فرزندان‌او اورا برداشتند وبه سبزوارآوردند ودرجوار تربت امام‌زاده سيدحسن بن هارون دفن‌كردند .

وشرف الدين محمد مذكوررا از سه پسر نسل است : شمس الدين علي ، ونظام الدين عبدالحميد ، وناصرالدين أحمد .

ونسل شمس الدين علي از پنج پسرند : نظام‌الدين أحمد واو مئناث بود ، وجلال الدين قاسم ، ونعيم الدين نعمت‌الله، وشرف الدين محمد، ورفيع‌الدين حسين واو دارج رفت .

ونسل جلال‌الدين قاسم از دو پسرند :كمال‌الدين ميرزا محمود ، ازپسرش جلال‌الدين قاسم .

ونسل أمير شمس‌الدين علي از چهار پسراست : نجم‌الدين ميرزا محمود، وسعدالدين سلطان مسعود ، وميرزا بهبود ، وميرزا شاه حسين .

ونسل نعيم‌الدين نعمت الله ازپسرش محمد حسين المشهور بميرسيد نقيب .

ونسل شرف الدين محمد از يك پسر است فخرالدين حسن المشتهر بسيد ميرزا .

ونسل نظام‌الدين عبدالحميد از دو پسراست : شهاب‌الدين عبدالله ، وجلال الدين عبدالمطلب ، ونسل او از دو پسرند نظام‌الدين عبدالحميد المشهور بميرك وعبدالباقي واو دارج رفت . وازنسل شهاب‌الدين عبدالله دوپسرند : يكي ميرزا محمد معصوم ، وميرزا بيگ .

ونسل ناصرالدين أحمد از دوپسراست : علي‌أكبر ، وشرف‌الدين محمد .

ونسل علي‌أكبر ازيك پسراست : السيد الزاهدالسيد تاج‌الدين علي ،وسيد تاج‌الدين علي تارك دنياي دني شد ، وشرف‌الدين محمد عمش به سبب ميلي كه به دنيا داشت اورا تحريص وترغيب به امور دنيوي مي‌نمود ، تاروزي[1] به همين جهت ميل كوچ از دارالمؤمنين سبزوارنموده به جانب عراق‌عجم شتافت .

اتفاقاً گذارش به دار العبادة يزد افتاد ، وآنجا را خوش نموده به عبادت

(١) حكايت ارتحال سيد تاج الدين علي جد مير روح الامين نائيني از سبزوار واقامت او در دارالعبادة يزد ، وساكن شدن ولدش سيد مهدي نائيني «منه» .

مشغول بود . همين كه چند روزي گذرانيد أكابروأهالي آنجا يافتندكه سيد مزبور از أكابر سادات ونقباي حسيني بني مختاراست .

تمامي ايشان در اعزاز واحترام او كوشيدند ، تابه مرتبه‌اي كه چون همگي مطلع برصحت نسب آن عالي جناب بودند تكليف توطن وتأهل به او نمودند.

تاآخر الامر از سلسلهٔ عليهٔ شاه نعمت الله ،كه ايشان نيز مثل آن جناب از ذريهٔ طاهره حضرت خيرالبشرند ، مؤالفت‌ومؤانست به مرتبه‌اي رسيدكه‌آن سيد بزرگواربا ترك وتجريدي كه داشت ، دختري‌به عنوان تزويج ازآن سلسلهٔ عليه گرفت،ومدتي درآن ديار ماند .

وخويشان واقرباي اوكه در دارالمؤمنين سبزوار بودند اطلاع از حال او نداشتند ، تابعد از مدتي اراده زيارت حضرت امام ثامن نموده ، به‌آن وسيله گذارش به خسروجرد سبزوار افتاد ، وبه سبب رنجشي كه داشت داخل سبزوار نشد .

چون خبر نزول‌آن سيد بزرگوار به سمع خويشانش از سادات بني مختار سبزوار رسيد بني أعمام او از قبيل سيد شهاب الدين عبدالله ، وجلال الدين عبدالمطلب ، ونظام‌الدين أحمد ، وجلال‌الدين قاسم ، وساير أعالي وأداني به استقبال او به جانب خسروجرد سبزوار شتافتند .

وهمين كه به آنجا رسيدند شنيدندكه آن سيد بزرگوار به جانب قريهٔ فيض آباد رفته ، تاازكنار دارالمؤمنين سبزوار گذشته به جانب بلدهٔ نيشابور رود تا گذارش به سبزوار نيفتد .

بعد از سماع اين مقال تمامي ايشان متوجه به جانب قريهٔ فيض‌آباد شدند ، وآن عالي جناب را تكليف [نزول] به دارالمؤمنين مزبور نمودند .

آن سيد عالي مقدار بنابر تكليف ايشان متوجه سبزوار شد ، وعمش شرف

الدین محمد را دریافت ، بعد از نزول سید مزبور در سبزوار بـه اندک زمانی شرف‌الدین محمد وفات یافت .

سید تاج الدین علي مذکور چون اراده زیارت امـام ثامن ضامن داشت ، نعش عمش را برداشته متوجه جانب مشهد رضاشد ، ودر صفهٔ مابین مسجدکبیر وروضهٔ مقدسه دفن نمودند ، ودر وقت مراجعت نزول اجلال به سبزوار فرمود.

وچون حصهٔ ارثیه جد مرحومی ناصرالدین أحمدکه می‌بایست میان شرف الدین محمد عمش وپدرش علي أکبر تقسیم شود ، وبه سبب غیبت او علی اکبر حصهٔ ارثیه خودرا اخذ ننموده بود ، ودر نزد شرف‌الدین محمد عمش بود باز یافت .

بنی أعمامش‌تکلیف تأهل در دارالمؤمنین سبزوار نمودند، به جهت آن‌که در دارالعبادهٔ یزد متأهل شده بود راضی نشد ، ومتوجه دارالعبادهٔ یزد شد .

بعد از ورود سید تاج‌الدین علي بن شمس الدین علی اکبر مذکور به دار العبادهٔ یزد ، خدای عالم پسری از حلیلهٔ جلیلهٔ مذکوره‌اش به او کرامت فرمود ، مسمی به سید مهدی .

وبعد از سن بلوغ ورشد او سید تاج‌الدین علي پدرش در وقتی کـه مروج دین مصطفوی کل حدیقهٔ مرتضوی المؤید بتأییدات الالهیه سلطان شاه اسماعیل شیروانات وآذربایجان‌وعراق عرب‌وعراق عجم‌وخوزستان‌وطبرستان وگیلانات وکرمان را درتحت تصرف خود درآورده ، وخاطرخطیروضمیرخورشیدتنویرش از انتظام این همه آسایش یافت .

ندای اقلیم‌گشایی به صوب خراسان ورفع دفع‌شیبگ خان درداد ، ومتوجه به جانب خراسان‌گردید ، وحضرت عمدة السادات والنجباء أمیرعبدالباقي یزدي وکیل وصدر ، بنابر قرابتي که باعمدة السادات والعلماء والنجباء سید تاج‌الدین

علي از رهگذر حلیلهٔ جلیلهٔ علیهٔ عالیه‌اش بهمرسیده بود .

یکی از ملازمانش را به دارالعبادهٔ یزد فرستاد ، کـه دراین وقت‌که پادشاه ذی‌جاه متوجه خراسان است ، لازم ومتحتم است‌که شما بافرزند دلبند خود سید مهدی به رسم استقبال وبساط بوسی ازدارالعبادهٔ یزدمتوجه اردوی‌گردون شکوه شوید .

ایشان امتثالا لامره سید مهدی را برداشته هرچند غرضی نداشتند ، واز دار العبادهٔ یزد متوجه اردوی معلی شدند، همینکه ایشان به‌نزدیک رسیدند ، سوادی به نظر کیمیا اثرآن ظل الله درآمد ، از أمیر عبدالباقي استفسار نمود .

میر عبدالباقی به موقف‌عرض رسانیدکه شایدکه سواد سیدتاج‌الدین‌وتبعه‌اش باشدکه شنیده‌ام‌که ایشان ارادهٔ زیارت قبلهٔ عالم نموده‌اند.

پس أمیر عبدالباقي استفسار مزبور را وسیله جسته ، شروع در بیان شمه‌ای از أحوال سید تاج الدین علي نموده ، به موقف عرض رسانیدکه سید تاج‌الدین علي مزبور از نبیرهٔ شمس‌الدین علي نجفي است .

با آن‌که درنهایت علم وفضل وکمال است ، که از سادات ونقبای قبیلهٔ بني مختاراست ، که از قدیم الایام تابه حال سیدی ونقیبی به‌آن جلالت وبزرگی از جانب عراق عرب وعربستان به این جانب نیامده‌اند .

در زمـان سلطنت سلطان تیمورکورکان شمس الدین علي مزبور از نجف أشرف به دارالمؤمنین سبزوارآمد ، ومدتی درآنجا بود باز مراجعت به جانب نجف أشرف نمود ، ودر زمان شاه رخ میرزا از نجف أشرف به جانب سبزوار شتافت .

وبعضی ازکلمات‌کـه سابقاً در شرح اسم شمس‌الدین علي ووالدش شرف الدین محمدگذشت ، از اعزاز واحترامی‌که تیمورکورکان وشاه رخ میرزا در

حیات ایشان وبعد از ممات باهریک ازاین دو فرزند حضرت خیر البشر بجای می‌آورده به عرض رسانید .

تا آن‌که سخن بجایی رسانید که عرض کرد ، که تیمور کورکان با آن عظمت وجلالتی که داشت به‌عنوان مفاخره برزبان جاری می‌کرد که ازجملهٔ بزرگی‌های من بر سایر سلاطین آن است که در زمــان دولت روزافزون ما همچنین سیدی نجیب نقیبی ارادهٔ ملاقات ما نموده، مارا این مفاخرت برسایرسلاطین کافی‌است.

همین‌که آن خاقان‌کامکار این سخن راشنید ، دیــوسلطان روملو را طلبیده فرمود :که برسر راه این دوسید بزرگوار برو وبگوکه دروقت‌ملاقات‌ازمرکب نزول نفرمایند، که باید نواب‌همایون مانیزفرودآییم ، وچون ارادهٔ سفرخراسان وفتح است درمیان راه فرودآمدن به فال خوش نمی‌آید .

بعدازآن‌که دیوسلطان به خدمت آن سیدبزرگوار رفت وپیغام آن خاقان رابه عرض‌آن سید بزرگوار رسانید ، سید تاج الدین علي به نهجی کــه حسب الفرمودهٔ نواب اعلی‌مقررشده بودند به خدمت آن ظل الله رسید .

نواب‌کامکار به نهجی‌که به دیوسلطان فرموده‌بود ، دیگرباره درمقام احترام واعزاز آن سید عالی‌جناب درآمده همان مضمون راتکرار فرمود ، سید مزبور به موقف عرض رسانید‌که این فقیر نیز ازخود راضی نمی‌شدکه باعث تطیرآن جهان پناه شود .

چون دروقت ملاقات قدری مسافت به منزل مانده‌بود، درتتمه راه آن‌جهان پناه دراعزاز واحترام سید مذکورمی‌کوشید تا وقت نزول .

بعداز آن‌که نزول فرمودنداکثراعزهٔ بلادی‌که مفتوح فرموده بودندهمراه آن جهان پناه بودند. همین‌که مجلس بهشت آیین‌منعقدشد آن سید بزرگــوار برجمیع امرا ازصدر ووزیر ووکیل وسایرامرای دولت ونقبا ونجباکــه همراه

بودند تقدیم فرمود ، وسید مهدی بنابرقرابتی که ازجانب مادربه أمیرعبدالباقي داشت ودرصغر سن بود بعدازمیرعبدالباقي نشست .

پادشاه عالم گیر در وقــت مکالمه به سید مهدی فرمود :که نجیب الطرفین است . سید تاج‌الدین‌علي‌را خوش نیامده به‌عرض رسانید‌که همیشه سلسلهٔ این بندگان‌نجیب‌الطرفین‌بوده‌اند، وبه‌این‌تقریب قرابتی‌که سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آن سید بزرگوار با آمیرزا أبو سعید وجمعی از سلاطین سلف بوده عرض نمود .

باری احترامــی‌که نواب‌کامکار به آن سید عالی نسب نمود این رساله را گنجایش ذکر آن نیست، باری در آن منزل سخن به این منوال گذشت ، تا آن که وقت‌کوچ در آمد .

ودر آن وقت آن دو سید ارادهٔ رخصت فرمودند ، ونواب‌کامکار ایشان‌را مرخص فرموده ، هر یک‌را به خلاع فاخره سرافراز فرمود ومتوجه به جانب خراسان شد .

همین‌که اردوی‌گردون شکوه به مشهد مقدس رسید تیمور سلطان وعبیدخان از بگ از بلدهٔ فاخرهٔ هرات به ماوراء النهر رفتند،وابدال بیگ مرو راگذاشته بدین جهــت اورا جامهٔ زنان ومقنعهٔ نسوان در پوشانیدند ، ودر میان اردوی معلی بر دراز گوش سوارکرده گردانیدند ، ونزول اجلال در بلدهٔ فاخره هرات شده .

به تازگی خراسان از غبار مخالفان پاک‌گشت ، وهرات را به زینل خان شاملو ، وبلخ را به دیو سلطان روملو مفوض گردانیدند ، وپادشاه کشورگیر در اصفهان قشلاق گرفتند .

همین‌که نزول اجلال در اصفهان فرمودند ، چون در خاطر مبارک نواب أشرف قرار گرفته بود که منصب صدارت به‌سید تاج‌الدین علي، ووزارت أعظم

به میر عبدالباقي تفویض فرمایند، شخصی به‌عنوان چپار به طلب سید تاج‌الدین علي به جانب دار العبادهٔ یزد مقرر فرمودند .

ورقم مبارک به این مضمون صادر شد: که سیدتاج‌الدین علي به تهیه وکار سازی به‌جهت روانه شدن به اردوی معلــی توقف جایز ندارد ، وبا آنچه مهیا باشد ازکارخانجات وضروریات متوجه درگاه معلی شوند .

بعد از ورود چپار به دار العبادهٔ یزد واطلاع بر مضمون رقم اشرف ، سید مهدي بن‌سیدتاج‌الدین‌علي به‌پدر خودعرض کرد که سبب کوچ‌شماازدارالمؤمنین سبزوار به جانب دار العبادهٔ یزد چیزی نبود سوای تــرک دنیا ومیل به عقبی وهرگاه شما روانه اردوی معلی شوید به مناصب به‌تازگی شمارا آلوده خواهند فرمود ، به سبب این سخن سید مزبورتوجه‌به جانب اردوی معلی رابه تعویق افکند .

وچون آن شخص مأمور نبودکه سید مزبور را به عنوان جبــر در اردوی معلی حاضرگرداند، وداع سید نموده متوجه اصفهان شد، نواب همایون ده ده محمد روملو را به تازگی تعیین فرمود ، باخلاع فاخره وتحف ویادبود وارقام مشتملهٔ بر نوازش بسیار وتوجهات بی شمار وبه جانب سید تاج‌الدین علي به دار العبادهٔ یزد روان‌گردانید .

ومیر عبدالباقي نیز مکتوبی به سید مزبور نوشت مشتمل بر تخویف بسیار وتحذیر بــی‌شمارکه اگر متوجه نشوید بنابر مضمون حدیث « لاوفاء للملوك » ازجبر ایشان‌ایمن نبایدبود، وتکیه برشفقات والطاف‌ایشان‌نباید نمود، وبه‌زودی متوجه درگاه جهان پناه باید شد .

همین‌که ده ده محمد روملو داخل دار العبادهٔ یزد شد، سید تاج‌الدین علي مزبور را بیمار وصاحب فراش‌مشاهده‌کرد، چندروزی توقف نمودکه‌سید مزبور بعد از فراغ ازکرفت تکلیفش به‌جانب اردوی معلی نماید.

به موجب آیهٔ شریفه « ماتدري نفس بأي أرض تموت »[1] و « کل نفس ذائقة الموت »[2] شربت موت‌را نوشیده ، از دار فناکوچ نموده متوجه به دار البقاء شد ، وده ده محمد بعد از فراغ سید مهدی از تعزیهٔ پدر مرحــومش مرخص شده .

سید مهدي عریضه به درگاه خلایق پناه نوشت ، وسرگذشت أحوال خود وفوت سیدتاج‌الدین‌علي، ومعذرت نیامدن خود به باز یافتگان آن‌آستان ملایک پاسبان نوشت .

وده ده‌محمد آن عریضه‌را برداشت باکتابتی به جهت میرعبدالباقي مشتملهٔ برکیفیت أحوال خود وواقعهٔ پدر مرحومش ، واستدعای آن‌که میر عبدالباقي نهجی نمایدکه‌نواب همایون دست‌ازسید مهدی برداشته ، تکلیف‌آمدن به‌اردوی معلی به مؤمی‌الیه ننمایند .

ومتوجه به جانب اردوی گردون شکوه شد، وعریضهٔ سید مهدی را به نظار کیمیا اثر نواب همایون، وکتابت میر عبدالباقي را به میر عبدالباقي رسانید.

نواب أشرف سید مزبور را به تازگی به خلاع فاخره وتوجهات شاهانــه بین الاقران ممتاز گردانید ، وبه رقم مبارک مشتمل بربسیاری توجهات شاهانه والطاف پادشاهانه ، وصبرفرمودن درفوت سیدمرحوم، وقبول نیامدن سیدمهدی به جانب اردوی معلی درآن سال، واشعار به ارادهٔ نواب أشرف تربیت‌آن سید بزرگوار را یاد فرمود .

مجملا همین‌که سیدمهدی ملاحظهٔ رقم أشرف نمود دانست‌که اگر در دار العبادهٔ یزد بماند به سبب‌کثرت ألطاف شاهانه ، وخواهش میر عبدالباقي آخر

(۱) سورهٔ لقمان : ۳٤ .

(۲) سورهٔ انبیاء : ۳۵ .

الامر باید که دراردوی معلی حاضرشود و به دنیا آلوده شود .

به آن سبب ارادهٔ زیـارت عتبات عالیات نموده ، و باعظامت وجلال تمام أکثر ازأموال وأسباب وعبید واماء خودرا برداشته متوجه زیارت شد، وقریب یکسال درآنجا ماند .

ودر عرض آن سال روز به روز وضع دنیای خودرا سبک نموده، بندگان را آزاد فرموده ، وملازمـان را مجاب گردانیده ، وأموال وأسباب خودرا في سبیل الله صرف نموده، تا در وقت رجوع به جانب دار العبادهٔ یزدسوای دوسه خدمتکار برسر آن عالی جناب دیگری نماند .

همین که داخل دارالعبادهٔ یزدشد اقربای مادری‌او دانستند که آنعالی‌جناب میل به آلایش دنیای دنی ندارد .

خبر ترک وتجرید سیدمهدی مزبور را به میر عبدالباقي نوشتند، همین که خبر ورود سید مهدی به دار العبادهٔ یزد به سمع مبارک نواب همایون رسید ، به میر عبدالباقي فرمودکـه الحال وقت طلبیدن سید مهدی رسیده ، زیرا که بر نواب همایون‌مالازم است که چون سیدمهدی أباً عن جد بزرگ وصاحب‌اعتبار بوده‌انـد اورا تربیت فرماییم ، وبه منصبی که ازبرای پدر مرحومش در خاطر أشرف بود سرافرازگردانیم .

میرعبدالباقي به عرض رسانید که سیدمهدی ترک وتجرید خودرا به مرتبه‌ای رسانیـده که همگی غلامان خـودرا عتیق ساخته وملازمان را مجاب گردانیده ، وأموال دنیوی وأسباب خودرا سبیل فرموده، واکتفاء به دو سه خدمتکار نموده، ظاهراً که ترک وتجرید سیدمهدی به مرتبـه‌ای رسیده کـه دیگرکار دنیا ازاو متمشی نمی‌شود، باید که آن جهان پناه را بندگان دعاگو باشد، وسید مهدی را ازآن جمله حساب فرمایند .

آن جهان پناه دیگر شخصی به طلب سید مهدی مزبور مقرر نفرمود، اما تا زمانی که سیدمزبور در دار العبادهٔ یزد بودنـد به خلاع فاخره وسایر توجهات مفتخر وممتاز می‌فرمودند .

اما همه روزه اقربای مادری سید مهدی کـه از سلسلهٔ علیه شاه نعمت الله بودند تکلیف تأهل بـه سیدمزبور ومیل به دنیای دنی می‌نمودنـد . واین قسم سخنان‌بسیار برسیدمهدی ناگوار می‌آمد .

تابالاخره به خاطرش رسیدکه از دار العبادهٔ یزدکوچ فرماید، وچون سید تاج الدین علي مزبور را بعداز فوت در مغاره به عنوان امانت سپرده بودنـد ، سیدمهدی نعش پدر مرحومش‌را کـه سید تاج‌الدین علي باشد از مغاره بیرون آورد به جانب مشهد رضا علیه آلاف‌التحیة والثناء روان‌کرد، تادرجنب عمش شرف‌الدین محمد دفن‌نمایند .

وخودش تارک دنیای دنی شد، وهرچندکه خویشان مادریش‌که از سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ شاه نعمت‌الله بودند تکلیف تأهلش نمودند راضی نشد ، واز آنجا به جانب قصبهٔ نائین شتافت .

همین که خبرحرکت سید مزبور به آن جهان پناه رسید، آن خلایـق معاد را خوش نیامده دیگر شفقتی ازایشان نسبت به سیدمهدی‌مزبور به ظهورنیامد.

وبه سبب ترک وتجریدی که‌داشت درنائین بافرزندزادگان قدوةالعارفین وامام السالکین شیخ مغربی ، که‌نسب شریف به حضرت سلطان‌المحققین وامام الراشدین واسوة العارفین ابراهیم أدهم‌که ازتخت سلطنت وجهانبانی مثل آن سیدعالی مقدارگذشته‌بود نسبت اختیار نموده، دختری ازایشان‌گرفت .

وبعداز زمانی چند خدای عالم پسری به اوکرامـت فرمود مسمی به سید محمد، والحال سیدمحمد مزبور درنائین سکنی دارد .

وجامع این رساله به جهت انجاح کاری که در اردوی معلی داشت به دار السلطنهٔ قزوین رفته، دروقتی که اردوی گیوان شکوه در دار السلطنه مزبور بود، وسیدمحمدمزبور را ملازمت‌نموده، دردار السلطنه مزبور درخانهٔ ایالت‌وشوکت پناه أمیرالامرایی لله سلطان محمد حاکم هرات، در شبی که سیدمحمدرا ضیافت می‌نمود.

ودرآن شب جماعتی ازاکابر سادات باسعادات خراسان کـه درآن مجلس حاضربودنـد تکلیف مراجعت به سبزوار به سیدمحمد مزبورنمودند، به سبب تأهلی که درنائین داشت ابانمود.

ودر روزی که درشبش لله سلطان محمد حاکم دار السلطنـه هرات ضیافت سیدمحمدبن سیدمهدی مختاري الحسیني سبزواري ساکن قصبهٔ نائین کرده‌بود سلطان کشورستان شاه طهماسب مجلس بهشت آیین را به جهت ورود ایلچـی روم مرتب فرموده، به تقریبی حکایـت ضیافت واهل آن مجلس مذکور شد، تابه تقریب حکایت سید محمد مزبور وکیفیـت سکنای ایشان در قصبهٔ نائین در میان آمد.

پادشاه جهان‌پناه استفسار ازحال سیدمحمد وجهت ارتحال سید تاج الدین علي جدش از دارالمؤمنین سبزوار به دار العبادهٔ یزد، ونقل سیدمهدی والد ماجد سیدمحمد از دار العبادهٔ یزد به قصبهٔ نائین نموده.

لله سلطان محمد به شرحی که اکثرآن مذکور شد عرض نمودند، واعزاز واحترامی که تیمورکورکان وشاه رخ میرزا باشمس‌الدین علي نجفـي عبیدلي مختاري الحسیني که جد بزرگ ایشان است به شرحی که سابقاً مسطورشد نیز به موقف عرض رسانید.

وشروع نمود که احترامی واکرامی که شاه‌جنت مکان شاه اسماعیل باسید

تاج الدین علي وسید مهدی جد ووالد سید محمد نموده بودند عرض‌نمایند.

هنوز خوض درآن نانموده آن شاه خلایـق پناه شروع فرموده به تمامـه نقل فرمودند، تابه اینجارسانید که شاه باباام‌را شرم آمد که اگر دروقت‌ملاقات برسر سواری سید تاج الدین علي وسید مهدی از مرکب فرودآیند ایشان فرود نیایند، تاآن که دیوسلطان روملورا برسرراه ایشان فرستادندکه شما فرود میایید دروقت ملاقات که مبادا باعث فرودآمدن نواب همایون ماشود، وماچون برسر راهیم وارادهٔ فتح ونصرت داریم، دراین سفر مارا به فال خوش نمی‌آید فرود آمدن.

وسایر حکایات ومکالمات کـه در راه ومنزل روی داده بود بالتمام خود به نفس نفیس نقل فرمودند.

پس ازبسیاری مدح ومنقبتی که نواب‌کامکار فرمودند، ایلچی‌مزبورآرزوی ملاقات سیدمحمد نمود، وبه نواب‌کامیاب عرض نمودکه فرزند همچنین‌شخصی که نواب أشرف درزمان طویلی مدح فرماید دیدنی است، ومن آرزوی دیدن ایشان دارم.

پس نواب سپهر رکاب خواستنـدکه شخصی به جهت طلبیدن سید محمد تعیین نمایند.

لله سلطان محمد عرض‌کردکـه چون سید مذکـور تارک دنیای دنی گشته واز أهل علم وتجریداست، بسا باشدکه آمدن بـه این مجلس ایشان را دشوار باشد، مناسب‌آن است‌که مرخص فرمایند تااین غلام به خدمت آن‌سیدبزرگوار رفته اورا ترغیب وتحریص نمایم به زیارت قبلهٔ عالم وعالمیان، تا آن‌که شاید که آمدن ایشان به خدمت ملازمان این‌درگاه ازراه کلفت ومشقت نباشد، بلکه به محض خوشنودی وخواهش، تابه این وسیله آن جهان پناه ازصحبت‌ایشان

محظوظ و بهره مندگردند .

این سخن مقبول طبع شریف نواب همایون‌گشته ، مقرر فرمودند که آن ایالت وشوکت پناه به منزل ایشان رفته ایشان‌را به بساط‌بوسی وملاقات نواب أشرف ترغیب فرمایند، وبعداز آن ایشان‌را به مجلس آورند .

پس حسب الامر به خدمت سیدمحمد رفته بسیار اورا ترغیب وتحریص به زیارت نواب أشرف نمود تا به مرتبه‌ای که اورا راضی گردانیده .

پس به خدمت نواب جهان‌پناه آمده عرض نمود که سیدمحمد مزبور راضی نموده‌ام دیگر الامر[۱] اعلی پس نواب أشرف درمجلس بعد ایشان‌را طلبیده نهایت اعزازواحترام بجای آورد، وایشان‌را در پهلوی خود نشانید، وبعداز ایشان به اندک فاصله سید آل کمونه که نقیب ووالی نجف أشرف بود جای داد، وبعد از میر قوام الدین حسین اصفهانی که صدر بودنشست، وبعد ازایشان سایر امراء هرکدام بجای خود نشستند .

ونواب همایون به سید محمد بن سید مهدی فرمودند :که هرکاری داشته باشید عرض نمایید، ایشان فرمودند :که آن شخصی که مارا با او کاراست بدون عرض داناست، وباعدم سؤال برآورندهٔ حاجات ومدعیات است .

پس نواب أشرف درآن مجلس دیگر تکلیفی به سید محمدبن سید مهدی نکرد ، ومشغول به مکالمات دیگرشده، اما درگفتار وحکایات غایت احترام سید مزبور بجای می‌آوردند .

بعداز آن‌که مجلس بهم خورد ومردمان پراکنده شدند، نواب عالم‌پناه به آن ایالت پناه فرمودند :که معذرت مارا از سید محمدبن سیدمهدی بخواه، که مبادا ازاینکه نواب‌همایون‌ما فرمودیم که‌کاری داری عرض نمای ایشان‌را خوش

(۱) ظاهراً صحیح «حسب الامر» بوده باشد .

نیامده باشد ، که نواب همایون‌ما در مجلس أول چرا سخن از جنس مذکور فرموده باشند ومارا ازأهل طمع یافته باشند .

اما بعداز این مقال فرمودند که سعی نمای که خوب مطلع شوی برکیفیت احوال ایشان ، که مبادا مومی الیه را مطلبی ومهمی از خودش یامنسوبانش در اردوی معلی بوده باشد ، ونواب همایون ما در انجاح آن سعی بلیغ نفرموده باشیم .

پس حسب‌الامر اعلی آن‌حکومت پناه به خدمت سید مزبور رفته، معذرت آن قبلهٔ عالم را از سید محمدبن سیدمهدی خواست، وبسیار تفحص وتجسس نمود از کیفیت أحوال ایشان، که شاید مطلع گردد بر مهمی که ایشان‌را باشد ، وبه هیچ وجه سخن آشنایی به سمعش نرسید ، آخرالامر تصریح فرمود به فرموده شاه خلایق معاذ .

سید محمدبن سیدمهدی فرمودند: که آخر شما دانایید که شمس‌الدین علی وشرف‌الدین محمد جد بزرگوار این‌فقیر دوازده هزار تخم‌افکن دربلادخراسان وعراق عرب وعراق عجم داشتند، که بعداز فوت ایشان ازجهت بسیاری أملاك أولاد ایشان ضبط نتوانستند فرمود، واکثر اورا مردمان بیگانه ضبط فرموده، به عنوان مالکیت تصرف نمودند .

اگر مارا خواهش مال دنیا می‌بود ، هنوز شاید که اگر در بلاد خراسان وعراقین تفحص نماییم سه چهار هزار خروار تخم افکن مال موروثی خود به دست توانیم آورد ، غرض ما جمع مال ومنال نبوده ونیست ، که اگر غرض او می‌بود خود را در سلک طلبهٔ علوم دینیه مشغول نمی‌گردانیدیم .

والحمدلله که در قصبهٔ نائین مدارگذار به قدرکفاف هست ، واگر غرض تحصیل مال وجاه زیاد ازکفاف می‌بود از وطن خود مفارقت اختیار نمی‌کردیم

که باید در قصبهٔ نائین سکنی نماییم .

مجملا جامع این رساله‌گوید :که این سخنان را ازآن ایالت پناه وسایر أرکان دولت شنیدم ، ومکرر دراثنای کلام‌آن ایالت پناه می‌فرمود :که این ایالت وحکومت را از برکت سید محمد مذکور یافتیم .

وحقاً که سید مزبور را نظری بود چون آفتاب ، اگر بر خاک می‌افکنی طلا می‌شد ، واگر بر سنگ می‌انداخت جواهر می گردید ، واگر بر فقیر وذایل توجه می بست ازکرامتی‌که اورا نزد خدا بود غنی وعزیز می‌شد .

وایشان أباً عن جـد همچنین بوده‌اند ، زیراکه از والد مرحومم شنیدم‌که سید مهدی والد ماجد سید محمد مذکور در وقتی‌که از دارالعبادهٔ یـزد قبل از ارتحال به قصبهٔ نائین به جانب عتبات عالیات آمده بود ، درزمان شاه جنت مکان شاه اسماعیل به چه قسم عبید خودرا عتیق وأموال خودرا سبیل فرموده بود .

حقاً که می‌فرمـود :که ترک وتجرید ایشان شبیه بود بـه ترک وتجرید حضرت خیرالبشر، ودر میان امت آنحضرت ترک وتجرید زیادهٔ برآن دیگری را مقدور نیست .

وهر وقت‌که نام آن سید بزرگوار مذکور می‌شد اشک‌بردیده‌اش روان می گشت ومی‌فرمود :که اگر ترک وتجرید وامتثال وفرمان برداری خدا آن است که سید مهدی داشت پس واویلا وامصیبتا .

غرض از ذکر این‌کلام موعظه ایست از بهر أنام ، نه ذکر جلال وبزرگی ایشان‌است ، زیراکه جمیع حسبها واعتبارات دنیوی هیچ‌است ، نظر به انتساب به حضرت خیرالبشر علیه وعلی آله وذریته السلام ، والا از این باب توجهات ازآن عالم پناه مکرر روی داده بود نسبت به‌آن فرزند حضرت سیدالانام .

وحقاً که سیدمحمد مزبور سیدی بود بی‌نظیر، وفقیهی بود عامل ، ومفسری

بود بی‌قرین ، وزاهدی بود بی‌مانند .

مجملا نسل ناصر الدین أحمد از دو پسر است : شمس الدین علي اکبر ، وشرف‌الدین محمد، وشرف الدین محمد به دارج رفت، ونسل شمس‌الدین علي اکبر از یک پسر است سید تاج‌الدین علي .

ونسل سیدتاج‌الدین علي از یک پسراست سید مهدی، ونسل سید مهدی از یک پسراست سید محمد ، والحال سید محمد بن سید مهدی در قصبهٔ نائین که در قرب اصفهان است سکنی دارد .

ونسل جلال‌الدین ابراهیم بن النقیب شمس‌الدین أبوالقاسم علي المذکور از سه پسراست : رضي‌الدین علي النقیب ، وناصرالدین محمد واو دارج رفت ونظام‌الدین حسن النسابه .

ونسل رضي‌الدین علي النقیب از سه پسراست : جلال‌الدین عبدالمطاب ، وعمیدالدین عبدالمحسن ، وغیاث‌الدین محمد مهدی النقیب .

ونسل عبدالمحسن المذکور از پسرش محمد محسن الشهیر بمیرزا خورد .

وازنسل نظام‌الدین حسن بن جلال‌الدین ابراهیم النقیب دوپسراست: سراج الدین محمد قاسم ،که این‌کتاب حسب الالتماس او انجام می‌یابد، وجلال‌الدین ابراهیم حسین .

ونسل زین‌العابدین بن أبوالقاسم شمس‌الدین علي المذکور از پسرش علي وعلي را پسری بود به‌غربت رفت ، وکیفیت حال او معلوم نیست .

ونسل شریف‌الدین برکه نقیب بن شمس‌الدین أبوالقاسم علي المذکور از سه پسرند : جلال‌الدین قاسم واو دارج رفت ، وعلاءالدین ، وشهاب‌الدین عبد الله ، وایشان هر دو بعد از پدر خود نقیب النقباء بالغ شدنـد ، وحالا فرزندان دارند .

واين شريف‌الدين بركه درزمان سلطنت پادشاه مرحوم سلطان حسين ميرزا در تاريخي كه آستانه كه به أمير المؤمنين علي عليه السلام منسوب است مي كنندند ظاهر شد ، كه از سبزوار به بلخ رفتند ، وپادشاه مرحوم سلطان حسين ميرزا نقيب النقبايي بلخ وتوابع را بدو تفويض فرمودند، ودراين أوقات به واسطه حوادث زمان ازآنجا جلي شدند وحالا در كابل‌اند .

ونسل جعفرالحجة بن عبيدالله الاعرج از دو پسرند : أبومحمد الحسن ، وأبوعبدالله الحسين .

ونسل أبوعبدالله الحسين از پسرش حسن الامير ، ودر زمان خلافت متوكل عباسي در شهور سنة خمس وثلاثين ومائتين به سمرقند رفت ، ودر سنة احدى وأربعين ومائتين به بلخ آمد ، به غايت عالي شأن بودند . وسادات عظام عالي مقدارترشير از نسل اويند .

ونسل أبومحمد حسن بن جعفرالحجه كه سادات مدينه مباركه از نسل اويند. وعقب او ازأبوالحسين يحيى‌النسابه، وأول كسي كه درنسب آل أبوطالب تصنيف كرد او بود .

وعقب يحيى از هفت پسرند : طاهر،وعلي،وأبوالعباس عبدالله، وابواسحاق ابراهيم ، وأبوالحسن محمدالاكبر ، وأحمد الاعرج ، وأبوعبدالله جعفر .

ونسل أبوعبدالله جعفر وأحمدالاعرج به غايت كم‌اند .

واز نسل أبوالحسن محمدالاكبر أبومحمد حسن[1]واورا دنداني مي گفتند ونسابه بود،واز جد خود يحيى‌النسابه روايت مي كرده ، وشيخ‌الشرف العبيدلي ازاو روايت مي كند ، واين دنداني نسابه نسل ندارد .

ونسل أبي‌اسحاق ابراهيم اندك‌است .

(١) در دو نسخه : محسن .

ونسل أبوالعباس عبدالله در باديه حوالي مدينه مي‌باشند ، فرزندان وفرزند زاده‌اي او به غايت تدبير داشته‌اند .

ونسل علي بن يحيى النسابه راجع مي‌شود به حسن [بن محمد] معمر بن أحمد الزائر ابن علي المذكور، وبيشتر نسل او درحائر شريف وحله مي‌باشند.

ونسل طاهر بن يحيى وامراي مدينهٔ مباركه از نسل اويند ، واو محدث وجليل القدر بود ، چنانچه هريك از برادر زادگان او را به ابن أخي طاهر گفته‌اند .

وعقب او از شش پسراست : أبوعلي عبيدالله[1] واز زمان سابق تا به‌غايت امارت مدينهٔ مباركه در نسل اواست . وأبومحمد حسن وحسين وأبوجعفر محمد وأبويوسف يعقوب ، ويحيى كه او را مباركه مي گفتند ، ونسل يحيى ويعقوب اندك‌اند .

واز نسل أبي‌جعفرمحمد بن طاهر: محمد بن بسام[2] بن عياش بن أبي‌جعفر محمد المذكور ، وبرادرانش نسل دارند .

ونسل حسين بن‌طاهر از نه پسرند ، ودر مدينه وحله بوده‌اند، ونسل حسين ابن طاهر را بنو شقايق مي گويند ودر حله وشام بوده‌اند .

ونسل أبو علي عبيدالله بن طاهر بن يحيى النسابه از سه پسرند : أمير أبو أحمد قاسم، وأبوجعفر مسلم، وأبوجعفرمحمد نيز گفته‌اند، وأبوالحسن‌ابراهيم، ونسل ايشان حالا در مدينهٔ مباركه‌اند .

از ايشان دربلدة المؤمنين‌استراباد السيد الفاضل مجاهدالدين زين‌العابدين ابن زين‌الدين علي بن زين‌العابدين بن زين‌الدين علي بن كمال الدين بن‌هادي

(١) در دو نسخه : عبدالله .

(٢) در دو نسخه : سنام .

ابن محمد بن رضا بن حسين بن نورالدين‌علي بن رزق الله بن عبدالله بن‌محمد ابن أبوعماره حمزة المهنا بن أبوهاشم داود بن أبي محمد قاسم بن عبدالله بن طاهر بن يحيى النسابة المذكور .

واين سيد زين‌العابدين وبرادران شاه‌زادهٔ عالميان ومخدوم زادهٔ جهانيان اسماعيل ميرزا خلد الله ظلال سلطنته الى يوم الدين متعلق به سيد زين العابدين مذكور است .

وسيد النسابه القاضي أمير نظام‌الدين عبدالقادر نسابهٔ مذكوررا پسر نبود، وازأولاد اناث نسل دارد، وبرادر أمير مهنامحتسب در مشهدمنورهٔ مطهرهٔرضويه ساكن‌اند .

ونسل حسن بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام از محمد الاكبر تنها ، ونسل محمد از پسرش عبدالله [1] تنها ، ونسل او از دوپسرند : محمد السليق ، وعلي المرعش .

وازنسل‌محمد السليق أبوطالب بن حسن القاضي بن‌جعفر بن محمدالسليق.

ونسب سيد الفاضل العالم شمس‌الدين محمد بن أمير يوسف كه در هرات بوده ، وبه أمر أميرخان موصلو به قتل رسيده منتهى مى‌شود به او ، واقوام او در رى وتوابع‌اند ، ودر مازندران نيز سادات سليقى هستند .

ونسل علي المرعش از پنج پسراست : أبوالحسين ابراهيم [2] ، وأحمد وأبوالقاسم حمزه ، وأبومحمد حسن ، وأبوالقاسم حسين .

از ايشان السيدالنسابه الامير بمازندران‌عبدالكريم بن عبدالله بن‌عبدالكريم ابن محمد بن المرتضى أمير طبرستان بن علي بن كمال الدين بن قوام الدين

(١) در عمده ص ٣١٣ : عبيدالله .

(٢) معروف به ابراهيم المكابادى .

ملك مازندران بن صادق بن عبدالله بن محمد بن أبوهاشم بن علي بن حسن بن علي المرعش المذكور .

وسادات مرعشيهٔ قزوين كه بعضى از ايشان نقيب ومتولى آستانهٔ شاه‌زاده حسين‌اند از اين قبيله‌اند .

واز نسل أبوالقاسم حمزة بن علي المرعش : حضرت سيادت وصدارت پناه افادت وافاضت دستگاه شمس‌الملة والصدارة والاقبال أسد الله المشتهر به شاه مير بن سيد زين‌الدين علي بن محمد شاه بن مبارزالدين مانده [1] بن‌كمال الدين حسين بن أبوالمفاخر محمد بن أبوالحسن علي بن أبوعلي أحمد بن أبي طالب بن اسماعيل بن ابراهيم بن أبوالحسين يحيى بن أبوعبدالله حسين بن أبوعلي محمد بن أبوعلي حمزة بن علي المامطري القاضي بن أبوالقاسم‌حمزة ابن علي المرعش المذكور .

واين حضرت را دوپسرند : سيدين العالمين الفاضلين الحسيبين النسيبين زيناً السيادة والافادة والاقبال علياً ، ووجيهاً للسيادة‌والنقابة عبدالوهابا ، ايشان‌را بني أعمام هستند وساكن شوشترند .

ونسل علي‌بن حسين الاصغر‌بن امام زين‌العابدين عليه السلام از سه‌پسرند : عيسى الكوفي ، وأحمد حقينه [2] ، وموسى حمصه [3] .

از ايشان نقيب هرات سيد محمد بن هاشم بن محمد بن أشرف بن مبارك شاه بن أحمد بن‌محمد بن أحمدبن‌حمزة بن طاهر بن علي‌بن حسين بن‌اسماعيل ابن ابراهيم بن محمد بن عيسى الجندي بن محمد المغرة بن جعفر الكوفي‌بن

(١) در نسخه «م» : مايدة .

(٢) در دونسخه : الحقه .

(٣) در دونسخه : خمسه .

عيسى بن علي الاصغر المذكور ، ونسل او در هرات است ، وايشانرا سادات أشرفيه‌مي‌گويند، ودر سبزوار ونيشابور ازنسل علي بن حسين الاصغر درسبزوار أبوعلي محترق .

وسيد ناصرالدين محمد بن أبومسلم ناصرالدين علي بن ناصر بن أبوطالب ابن يحيى بن محمد بن زيد بن عيسى بن علي الاصغر .

واين سيد ناصررا دوبرادراست : سيد حسين وسيد حسن ، وبيشترسادات حسيني قدمگاه از ولايت نيشابور از اين قبيله‌اند .

ونسب أمير غياث الدين علي به عيسى الكوفي بن علي الاصغر المذكور منتهي مي‌شود، واو در زمان پادشاه مرحوم سلطان حسين ميرزا صدر شد، واورا فرزندان وبرادران وبني أعمام در مشهد مقدس وسبزوار وغيرآن هستند .

وأولادوأعقاب علي بن‌حسين الاصغر متفرقند، وبيشتردر بلاد عجم‌مي‌باشند.

ونسل سليمان بن حسين الاصغر از پسرش سليمان وعقب او از حسن بن سليمان‌وحسين بن سليمان، وعقب حسين بن سليمان در خراسان است‌وطبرستان، وعقب حسن بن سليمان در مغرب‌اند ، وبه قول شيخ أبوالحسن العمرى أولاد ايشان‌بسيارند اكثردر بلاد مصرند، وايشانرا در آنجا بني‌الفواطم‌مي‌خوانند(١).

ونسل سليمان بن سليمان بيشتر در مغرب مي‌باشند ، ودر نسب القطع‌اند چنان كه در نسب سليمان بن عبدالله المحض ابن حسن المثنى بيان نموده .

وسيد النسابه جمال‌الدين‌أحمدبن عنبه‌الحسني آورده كه ايشانرا درمغرب فواطم مي‌گويند ، ودر مصر نيز جمعى از ايشان هستند (٢) .

نسب شريف سادات مازندران : عبدالله بن عبدالكريم بن محمدبن‌مرتضى

(١) المجدى ص ٢١١ .
(٢) عمدة الطالب ص ٣١٢ .

أمير طبرستان بن علي بن كمال الدين الامير بطبرستان بن قوام الدين سلطان مازندران وآمل صادق بن عبدالله بن محمد بن أبوهاشم بن علي بن حسن (١) بن علي المرعش بن عبدالله (٢) بن محمد بن حسن الدكة بن‌حسين الاصغربن‌امام الهمام زين‌العابدين عليه‌السلام

نسب (٣) سيد بزرگوار نقيب السادات العظام علامه جليل سيد أبوالمجد نسابه استاد جامع اين كتاب كه سنين عديده از فيض حضور وافاداتش‌مستفيد شدم : سيد أبوالمجد مرعشي مؤلف كتاب مبسوط ومشجرات در أنساب هو ابن الشريف الرئيس‌مير سيد محمدخان ابن مير عبدالكريم‌خان ملك مازندران ابن مير عبدالله‌خان ملك مازندران ابن مير عبدالكريم‌خان ملك ابن مير محمد مرتضى خان ملك ابن مير سيد علي‌خان بن مير سيد كمال‌الدين‌خان ملك ابن مير سيد قوام‌الدين‌خان ملك مازندران ابن صادق بن عبدالله بن محمد بن أبي هاشم بن علي بن حسن بن علي المرعشي المذكور .

وآن بزرگوار را أولاد وانجال است ، أرشد وأعلم آنها سيد علامه حافظ مفسر مير سيد محمد مي‌باشد ، وايشان مانند والد ماجد خود مشرف به شرف نقابت سادات مي باشد .

نسب شريف أمير رحمة الله پيشنماز : رحمة الله بن عبدالله بن درويش‌علي ابن أحمد بن منصور بن ظهير بن علي بن محمد بن جلال‌الدين بن نجم‌الدين محمد بن‌أبوالمعالي بن الفوارس بن أبوالحسن جلال الشرف بن أبوالحسن محمد بن أبوالفتح محمد نقيب الكوفة بن أبي طاهر عبدالله بن أبوالفتح بن

(١) در نسخهٔ «م» : حسين ، وهردو احتمال دارد .
(٢) شايد صحيح عبيدالله بوده باشد .
(٣) اين نسب شريف در نسخهٔ «م» نيامده‌است.

محمد بن محمد الاشتر بن عبيدالله الثالث بن أبوالفتح محمد بن عبيدالله الثاني ابن علي الصالح بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام الهمام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات أشرفيه هرات : سيد النسيب بهراة محمد بن هاشم بن محمد بن أشرف مباركشاه بن أحمد بن محمد بن أحمد بن حمزة بن طاهر ابن علي بن حسين بن اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن عيسى كندي بن محمد نصرة بن جعفر الكوفي بن عيسى بن علي بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أمير أسدالله خليفه متولى حضرت الرضوي : أسدالله بن خليفه هدايت الله بن علاء الدين حسن بن علي حاكم ساري بن كمال الدين حاكم مازندران بن قوام الدين صادق حاكم مازندران و آمل وتوابع ابن عبدالله بن محمد بن أبوهاشم بن علي بن حسن بن علي المرعش بن عبدالله أمير العارفين ابن محمد الاكبر بن حسن الدكة بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام.

نسب شريف سادات كمونه[١]: منصور بن محمد بن أحمد بن جلال الدين أبي منصور بن طراوش بن شكر بن أبي منصور هو كمكمة بن أبي جعفر النقعسى[٢] واسمه هبة الله بن أبي الفتح محمد النقيب بالكوفة ابن أبي طاهر عبدالله مابه النجابة ببغداد ابن أمير أبوالفتح محمد بن أبوالحسين محمد الاكبر الاشهر النقيب أمير الحاج ابن عبيدالله الثالث بن علي الاكبر المحدث بالكوفة ابن عبيدالله الثاني بن أبوالحسن علي الصالح مستجاب الدعوة ابن أبي علي عبيدالله الاعرج ابن حسين الاصغر المحدث ابن امام زين العابدين عليه السلام.

نسب شريف سادات أردلان نيشابور: شاه حسين بن محمد بن حسين بن فضل

(١) نسب آل كمونه في الغرى الشريف « منه » .

(٢) در نسخهٔ « م » كلمه نقطه گذارى نشده است .

ابن علي بن أفضل بن سعدالدين اسماعيل بن حسن بن حسين بن جعفر بن حسن ابن جعفر بن حسين بن محمد بن عبدالله بن حسين بن حسن بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف خانزادهٔ علاء الملك ترمذى: نظام الدين علاء الملك بن شمس الدين بن ضياء الملك بن ناصر الدين أبوالمعالى بن شمس الدين أبي جعفر البلخي بن ضياء الدين بن عماد الملك بن عبدالله الامرس أبي الحسن الامير بن أبي القاسم الامير بن الحسن الامير بن الحسين بن جعفر الحجة بن عبيدالله الاعرج ابن حسين الاصغر بن امام علي زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات فيشان نيشابور : ميرسيدعلي بن سيد محمد بن سيد عبدالمطلب بن سيد عزالدين بن سيد أمين بن حيدر بن عزيز بن أفضل بن سعد الدين علي بن اسماعيل بن حسن بن حسين بن محمد بن عبدالله بن حسين بن حسن بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف[١] أمير شمس الدين علي المختاري العبيدلي الحسيني النجفي الاصل السبزواري ، در نسبت نسب عالى ورتبهٔ حسب متعالى از فرق سادات ونقباى ذوى المعالى امتيازى تمام دارد .

ودر زمان دولت سلطان تيمور كوركان به دار المؤمنين سبزوار آمد، ودر بلادخراسان چندماه استقامت فرمود، وباز مراجعت به مشهد غروى نمود، چون أباً عن جد أميرحاج ونقيب النقباء آن ديار بودند .

ودر فرصتى كه نوبت سلطنت به سلطان شاه رخ رسيده بود باز به بلدهٔ سبزوار نزول اجلال فرمودند، واز سبزوار به بلدهٔ هرات تشريف بردند، سلطان مزبور

(١) نسب جد مير روح الامين نائينى ، وميرزا محمدأمين نسابه نقيب خراسان ، وميرزا ابراهيم سلطان حاكم سبزوار ووزير خراسان « منه » .

آنچه لازمهٔ استقبال ومهربانی بود بجای آورد .

وسلطان مزبور تکلیف سیدنمود به باغ زاغان، همین که سیدنشست سلطان فرمودکه شیری هست به شوکت وعظمت بیاورند واورا به‌گاو رها کنند تاسید تماشا کند .

همین که شیررا رها کردند که باگاو جنگ کند شیر خودرا از بند بیرون کرده حمله برمردم کرد، مردم همه ترسیدند وبردرختها رفتند وجایها پنهان‌شدند، سید نترسید وبرجایگاه خود به ایستاد .

شیرچنان به‌جانب سید دوید که‌نزدیک‌شد که‌پنجه‌به سید رساند اگرخواستی وسید نیز اگرخواستی دست‌او به شیر می‌رسید، شیر به سید نگاه‌کرد واشک بر دیدهٔ شیر روان شد وپای سیدرا بوسه داد وخودرا برسید مالید وسر برزمین‌نهاد وباز گشت .

چون حضرت پادشاه وأركان دولت اواین حال را مشاهده‌کردند درتعظیم وتجلیل واحترام سیدکوشیدند،مردم را عجب ازآن حال‌آمد، زیراکه درهیچ زمانی غلامی بامولایش چنان سلوک‌نکرده‌بود، چه جای ملوک .

وهم دراین فرصت ایلچی خطا ازپیش پادشاه خطاآمـد ، سلطان مذکور فرمودکه همهٔ خلایق از بزرگ وخورد برسرراه ایلچی قرارگیرند، سید نیز به رسم خلایق استقبال حسب الفرمان آن ظل الله درکنار راه قرارگرفت .

وایلچی مزبورکافربود واز پیش همهٔ خلایق بگذشت، وبه هیچ‌کس التفات نکرد وباکسی سخن نگفت، چون دیدهٔ او بر سید افتاد پیاده شد ودست وپای سیدرا بوسه داد وبازگشت .

وسید را درخراسان روز به روز تعظیم وجلالت زیـاده می‌شد ، ودر بلدهٔ سبزوار درسنهٔ ستة وثلاثین وثمانمائة وفات یافت ودرآن بلده مدفون‌است .

مجملا سیدمزبور به صفت تقوی‌وطهارت موصوف بوده علی‌الدوام خوان ضیافت درنظر خواص وعوام أنام‌گسترد ، ووجه معاش وباده انتعاش‌آن جناب از زراعت مواضع ملکیهٔ موروثی مقرربوده، ودور ونزدیک وترک وتازیک ازحاصل مزارعش‌کامیاب وبهره ور .

وهرساله دوازده هزار خروار تخم درمحال زراعت ملکی موروثی‌آن‌سید بزرگوار از قرای ومزارع‌که درعراق عرب وعراق عجم وسبزوار وسایربلاد خراسان داشت می‌پاشیدند، وحاصل ومستقلات آن سیدبزرگوار از حد وحصر بیرون بود .

ودر این زمـان نیز شمس‌الدین علي ساکن دارالمؤمنین سبزوارکه سمي ونبیره آن عالی جناب است هفده هزار خروار تخم افکن در بلاد خراسان از سبزوار وغیره دارد .

وشمس‌الدین علي حسیني عبیدلي مختاري نجفي‌الاصل سبزواري مذکور، پدر فرخنده اختران قدوهٔ أولاد خیرالبشراست از جماعتی ازسادات ذوی‌الاقتدار ونقبای عالی مقدارکه در دارالمؤمنین سبزوار، وسید‌محمدبن‌سید مهدی‌که در قصبهٔ نائین که درقرب اصفهان‌است سکنی‌دارند .

واز جناب نقابت قباب أمیر نظام‌الدین علي‌که درعلم نسب مقتدای اولوا الالباب بود استماع افتادکه أمیر شمس‌الدین علي النقیب به واسطه اختلافی‌که درمیان نقبای نجف‌أشرف بهم رسیده بود ازوطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده، درأیام سلطنت خاقان سعید به خراسان‌آمد .

وکثرت خیلی وحشم واتباع وعشیرت وخدام آن ستوده شیم به مثابه بود، که ظاهراً پیش ازآن نقیبی به آن حشمت وعظمت از عراق عرب به این بلاد نیامده، ودر این بلاد نیـز مثل آن عالی جناب درکثرت خیل وأتباع وأملاک

وجلالت وعظمت درميان سادات ونقبای رفيع الدرجات نبوده ونيست .

وآن حضرت از جملهٔ سادات مختاريــه است وسمو نسب بنی مختار در عربستان به درجهٔ سمت اشتهار داردكه، صغار وكبار آن ديار به‌كلام «السماء لملك الجبار والارض لبني المختار» اقرار دارند .

وسلسلهٔ نسب سادات مختاريــه‌كه زمره كريمه عبيدلي‌است به امام چهارم امام زين‌العابدين عليه‌السلام اتصال می‌يابد .

واگر أميرشمس‌الدين علي اخلاص رضيه واخلاق مرضيه‌كه علاوه برنسب عالی ساخته بود به عدم رفته، نقابت برأولاد أمجاد اومتمكن است وتوقع ترفع سايرسادات ونقبا برأولادآن جناب غيرممكن، وصحت آنچه قلم رقم كرده نزد أهل عالم مشهوراست ومعروف، ومنكری نداشته والحال نيز ندارد .

وسبب آن‌كه ايشانرا مختاری می‌گوينـد به جهت آن است‌كه از جملهٔ أجداد ايشان أبوعلي المختاراست ،كه درسيزده سال أميرحاج بوده، ودر ميان سادات ونقبا امتيازی تمام دارد ، وجلالت وعظمت ما‌لاكلام داشته ، لهذا أولاد ونتيجهٔ آن سيدبزرگوار به انتساب به آن عالی مقدار مشهور شده‌اند .

وايشان را عبيدلي نيز می‌گوينـد ، زيرا‌كه نسب ايشان به سه عبيدالله ،كه عبيدالله الثالث، وعبيدالله الثانـي ، وعبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه‌السلام باشد اتصال می‌يابد، لهذا أولاد ونتايج‌ايشان به سبب‌انتساب به اين‌سه عبيدالله به عبيدلي‌اشتهار يافته‌اند، وعلمای‌نسب‌ايشان‌را سادات عبيدلي می‌گفته‌اند .

نسب شريف بعضی از أولاد شمس‌الدين علي النجفي المختاري العبيدلي كه ازدار المؤمنين سبزوار به دار العبادهٔ يزد رفته، وازآنجا به شرحی كه سابقاً مذكور شد متوجه قصبهٔ نائين‌كه درقرب بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان‌است شده، والحال

أولادش در قصبهٔ نائين سكنی دارند :

السيد الحسيب النسيب النقيب العالم الزاهدالعالم السيدمحمد[١] بن السيد الزاهد العالم المرتضى الاعظم الحسيب النقيب النسيب السيد مهدي السبزوي ابن النقيب الحسيب المرتضى الاعظم والمجتبى الاكرم السيدتاج‌الدين علي بن السيد النقيب الحسيب النسيب شمس‌الدين علي أكبر .

ابن السيد النقيب العالم الفاضل المرتضى الاعظم، أعني السيد ناصرالدين أحمد ابن السيد النقيب الحسيب نقيب النقباء بعد أبيه السيد المعظم المكرم شـرف الدين محمد بن نقيب النقباء ممالك خراسان وعراق شمس الدين علي.

ابن السيد النقيب الفاضل العالم عبدالمطلب بن نقيب النقباء جلال‌الدين أبو نصر ابراهيم بن السيد النقيب الفاضل العالم عميدالدين عبدالمطلب بن نقيب النقباء في آخرزمان بني العباس شمس‌الدين علي بن نقيب النقباء عراق عارض جيش المستنصر بالله تاج‌الدين حسن .

ابن السيد النقيب في مشهد أمير المؤمنين وامام المتقين علي بن أبي‌طالب عليه السلام شمس الديـن علي بن النقيب الحسيب النسيب السيد عميد الدين أبي جعفر محمد نقيب الكوفة بـن أبو نزار عدنان نقيب مشهد أمير المؤمنين علي عليه‌السلام .

ابن أبو الفضائل عبدالله بن أمير الحاج أعني السيد النقيب المرتضى الاعظم والمجتبى الاكرم أبوعلي‌المختار ابن النقيب أمير الحاج أبوعلاء مسلم الاحول بن النقيب أميـر الحاج في ثلاث عشر سنة أبو علي محمد بـن محمد الاشتر بن عبيدالله الثالث بن علي بن عبيدالله الثاني بن علي الصالح بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام زيـن‌العابدين عليه‌السلام بن امام حسين بن أمير المؤمنين

(١) نسب سيدروح‌الامين بن شمس‌الدين محمد بن رضا بن محمدالمذكور «منه» .

علي بن أبي طالب عليه السلام .

نسب شريف جمعى ديگر از أولاد شمس‌الدين علي مزبور كه‌در سبزوارند السيد النجيب النقيب المرتضى‌الاعظم شمس‌الدين‌علي بن السيد المعظم‌المكرم النقيب الحسيب النسيب عبدالمطلب بن السيد النقيب أعنـى المرتضى الاعظم شمس‌الدين علي‌بن‌السيد النقيب بعد أبيه أعنى‌المرتضى‌الاعظم والمجتبى‌الاكرم سيد السادات في‌زمانه ابن‌شمس‌الدين‌محمدبن نقيب النقباء في العراق وخراسان شمس‌الدين علي بن عبدالمطلب بـن جلال الدين أبي نصر ابراهيم الى آخر النسب المذكور .

نسب شريف بعضى ديگر كه به شمس الدين علي مزبور مى‌رسد ، واز او به حضرت‌امام زين‌العابدين بن حسين بن علي بن‌أبي طالب عليه السلام متصل مى گردد چنانچه در محل خود مذكور شد ، در دار المؤمنين سبزوار سكنى دارند :

السيدان النقيبان الحسيبان النسيبان جلال‌الدين ابراهيم أبو حسين، وسراج الدين محمد قاسم بن السيد النقيب المعظم المكرم نظام الدين حسن بن السيد الحسيب النجيب النقيب المعظم جلال الدين ابراهيـم بن نقيب النقباء ممالك خراسان وعراق شمس‌الدين علي بن السيد الفاضل النقيب عبدالمطلب بن نقيب النقباء جلال الدين أبو نصر ابراهيم .

ابن‌السيد النقيب‌الفاضل‌العالم‌العامل العابد عميدالدين عبدالمطلب بن نقيب النقباء في آخر زمان بني العباس شمس‌الديـن علي بن نقيب النقباء في العراق عارض جيش المستنصر بالله تاج الديـن حسن بن السيد النقيب في مشهد أمير المؤمنين شمس الديـن علي بن النقيب الحسيب النسيب عميدالدين أبو جعفر محمد نقيب الكوفه‌ابن أبونزار عدنان نقيب مشهدأمير‌المؤمنين ابن أبوالفضائل عبدالله .

ابن أمير الحاج النقيب أعني المرتضى الاعظم والمجتبى الاكرم أبو علي المختار بن السيد النقيب الحسيـب النسيب أمير الحاج أبو علاء مسلم الاحول ابن النقيب أمير الحاج في ثلاث عشر موسم أبو علي محمد بن محمد الاشتر بن عبيدالله الثالث بن علي بـن عبيدالله الثاني بن علي الصالح بن عبيدالله الاعرج ابن حسين الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه السلام بن حسين بن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام .

نسب شريف قبيله‌اى ازسادات‌عظام‌گرام والامقام مدينهٔ مشرفه: شمس‌الدين محمد زمان بن مهجوب بن منفح بن چراك بـن حرن بن منصور بن محمد بن عبدالله بن‌عبدالواحد بن مالك بن شهاب‌الدين‌حسين أميرمبشر بن‌الامير [بن][1] عمارة‌المهنا حمزة بن أبي‌هاشم داود بن القاسم بن أبوعلي عبدالله بن،أبوالقاسم طاهر بن أبوالحسين‌يحيى‌النسابة بن‌الحسن‌بن‌جعفر بن عبيدالله‌الاعرج‌بن‌الحسين الاصغر بن الامام الهمام امام علي زين‌العابدين عليه السلام ابن الامام المظلوم المعصوم الشهيد بكربلاء امام حسين عليه الصلاة والسلام ابن‌أمير‌المؤمنين وامام المتقين ووصي رب العالمين علي بن أبي طالب عليه الصلاة والسلام .

نسب‌شريف ميرسيدأمين الدين بن محمد بن شمس الدين محمد بن شهاب الدين أحمد بن برهان الدين ابراهيم بن نورالدين علي بن شرف الدين يونس بن جمال الديـن يعقوب بن يوسف بن يحيى‌بن ادريس بن موسى بن علي بن منصـور بن حسن بن‌كمال الدين‌مدني‌بن فياض ابن ثابت بن محمد بن أحمد بن علي بن عبدالله بن منصور بن‌محمد بن علي‌ابن عبدالله بن أبوالفتح محمدبن‌علي ابن أبوالحسن بن عبيدالله بن علي بن عبيدالله الاعرج بن حسين‌الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه السلام .

---

(١) اين زياده در هر دو نسخه موجود است لكـن در نسخهٔ « ن » روى آن خط كشيده شده است .

نسب شريف بيلدار حسن بن حســن بن قطب الدين بن شريف بن قريش ابن بهاء الدين بن علي بن شريف بن محمد الاشتر بن الحسيــن بن أبوالشيخ محمد بن أبوالحسين محمد بن أبوالفتح محمدبن أبي طاهر عبدالله بن أبوالفتح محمد بن أبو المحسن محمد الاشتر بن عبيدالله الثالث بـن أبو الحسن علي بن عبيدالله الثاني بن علي بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام علي زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف مير ناصر سبزواري: ناصرالدين محمد بن أبو مسلم بن ناصر ابن علي بن ناصر بن طالب بن يحيى بن محمد بن حسن بن حسين بن زيد بن عيسى بن علي بن أبي عبدالله الحسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات اسفرير مشهور به قـدمگاه نيشابور : عبدالجليل بن عبداللطيف بن شمس الدين محمد بن مظفر بن طاهر بن فضل الله بن نصرالله بن ناصر بن طالب بن يحيى بن محمد بن زيد بن عيسى بن علي بن مطهر بن محمد ابن علي الجندي بن محمد بن مغيرة بن جعفر الكوفي بن علي غضارة بن علي بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سيد عاشور تكمه بند عليه الرحمة : السيد عاشور بن محمد حسين بن عطاءالله بن فضل الله بن جهان شاه بـن ملك زاد بن بهمن بن زكي بن ملك بن شير زاد بن زكي بن حاجي بن محمد بن علي بن مرتضى بن شمس الدين حيدر بن بابا زيد بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن حمزة بن حسين بن حمزة ابن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عميدى سبزوار: عمادالدين بن فخرالدين بن حبيب الله ابن مرتضى بن شرف الدين بن فضل الله بن جهان شاه بن [بهمن بن][1] ملك

(١) اين زياده در نسب بيش نبود .

زاد بن بهمن بن زكي بن ملك بن شير زاد بن زكي بن حاجي بن محمد بن علي ابن مرتضى بن شمس الدين حيدر بن بابا زيد بن محمد بن ابراهيم بن محمد ابن حمزة ابن حسين بن حمزة بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف خواجه محمد كنج خانى مشهور به خواجه محمد كنجى: خواجه محمد بن خواجه صديق بن حاجى محمد ابن حاجى سليمان بن حاجى امل بن حاجى محمد ابن خواجه صديق الاصغر بن خواجه صديق الاكبر بن الحسن بن أبو القاسم محمد ابن جعفر بن عيسى[1] الكوفــي غضارة بن علي بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات اسفراين : السيد رفيع الدين حسين بن غياث الدين محمد بن السيد جلال الدين مرتضى بن غياث الدين محمد بن عز الدين محمد ابن لطف الله بن أحمد بن شاه قاسم بن محمد مار بن السيد حسين ابن السيد زين العابدين بن السيد علي بن سيد مرتضى بن أحمد بن حسين بن زين العابدين بن محمود بن رضا بن هادي بن هاشم بن مهدي بن ابراهيم بن قاسم ابن عبدالله بن فاضل بن حسن بن محسن بن عمادالدين بن محمود بن قطب الدين سراج الدين بن مسلم بن أحمد بـن حمزة بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر ابن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف السيد الاعظم جامع المكارم والاخلاق ومحاسن الشيم ، نسب صريح صحيح شهد به السادات العظام، وهو على هذا الترتيب: السيد عبدالستار ابن ناصرالدين بن بن محمد بن أحمد بن محمود بن مالك بن سلطان بن سليط بن سبيع بن مفـرح بن علي بن سبيع بن مهنا بن داود بن قاسم بن عبدالله بـن طاهر بن

(١) ظاهراً بجاي عيسي « علي » بوده باشد .

يحيى النسابة بن الحسن بن‌جعفرالحجة بن عبيدالله الاعرج بن حسين الاصغر ابن امام علي زين العابدين عليه السلام.

نسب شريف‌سادات عظام مرعشيه قزوين: السيد صفي‌الدين شكرالله الشهير بمير بزرگ ابن زين‌العابدين بن شكر الله بن عبدالقادر بن منصور بن فعفوز ابن‌معين بن محمدبن‌المرتضى بن أبوالقاسم بن قبيله أمير بن‌مظفر بن‌قبله‌أمير بن محمود بن أبي الحرب بن معين الدين بن سيدمحمد بن‌قاسم بن‌حسين بن مسعود ابن عادل شاه بن جلال‌الدين بن عادل شاه بن زيد بن أبي محمد داراء بن‌عبدالله ابن محمدبن‌أبي‌السى[1] بن‌سراهنگ‌بن‌أبي‌محمد داراء بن محمدبن مرتضى بن أبي‌القاسم‌أحمدبن عبدالله بن‌عبدالملك بن سيدمحمدبن سيد قاسم بن أبوطالب سراهنگ بن أبي الهيجاحسين بن أبي‌طالب عزيز بن زيد وهو أبوطالب حسن الملكى بن محمدحسن‌بن علي‌المرعش بن عبدالله‌الامير بعراقين بن محمدالاكبر ابن حسن الدكة بن حسين الاصغر بن امام علي زين‌العابدين عليه السلام.

نسب شريف قاضى سير وسرگيلان: أميرسيدبن أميرحاج بن سيدبن‌مرتضى ابن نظام‌الدين بن جلال‌الدين بن نجم‌الدين بن جلال‌الدين بن محمود بن نظام الدين بن علي بن محمد بن حسن بن أبوالقاسم بن أبي أحمد عبيدالله الاعرج بن أبي الحرب حسين بن عبدالله بن علي بن حسن بن علي بن أحمد الحقيبة بن‌علي ابن حسين الاصغر بن امام علي زين‌العابدين عليه السلام.

نسب شريف شاه قاسم بدلا: شاه قاسم بن عبدالله بن شاه حسن بن محمد ابن حسن بن‌علي بن‌محمد بن منصوربن محمد بن‌عبدالله بن عبدالواحد المغربى ابن مالك بن الحسين بن أبي‌عمارة بن حمزة بن أبوالقاسم طاهربن أبي الحسين يحيى النسابه بن أبي محمد حسن بن جعفرالحجة بن عبيدالله الاعرج بن حسين

(١) اين‌كلمه در دو نسخه چنين است.

الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه السلام.

نسب شريف مير سيدعلي همداني: علي بن شهاب الدين بن محمد بن علي ابن يوسف بن محمد بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علي بن حسن ابن حسين بن‌جعفرالحجة بن‌عبيدالله الاعرج بن‌حسين الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه السلام.

فصل ششم

(در ذكر عقب على الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام)

كنيهٔ علي الاصغر أبوالحسين بود، عقب او ازپسرش حسن الافطس است، ومادر حسن ام ولد بوده.

چون علي أصغر وفات‌كرد حسن أفطس در شكم مادر بود، ودراين باب سخنها بسيارگفته‌اند، أبوجعفرمحمد بن معيه النسابه صاحب مبسوط دراين باب قطعه‌اى‌گفته‌است:

أفطسيون أنتـم أسكتوا لاتكلموا

به قول أبوالحسن عمرى اين سخن مغلق است، وبـه قول ابن طباطبا اين سخن معتد به نيست[1].

وبه قول أبونصر بخارى اين سخن از براى‌آن‌گفته‌انـدكه ميان او وجعفر صادق عليه السلام عداوتى واقع‌شد، از براى آن اين سخن‌گفته‌اند.

وأبوالحسن العمرى‌گفت: كتابى ديدم به خط شيخ الشرف العبيدلي، كه به نام «انتصار لبني فاطمة الابرار» ذكر حسن الافطس كرده‌است[2].

(١) المجدى ص ٢١٢.

(٢) المجدى ص٢١٢.

وحسن أفطس همراه محمد نفس‌الزكيه بود ، ورايت بيضاء به دست او بود وشجاع ودلير بود ، اورا رمح آل أبي‌طالب گفته‌اند لطوله وطوله .

چون محمد كشته شد حسن أفطس مختفی‌شد، چون امام صادق عليه السلام به‌عراق رفت به ديدن منصور دوانيقی او را درخواست كرد وبدو بخشيد وگناه او را عفو كرد .

گفته‌اند كه چون امام صادق عليه السلام را وفات نزديك آمد ، موسی كاظم را گفت كه هفتاد دينار بدو ده ، وسالمه مولی صادق گفت : كه او شمارا خصومت كرده است زر چرا بدو بايد داد ؟ امام گفت : ياسالمه قال الله تعالی « ويقطعون ماأمر الله به أن يوصل »[1] وگفت : آن زر را صد دينار كردند وبه أفطس دادند.

أبونصر بخاری روايت كرده‌است كه البته حسن أفطس از أولاد رسول صلی الله عليه وآله است .

ونسل او ازپسرش حسن الافطس ، ونسل حسن الافطس از پنج پسرند:علي الخرزي ، وأبوعلي عمر ، وحسن المكفوف ، وعبدالله ، وحسين .

وعلي الخرزي بن الحسن‌الافطس فصيح وشاعر بود ، مادر او ام ولد بود نام او عابده[2]، ورقيه بنت عمر بن عثمانيه راكه زوجهٔ مهدی محمدبن منصورعباسی بود به زنی بخواست موسی الهادی اين أمر را انكاركرد وبفرمود تااورا بگيرند تمكين نكرد وگفت : زن محمد رسول‌الله را بزنی نتوان خواست ، زن مهدی را نيز توان خواست ، واورا بگرفتند وچندان بزدندكه بيهوش شد ، واو را رشيد ابن مهدی در زمان خودش بكشت .

ونسل علي الخرزي منتهی می‌شود به علي بن محمدبن‌علي بن‌علي الخرزي

---

(١) سورهٔ رعد : ٢١ .

(٢) در مجدی : عايدة ، ودر عمده : عبادة .

المذكور . ونسل او از سه پسرند : أبومحمد حسن واو در آبه رئيس ونقيب بود وأبوالعباس أحمد ، وأبوجعفر محمد .

ونسل أبومحمد حسن از سه پسرند : أبوالحسن علي ، والحسين مانكديم وأبوجعفر محمد ، وأولاد وأعقاب ايشان درنجف أشرف وآبه وساوه وجرجان است .

ونسل أبوعلي عمر[1] بن حسن الافطس از پسرش علي ، ونسل علي از پنج پسرند : أبوطاهر ابراهيم ، وعمر ، وأبوالحسن محمد ، وأبوعبدالله الحسين ، وأحمد .

از نسل أبوالحسن محمد بن‌علي بن عمربن حسن‌الافطس قاضی أمين‌الدولة والدين أبوجعفر محمد [بن محمد بن هبة الله بن علي بن حسين بن أبي جعفر محمد][2] بن علي بن أبوالحسن محمد المذكور ، واو دانشمند ونسابه بود .

وازنسل أبوعبدالله الحسين بن‌علي بن عمربن‌حسن الافطس : سيد الحسيب النسيب النقيب الفاضل العالم معزالسيادة والنقابة والتقوی والدين محمدتقي بن سيد النقيب نقي الملة والدين محمد بن قوام الشرف النقيب بن أبوالمكارم بن محمدبن‌قوام‌الشرف النقيب بن أبوالمحاسن هادي‌النسابة بن أبي‌عبدالله اسماعيل ابن أبي محمد الحسن بن أبوالحسن علي الحيف بن أبي محمد الحسن النقيب الرئيس باصفهان ابن أبوالحسن علي بن أبوعبدالله الحسين المذكور[3].

حضرت مغفرت پناه مرحوم‌مذكورچندمحل متصدی منصب‌صدارت‌بندگان نواب كامياب أشرف أعلی بوده ، وأولاد وأعقاب او در اصفهان‌اند .

---

(١) در دو نسخه : حمزه ، غلط است .

(٢) اين زياده از دو نسخه افتاده بود .

(٣) اين نسب بعد از دو سه صفحه در فصل أنساب كامل تر خواهد آمد .

وازاين‌خاندان سيدالحسيب النسيب النقيب معزالدين أسدالله بن‌قوام‌الشرف حسين النقيب المذكور مى‌باشد . وسيدأسدالله را فرزندان وبني أعمام دراصفهان هستند ، واز قديم‌الايام تاغايت تأليف‌كتاب نقباى عالى‌مقدار اصفهان ايشانند .

وسيد شجاع‌الدين حمزة بن زين‌الدين علي بن نظام‌الدين أحمد بن شرف الدين مختار بن علي بن شمس‌الدين محمد بن تاج‌الدين حسين بن شمس‌الدين عبدالله بن صدرالدين بن أمين‌الدين بن ابراهيم بن شرف‌الدين يحيى بن شمس الدين محمد بن ابراهيم بن علي بن أبي‌عبدالله الحسين المذكور . واين سيد حمزه كلانتر وپيشواى ساوه بود ونسل‌ندارد ، و برادر وبني‌أعمام او در ساوه‌اند.

ونسب سادات عظام نطنز بـه اين قبيله منتهى مى‌شود ونسل دارنـد ، ودر تفرش وفراهان نيز از نسل أبوعبدالله الحسين بن علي بن عمر بن حسن الافطس بسيارند .

ونسل حسين بن‌حسن الافطس از دوپسرند : حسن ، ومحمد . ومادر حسين ابن حسن الافطس خالده بنت أبي‌بكر بن عبدالله بن عمرالخطاب است . بـه روايت أبي‌الحسن العمرى ظاهرشد به بغداد درأيام أبي السرايا (١) ازقبل محمد ديباج بن جعفرصادق ومردم را بسوى محمد بن ابراهيم طباطبا بخواند ، ومال كعبه را بستاند .

وبه روايت أبونصر بخارى و بعضى ديگر أفطس اورا گفتند ، ازآن جهت اورا أفطس گفتند كه بسيارى صورت او قبيح بود ، وأفعال او ازصورت اوبدتر.

ونسل محمد را بنوالسكران‌اند ، وازنسل حسن بن حسين بن‌حسن الافطس در دينورند .

ونسل حسن بن حسن الافطس از چهار پسرنـد : علي ، وحمزه ، وقاسم ،

(١) المجدى ص٢١٣ .

وعبدالله المفقود .

ونسل علي بن حسن بن حسن الافطس ازپسرش حسين ، ونسل او درمشهد أميرالمؤمنين علي عليه‌السلام وحاله وسارى وبروجرد بودند .

ونسل حمزة بن حسن بن حسن الافطس را بنوسمان‌گويند .

ونسل‌عبدالله المفقود بسيارند، وبيشتر درمشهد أميرالمؤمنين علي عليه‌السلام وآبه وتوابع مى‌باشند ،ودر سبزوار وقارزى از ولايت جوين نيز هستند ، وايشان را عرب‌شاهى مى‌گويند .

وعبدالله شهيد ابن‌حسن الافطس روز فخ همراه حسين بن‌علي‌العابد صاحب فخ بود ، واورا بجاى خود تعيين كرده بود . چون لشكرحسين‌صاحب فخ منهزم شد عبدالله را بگرفتند ، بعد از مدتى كه پنهان بود ونزديك رشيد بردند ، رشيد اورا بندكرد وبه جعفر بن يحيى سپرد ، جعفر بن يحيى بسيار رقعه نوشت بـه نزديك رشيد التفات نكرد .

جعفربن يحيى‌عبدالله را در روز نوروز بكشت وسر اورا به هديه نوروزى به نزديك رشيدآورد وگفت : سر عدو شما را پيش شما آوردم ، رشيد به قتل جعفرحكم فرمود،گفت : ياأمير مرا چه حكم قتل مى كنى ؟ گفت : به سبب قتل پسر عم خود عبدالله بن الحسن .

ونسل عبدالله الشهيد بن حسن الافطس از دو پسرنـد : عباس ، ومحمد ، ونسل ايشان بيشتر در مدينهٔ مشرفه بودند ، ونسل حسن الافطس از دوپسر دربلاد وقراى عراقين وخراسان بسيارند .

نسب أميرغياث‌الدين ارباب ، ازقرار تصديق سادات فراهان قم‌وتقريرمشار اليه : غياث‌الدين محمد بن نظام‌الدين أحمدبن علي بن مرتضى بن‌علي بن‌شهاب الدين بن فخرالدين أحمد بن حاجى ركن الدين علي بن نجم‌الدين أبي الكرام

ابن ركن الدين علي بن ناصر الدين حسين بن ناصر بن أكبر بن علي بن جعفر بن علي بن حسن بن حسين بن علي بن عمر بن حسن الافطس بـن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أمير سيد أحمد خوش نويس : أحمد بن مراد بـن زكريا بن أحمد بن زكريا بن علي بن عرب شاه بن حسين بن عماد الدين محمد بن فخر الدين أحمد بن تاج الدين عرب شاه بن أبي محمد الحسن بن حسين بن معز الدين حيدر ابن محمد بن حسين الجوهرك بن أبو الحسين محمد بـن أبي محمد يحيى بن الحسين زاهد بن أبي جعفر أحمد زبارة بن محمد الاكبر بن عبدالله المفقود بن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف حضرت سيادت ونقابت وصدارت پناه تقي الدين محمد بـن سيادت ونقابت وصدارت پناه مغفرت دستگاه معز الدين محمد نقي بن السيد النقي نقي الملة والدين محمد بن قوام الشرف حسين نقي بن يحيى بن علاء الدين محمد النقي بن فخر الدين محمد النقي بن كمال الدين بن حيدر بن فخر الدين حسين النقي ابن محمد بن قوام الدين شرف النقي بن أبو المحاسن هادي النسابة بن أبي عبدالله اسماعيل بن أبي محمد الحسن بن أبو الحسين علي الاحنف بن أبي محمد الحسن النقي الرئيس باصفهان ابن أبو الحسن علي بن أبو عبدالله الحسين بن علي بن عمر ابن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام علي زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات أردلان نيشابور: ميرويس بن سيد اويس بن سيد محمد ابن سيد منصور بن سيد غياث الدين بن سيد محمد بن عماد الدين مسعود بن جلال الدين عرب شاه بن فخر الدين أحمد بن أبو القاسم علي بن أبو الحسين محمد بن أبي جعفر أحمد بن سيد أبو القاسم محمد زبارة بن عبدالله المفقود بن حسن الافطس ابن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام قارزى جوين : ركن الدين محمد بن محمد بن عرب شاه بن أبي الحسين زيد بن أبو المعالي مظفر بن أبو العلاء أحمد بن عبد الحسين ابن علي بن أبو العلاء أحمد بن أبو سهل علي بن أبو القاسم بن علي بن أبو الحسين محمد بن أبو محمد يحيى بن أبو الحسين محمد بـن أحمد زبارة بـن محمد بن عبدالله بن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب سادات خورزن فراهان ساكن ساوه : سيد حاكم بن نظام بن حسن ابن محمد بن جمال الدين محمد بن علي بن محمد بن علي بن محمد بن حسن بن زيد بن داعي بن مهدي بن اسماعيل بن حسن بن محمد بن نجم بن حسين بن علي بـن حسن بن حسين بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب سادات نوق ازالكاء ماهان كرمان : كمال الدين روح الله بن ركن الدين محمود بن قطب الدين علي بن حاجي سلطان بن برهان الدين ملظم بن محمد بن حسن بن فخر الدين علي بن رضي الدين محمد بن أبي الفضل شجاع الدين أبي رجاء بن فخر الدين حسن بن محمد بن حسين بن أبو الحسين علي بن حمزة بن محمد بن حسين بن علي بن أبو محمد حسن بن أبو الحسين علي بن محمد بـن علي بن علي بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام علي زين العابدين عليه السلام.

نسب شريف سادات تفرش فراهان ساكن دار المؤمنين قم : منصور بن هادي ابن قطب الدين بن نظام الدين حسن بن محمد بن جمال بن محمد بن علي بـن محمد بن محمد بن حسن بن زيد بن داعي بن مهدي بن اسماعيل بن حسن بن محمد بن يحيى بن حسين بن علي بن حسن بن حسين بن حسن الافطس بـن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف ميرهاشم كوزه گر سبزواري : هاشم بن شمس الدين محمد

ابن هاشم بن أحمد بن علي بن قريش بن حيدر بن قحافي بن حسين بن نعمت‌الله ابن علي بن أحمد بن أبي‌علي أحمد بن علي بن أبي‌سهل علي بن أبوالقاسم علي ابن الحسين [بن] محمد بن أبي‌جعفر زبارة بن‌محمد الاكبر بن عبدالله المفقود ابن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي‌الاصغر بن امام‌زين‌العابدين عليه‌السلام.

نسب شريف سادات عظام گرام عرب‌شاه : السيد محمدأمين الشهير بميـر منشي بن فخرالدين أحمد بن مظفر عرب‌شاه بن القاضي ابراهيم بن منصور بن محمدباقر بن محمد طاهر بـن محمد أصغر بن منصور المنشي بن غياث‌الديـن محمد بن عمادالدين مسعود بـن جلال‌الدين عرب‌شاه بن فخرالدين أحمد بـن أبوالقاسم زيد بن‌عبدالعزيز بن فخرالدين‌ملك بن محمد بن نظام‌الدين أبي‌جعفر محمد بن فخرالدين أبوالقاسم علي بن محمد بن أبوالمعالي حسين بن أبي‌علـي زيدبن فخرالدين‌أبوالقاسم علي بن‌أبوالعلاءزيد بن‌أبوالقاسم علي بن‌أبوالحسين محمد بن أبي‌محمد يحيى بن أبي‌الحسين محمد بن أبي‌جعفر أحمد بن السيـد العالم المحدث محمد بن زبارة بن عبدالله المفقود بن حسن المكفوف بن‌حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب‌شريف‌سادات آبه: سيد لاوست زين‌الدين علي بن شمس‌الدين‌محمد ابن عزالدين‌حسين بن كمال‌الدين علي بن تاج‌الدين محمد بن رضي‌الدين‌محمد ابن شرف‌الدين علي بن تاج‌الدين أبوالفضل محمد بن فخرالدين حسين‌بن‌علي ابن زيد الداعي بن زيد بن علي بن حسين بن حسن التج بن أبوالحسن علـي ابن أبومحمد حسن الرئيس بن علي بن علي بن حسن الافطس بن علي‌الاصغر ابن امام علي زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب شريف سادات آوه توابع ساوه: عبدالوهاب بن رضا بن‌كمال‌الدين ابن حسين بن كمال‌الدين حسين بن علي بن علي بن حسين بن علي بن رضابن

محمد بن محمد بن محمد بن زيد بن داعي بن علي بن‌حسين بن علي بن‌محمد ابن علي بن أبومحمد الحسن بن علي بن محمد الخرزي بن علي الخرزي بـن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب شريف سادات گرام ساوه : عبدالحي بن حاتم بن عبدالكريم بـن عبدالجليل بن أحمد بيگ بن جعفر بن فخرالدين علي بن حسن بن حسين‌بن‌علي رضا بن محمد بن رضي‌الدين محمد بن محمد بن زيد بن مرام بن زيد بن علي ابن حسين بن حسن بن علي بن شرف بن علي بن محمد بن علي الخرزي بـن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام علي زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب شريف السيد الفاضل الزاهد كمال‌الدين حسين بن زين‌العابدين بـن شرف‌شاه بن‌ابراهيم‌بن علي بن حسن بن علي بن محمدبن علي بن حسن‌الافطس ابن علي الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب شريف سادات خورزن : سيدأميرمحمد بن سيد أمين الدين بـن سيد حسين بن‌سيدكمال‌الدين‌بن فخرالدين بن‌سيدمرتضى‌بن‌سيد علي بن سيدمحمدبن سيد صدرالدين بن سيد أمين‌الدين بن سيدابراهيم بن عبدالله بن محمدبن‌عبدالله ابن حسين بن حسن الافطس بن علي‌الاصغر بن امام زين‌العابدين عليه‌السلام .

نسب شريف سيد عابدين سبزواي : سيدعابدين بن سيدكمال‌الدين بن‌سيد حسين بن سيد نعمت‌الله بن‌سيد عابدين بن سيدكمال‌الدين بن‌سيد محمد بن سيد أحمد بن‌سيد علي بن‌سيد محمد بن‌سيد حيدر بن‌سيدكمال‌الدين محمود بـن سيد عابدين بن‌سيد محمد بن‌سيد حسين بن‌سيد أبي‌سهل‌علي بن‌سيد أبوالقاسم بن‌سيد أبوالحسن بن محمد بن سيد قريش بن سيد نورالدين بن محمد بن‌سيدكمال بن سيد أبي‌جعفر أحمد زبارة بن‌سيد محمد لاكى[1] بن عبدالله المفقود بـن حسن

---

(١) چنين است در دونسخه وشايد صحيح : الاكبر باشد.

المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام نيشابور كه دربلدهٔ كاشان متوطن انـد : السيد الحسيب النسيب الفاضل القاضي أمير برهان الملة والشريعة والفضيلة والدين محمد باقر بن سيد الفاضل القاضي فخرالدين علي بن السيد الفاضل العالم الكامل جمال الدين عطاء الله بن نجم الدين محمود بن علي بن محمد بن فخرالدين علي ابن زيد بن علي بن أحمد بن علي بن محمد بن فخرالدين علي بن أحمد بن [محمد ابن فخرالدين علي بن أحمد بن](1) محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

أيضاً أمير برهان الملة والشريعة والفضيلة والدين السيد الحسيب النسيب الفاضل فخرالدين علي بن السيد العالم الفاضل الكامل جمال الملة والدين عطاءالله ابن نجم الدين محمود بن علي بن محمد بن فخرالدين علي[بن زيد بن علي](2) بن أحمد بن علي بن محمد بن يحيى(3) بن محمد بن أحمد بن محمد بن عبدالله بن حسن ابن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات عظام گرام والامقام نطنز: جمال الدين بن محمد عبدالعباد المشهور بأميرسيد حبيب الله بن اسماعيل بن شجاع الدين علي بن علي أبوصالح بن أبوطالب بن المحسن أبوالمعالي بن عنايت الله بن عزيزالله بن نورالله بن لطف الله ابن السيد أميرحسن بن شمس الدين محمد بن شرف الدين حسين بن حسن بن محمد بن حسين بن مرتضى بن محمد بن أبوالفضل بن أبي عبدالله اسماعيل بن أبي محمد الحسن بن أبي الحسن علي الاحنف بن أبي محمد الحسن النقيب الرئيس باصفهان ابن أبوالحسن

(١) اين زياده درنسب شريف بعد نيست بعيد نيست تكرار بوده باشد.

(٢) اين زياده درنسب قبل نبود.

(٣) درنسب قبل بجاى يحيى : فخرالدين علي .

علي بن أبوعبدالله الحسين بن علي بن عمر بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب سيد ماعنى ساكن مشهد مقدس: علي بن محمد بن ادريس بـن عبدالعلي سعدالدين بن نورالدين بن قريش بن علاءالدين بن زين العابدين بن ماعنى بن محمد ابن حسين بن عبدالله بن سليمان بن داود بن جعفر بن موسى بن قاسم بن أبوعبدالله الحسين السامي بن عبدالله الشهيد بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زيـن العابدين عليه السلام .

نسب شريف مزارى كه درشهر كهنهٔ رى عمارت كرده‌اند ومشهوراست بـه عبدالله أبيض: أبوالحسين عبدالله الابيض الشاعر ابن عبدالله بن العباس بن عبدالله الشهيد بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف امام زاده‌اى كه درخسروجرد مدفون است: حسن بن علي بن محمد بن محمد بن يحيى بن محمد بن أحمد بن محمد زبارة بن عبدالله المفقود بن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أميرعرب شاه مشهدى عليه الرحمة : عرب شاه بن حسن بن عماد الدين محمود بن غياث الدين محمد بن عمادالدين مسعود بن جلال الدين عرب شاه ابن فخرالدين أبوالقاسم علي بن محمد بن أبوالمعالي حسين بن أبوالعلاء زيـد ابن فخرالدين أبوالقاسم علي بن أبوالعلاء زيد بن أبوالقاسم علي بن أبوالحسين محمد بن أبي جعفر أحمد بن سيد العالم المحدث محمد زبارة بن عبدالله المفقود ابن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف سادات پسته فروش نيشابور: محمد تقي بن علي بن حسن بـن جعفر بن حيدر كورزاد بن عزالدين بن محمد بن أحمد بن علي بن أحمد بن علي

ابن هاشم بن علي بن محمد بن محمد بن أحمد زبارة بن محمد الاكبر بن عبدالله المفقود ابن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام علي زين العابدين عليه السلام .

(أحوال ساير أولاد امام حسين شهيد كربلا)

براين نحواست كه چون سر أمير المؤمنين حسين عليه السلام را به شام بردنـد ، ومخدرات اورانيز بردند، ميان امام زين العابدين عليه السلام وميان يزيد بن معاويه بسيارى مناقشه واقع شد ، ويزيد بن معاويه قصد كشتن امام زين العابدين عليه السلام كرد، معاوية ابن يزيد بن معاويه مانع آن شد، ونزديك بود كه ميان پدر وپسر جنگ واقع شود، آخر الأمر مردمان درميان آمدند .

وبدان قرار دادند كه امام زين العابدين عليه السلام ومخدرات آل يس را به مدينه فرستند ، شخصى بود كه يزيد مى‌دانست كه دوستدار آل رسول است، همراه كرد تا ايشان را به كربلا آورد واز كربلا به مدينه .

وبعضى گفته‌اند كه سر أمير المؤمنين حسين عليه السلام را امام زين العابدين عليه السلام به مدينه برد ودرگورستان بقيع دفن كرد درجوار قبر برادر او أمير المؤمنين حسن عليه السلام .

وبعضى گفته‌اند :كه امام زين العابدين عليه السلام سر أمير المؤمنين حسين عليه السلام را آورد ودرموضعى كه قبر او آنجا بود باتن او دفن كرد وبه مدينه رفتند .

وصحيح آن است كه سر أمير المؤمنين حسين عليه السلام درطف كربلا است .

از أمير المؤمنين حسين بن علي عليهما السلام عقب نماند، الا امام زين العابدين عليه السلام .

بعضى گفته‌اند :كه مادر امام زين العابدين عليه السلام را شاه زنان گويند كه دختر يزدجرد بود ،كه اورا درفتح مدائن أسير گرفتند ، وعمر بن الخطاب اورا به أمير المؤمنين حسين عليه السلام داد .

وبعضى ديگر گفته‌اند :كه حريث بن جابر الجعفي دودختر يزدجرد راگرفته بود ونزد أمير المؤمنين علي عليه السلام آورد ، يكى شهربانويه ويكى را ناز بانويه، أمير المؤمنين علي عليه السلام شهربانويه را به أمير المؤمنين حسين عليه السلام داد، ونازبانويه را به محمد بن أبوبكر داد ، ازيكى [خواهر] [1] امام زين العابدين عليه السلام متولد شد ، وازيكى [خواهر][2] قاسم الفقيه .

وبعضى گفته‌اند :كه شهربانويه نبيره پرويز است كه اورا خسرو گويند ، وگويند كه زبير بن بكار گفته است :كه امام زين العابدين عليه السلام روز طف بيست وسه ساله بود ، جهت آن قتال نكرد كه بيمار بود .

وواقدي گفته :كه مولود اودرسنة ثلاث وثلاثين بود، وفات اودرسنة تسع وخمسين ، پس روز طف بيست وهشت ساله بوده باشد والله اعلم .

گفته‌اند :كه أمير المؤمنين حسين عليه السلام را چهار پسر ديگر بود :

أول: عبدالله ،كشته شد به كربلا وعقب ندارد .

دوم : جعفر را عقب نه .

سوم : علي أكبر ،كشته شد به طف، مادر او ليلى بنت أبي مرة بن مسعود ثقفي ، أمها ميمونة بنت أبي سفيان .

چهارم : علي أصغر ،كشته شد درطف كه صغير بود .

خاتمه

در ذكر ساير أولاد أمير المؤمنين عليه السلام كه از غير فاطمـة زهرا سلام الله عليها تولد يافته‌اند وصاحب نسل‌اند .

(١ و٢) اين زياده در دونسخه موجود است ، وظاهراً احتياجى به آن نباشد .

أول

در ذكر عقب أبوالقاسم محمد الحنفيه ابن أميرالمؤمنين عليـه السلام

مادر محمد خولة بنت جعفربن‌قيس بن‌مسلم[۱] بن عبدالله بن ثعلبة بن‌يربوع ابن ثعلبة بن الدئل بن حنفية بن‌لجيم‌بود، ونام قبيلهٔ مادراو حنفيه بود،اورا به نام قبيلهٔ مادراو حنفيه خوانند، چنانچه شيخ الشرف أبوالحسن محمدبن أبي‌جعفر العبيدلي روايت كرده از أبونصر بخاري .

وحكايت كرد ابن كلبي از خراش بن اسماعيل كه خوله را قومى از عرب درخلافت أبي‌بكر أسيرگرفته آوردند، أسامة بن زيد بن حارثة اورا بخريد، وبه أميرالمؤمنين عليه السلام فروخت، چون صورت حال اورا أميرالمؤمنين عليه السلام بدانست اورا آزادكرد وبه زنى بخواست ومهركرد .

وبعضى ديگر گفته‌اند كه أميرالمؤمنين عليه السلام خوله را جهت فاطمه عليها السلام در بازارى كه مقدمه ازيمن است بخريد وفاطمة الزهراء عليها السلام اورا به مكمل‌غفارى داد، وخوله را دخترى ازمكمل آمـد عونه نام، كه خواهر مادرى محمد حنفيه بود، وصحيح آن است كه أول گفته شد .

واورا چهارده پسربوده، واز دوپسر نسل دارد: علي، وجعفر قتيل الحره ، وعقب جعفر از عبدالله تنها . ونسل عبدالله المذكور منتهى مى‌شود بـه عبدالله رأس المذري ابن جعفرالثاني بن عبدالله بن جعفر قتيل الحره. وعبداللهبن‌جعفر الثاني را شش پسراست : علي ، وعيسى، وجعفرالثالث، واسحاق ، وابراهيم ،

(۱) در عمده ص۳۵۲ : مسلمه .

وقاسم .

ونسل علي بن عبدالله رأس المذري ابن جعفر قتيل الحره از محمدالعويد است ، واز ايشان أبوالحسن أحمدبن قاسم بن محمد العويد .

واز فرزندان او أبومحمدحسن بن أبوالحسن أحمد المذكور ، واو خليفهٔ سيدمرتضى علم الهدى الموسوى بود، ونسل اورا بنونقيب المحمدى مى‌گفتند ومنقرض شد .

ونسل جعفرالثالث از چهار پسرند: زيد، وعلي، وموسى، وعبدالله .

وبعضى‌گفته‌اند: ابراهيم بن‌جعفرالثالث نسل دارد، اماشيخ أبونصربخاري گفته كه جمعى در شيراز وأهواز بدو منتسب مى‌شونـد ، ونسب ايشان صحيح نيست .

واز نسل زيدبن جعفرالثالث بنوصياد دركوفه بوده‌اند .

واز نسل عبدالله[۱] بن‌جعفرالثالث محمدبن علي بن عبدالله المذكور. شيخ أبونصر بخارى‌گفته كه نسل دارد درقزوين وقم ورى بوده‌اند .

ونسل ابراهيم بن عبدالله رأس المذري از أبوعلي محمد النسابه وعبدالله، شيخ أبوالحسن العمري[۲] النسابـه آورده كه عقب أبي‌محمد النسابـه در شام وموصل‌اند[۳] .

واز نسل عيسى بن عبداللهرأس المذري را بنو أبي‌الشوارب مى‌گويند .

ونسل قاسم بن عبدالله رأس‌المذري از أبوعلي أحمد، وأبوالحسن برغوث ابنا عبدالله بن قاسم المذكور .

(۱) در دونسخه: علي، غلط است .

(۲) در دونسخه: المذرى، غلط است .

(۳) المجدى ص۲۲۸ .

ونسل علي بن محمد حنفيه از أبومحمدحسن، وعقب او درمصر بوده، وبه قول شيخ أبوالحسن العمرى ايشان را أبوتراب مى گفته‌اند[١] .

دوم

(در ذكـر عقب عباس بن أميرالمؤمنيـن على بن أبى‌طالب عليـه السلام)

لقب عباس شهيد أبوالفضل بود، وسقا نيزگفتندى از بهرآن‌كه روز طف به طلب آب رفت، وصاحب رايت برادر خود حسين بن علي عليهما السلام بود .

از امام جعفرصادق روايت كرده‌اندكه‌گفت: عم من عباس در ايمان صلب بود، جهاد مى كرد تاشهيد شد[٢] .

ودر روز شهادت سى وچهار ساله بود . مادراو وجعفـر وعبدالله ام البنين بنت حزام ، مادراو ليلى بنت السهيل بن مالك بن أبي‌عامر ملاعب الاسنـه ابن مالك بن‌جعفر بن كلاب، ومادر ليلى كبشه بنت‌عروه الرحال بن عتبة بن جعفر بن كلاب ، ومادر كبشه فاطمه بنت عبد شمس بن عبدمناف .

أميرالمؤمنين علي عليه السلام برادرخود عقيل راگفت‌كه قومى شجاع اختياركن كه از قبيلهٔ ايشان زوجه‌اى اختياركنم ، تاازآن زن فرزند شجاع حاصل شود ، وعقيل‌كه نسابه قريش بود أم‌البنين كلابيه را اختياركرد ،كه پدران أم البنين از شجاعان عرب بوده، روز طف شمر بن ذى الجوشن كلابى آواز داد وعباس را بخواند تااورا أمان دهـد ، عباس راضى نشد وگفت : سيد من وبرادرم حسين عليه السلام است .

(١) المجدى ص٢٢٥ .

(٢) عمدة الطالب ص٣٥٦ .

ونسل او ازپسرش عبيدالله تنها ، ونسل عبيدالله از حسن ، ونسل حسن از پنج‌پسرند: عبدالله[١] قاضي‌مكه ومدينه، وعباس خطيب، وحمزة الكبير، وابراهيم وفضل .

وعقب فضل از سه پسرند: جعفر، وعباس، ومحمد .

ونسل عباس بن أميرالمؤمنين علي عليه السلام به غايت انـدك است، در عراق عجم وخراسان‌كسى ازايشان نديديم، غالباً درشيراز وطبرستان بوده‌اند، وبيشتر نسل عباس در حجاز ومغرب‌اند .

سوم

(در ذكر عقب عمرالاطرف ابن أميرالمؤمنين على‌عليه السلام)

كنيهٔ عمرالاطرف أبوالقاسم بود. وبه قول ابن خداع أبوالفضل واو ورقية توأمان [٢] بودند .

مادر ايشان صهباء ثعلبية بنت عباد بن ربيعة بن يحيى بن العبد بن علقمه ، وبعضى‌گفته‌اند: كه صهباء را از يمن أسيرآوردند .

وبعضى‌گفته‌اند: كه خالدبن‌وليد اورا آورد وأميرالمؤمنين عليه السلام اورابخريد وبه زنى بخواست. واين صهباء زنى فصيح وخوش سخن بود وباعفت بود .

وعمرأطرف با برادر خود أميرالمؤمنين حسين عليه السلام خلاف كرد وبه‌كوفـه نرفت . وأول‌كسى‌كه باعبدالله بن زبير بيعت‌كرد او بود .

(١) در عمده وفخرى : عبيدالله .

(٢) علامه فقيه نسابه آية الله عظمى مرعشى نجفى درحاشيهٔ نسخهٔ « ن » چنين بخط خود نوشته‌اند : فيه ان العباس وعمرالاطرف توأمان ـ شهاب الدين الحسيني النجفي . فتأمل جيداً .

وحسن مثنى متولى صدقات أمير المؤمنين علي عليه السلام بود، وعمر أطرف بااو عداوت كرد ، وبه نزد حجاج بن يوسف الثقفى رفتند ، حجاج حسن مثنى را ملامت كرد و گفت: عمر عم شمااست وبقيه أولاد علي است اورا باخود شريك كن .

حسن مثنى هيچ نگفت و به شام رفت به درگاه عبدالملك بن مروان، اورا بسيار عزت داشت ، ومثال نوشت كه چون أمير المؤمنين علي عليه السلام وصيت كرده است كه متولى صدقات او بني فاطمه باشند عمر درصدقات مداخله نكند .

نسل او ازپسرش محمد تنها. ونسل محمد ازچهار پسرند: عبدالله، وعبيدالله وعمر ، وجعفر . وشيخ أبونصر بخارى آورده كه بيشتر علماى نسب بر آنند كه نسل جعفر بن محمد بن عمر منقرض شده، وجمعى دربلخ دعوى اين نسب كرده اند .

ونسل عمر بن محمد بن عمر الاطرف از دو پسرند : أبومحمد[١] اسماعيل وأبوالحسن ابراهيم .

ونسل ابراهيم از پسرش محمد ، النسابه جمال الدين أحمد بن علي بن عنبه الحسني آورده كه نسل او بود تابعد از ششصد از هجرت، وحالا از ايشان كسى را نمى شناسم[٢].

ونسل أبوالحسن ابراهيم بن عمر بن محمد بن عمر الاطرف ازعلي، ونسل او از دوپسرند: محمد، وحسن. وشيخ العمري فرموده كه به بلخ افتادند والحال نسب دارند[٣].

(١) در مجدى : ابو الحمد .

(٢) عمده ص٣٦٣ .

(٣) المجدى ص٢٤٥ .

وشيخ أبونصر بخاري آورده كه اسماعيل وابراهيم فرزندان عمر بن محمد ابن عمر الاطرف نسل دارند ، وجمعى در بلخ وبلاد خراسان وعراق منتسب مى شوند به اسماعيل بن عمر بن محمد بن عمر الاطرف ، ونسب آن جماعت صحيح نيست . وجمعى در مغرب مى گويند كه از نسل ابراهيم بن محمد بن عمر الاطرف ايم ، ونسب ايشان پيش من صحيح نيست[١] والله أعلم .

ونسب عبدالله[٢] بن محمد بن عمر الاطرف از پسرش علي الطيب ، ونسل اورا بنو الطيب مى گفتند، ودر مصر وبصره وبطائح وبلخ وخراسان بوده اند .

ونسل عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف از چهار پسرند : أحمد ، ومحمد ، وعيسى المبارك ، ويحيى الصالح .

ونسل أحمد ازحمزة السماكي ازا يشان عبدالرحمن بن أحمد، ونسل حمزة السماكي در استر اباد وطبرستان اند .

ونسل محمد بن عبدالله ازپنج پسرند: قاسم، وصالح، وعلي المتطبب[٣] وعمر المنجوراني ، وجعفر ملك ملتان .

واين جعفر از حجاز به واسطهٔ خوف به ملتان رفت ، وسيزده نفر از أولاد خود همراه داشت وجمعى كثير در ملتان با او بيعت كردند، واو را به پادشاهى قبول نمودند ، وملك ملتان مسخر او شد ، وأولاد او سيصد وشصت وچهارده بوده اند .

ابن خداع النسابه گفت : از بيست وهشت ايشان عقب مانده .

(١) مراجعه شود العمده ـ ص٣٦٣ ـ ٣٦٤ .

(٢) در عمده : عبيدالله .

(٣) در عمده : المشطب .

وشيخ الشرف العبيدلي رحمه الله فرموده :كه عقب‌او ازپنجاه زياده بوده.

بيهقى گفته :كه از هشتاد پسر او را نسل است .

وشيخ عمرى النسابه گفته :كه از چهل وچهار نفر نسل دارند .

وابن يقظان گفته :كه أولاد او از اين زياده بوده .

وشيخ أبونصر گفته :كه به واسطهٔ بعد مكان أنساب ايشان نتوانستيم تحقيق نمود[1].

أولادجعفرالملك متفرق‌اند وبيشتر درملتان بوده‌اند، وبقيه‌أولادمحمد بن‌عمر الاطرف در شام وحله هستند ، والله تعالى أعلم .

عدد أولاد بزرگوار حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام كه در مشجر مرحوم محمد ابن عبدالحميدالنسابه مسطور است: أولــ امام‌حسن عليه السلام. دوم: امام حسين عليه السلام سوم: محمد حنفيه. چهارم: عباس. پنجم : عمر . ششم : عبدالله . هفتم : عباس الاصغر . هشتم : عثمان . نهم : محمد الاصغر . دهم : عبدالرحمــن . يازدهم جعفر. دوازدهم: عمر الاصغر . سيزدهم : يحيى . چهاردهم : محسن . پانزدهم عون . شانزدهم : جعفر الاكبر . هيفدهم : جعفر الاصغر .

نسب شريف خواجه نجم الحق والدين علــي المؤيد القاري السبزواري نجم الحق والدين علي بن جمال الدين مؤيد القاري السبزواري ابن تاج‌الدين محمود بن نجم‌الدين بن خضر بن مسعود بن محمود بن عبدالمهيمن بن اسحاق ابن محمد بن يعقوب بن ابراهيم بن عبــدالله بن مسعود بن عاقل بــن محمد بن قاري بـن محروم بن صاهلة بن كامل بــن محرب بن تميم بن الياس بن نزار ابن عدنان .

نسب شريف سادات ششتمد سبزوار: أمير أفضل بن‌أمير محمد بن أمير علي

(١) جميع اين أقوال در عمده ص٣٦٦ ذكر شده است .

ابن أمير مرتضى بن أمير محمد بن أميـر ركن الدين محمد بن أمير نور الدين محمد بن أمير هادي بن أمير مهدي بن أمير حسن بن أمير زيد بن أمير حسن بن امير علي بن أمير أبـوالقاسم بن أمير سليمان بــن أمير داود بن أمير موسى بن أمير ابراهيم بن أمير اسماعيل بن أميـر جعفر بن أمير ابراهيم بن أمير محمد بن أمير علي الزينبي بـن عبدالله الجواد بن جعفر طيار بن أبـي طالب عليه الصلاة والسلام .

النسب المـذكور على النهج المسطور موافق لكتب النسب فـي الاصول والفروع .

شاه‌زاده حسين كه درقزوين مدفون‌است: حسين الثائر بن علي بن داود بن محمد أبويونس بن علي بن عبدالله بن جعفر الطيار رضى الله عنه .

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب .

تمام شد استنساخ اين رساله با تصحيح وتحقيق وتعليق برآن در روز شنبه هيجده ماه رجب سنهٔ هزار وچهارصد ونه هجرى قمرى بردست اين بندهٔ نا چيز سيد مهدى رجائى در شهر مقدس قم حرم أهل بيت وعش آل محمد ﷺ .

فهرستهای کتاب

فهرست مطالب کتاب

فهرست أعلام طالبيين

فهرست ألقاب

فهرست اماکن وشهرها

فهرست نسابين مذكور در كتاب

فهرست آيات وروايات

فهرست کتابها

اصطلاح اهل نسب

نسب‌القطع دراصطلاح علمای نسب یعنی ازمادر دور افتاده‌اند، واگر کسی به دیشان منتسب شود نیک تحقیق او بایدکرد ، ودر اثبات از آنچه وظیفهٔ احتیاط است بجای باید آورد ، وبعضی تصور کرده‌اند که نسب القطع عبارت از آن است که منقطع است وباطل اما نه چنان است ص۶۰

« صح »این لفظ به‌قول شیخ الشرف العبیدلی رحمه‌الله وابن‌طباطبا وأبوالحسن العمری وبعضی از متقدمان عبارت از آن است که دعوی نسب ممکن الصحه کنند وگواه بر آن نتوانند گذرانید وبعضی از متأخران گفته‌اند که عبارت از امکان صحت‌است، وقول شیخ‌مذکور رحمه‌الله مکذب ایشان‌است ص۴۲ ـ ۴۳